

مراامنانه حزب كمونست افغانستان

مصوب كنگره مؤسس حزب كمونست
افغانستان

اول ماه مه

1370 – 1991

مرامنامه حزب کمونیست افغانستان محصولی از مبارزات جنبش کمونیستی بین المللی و ثمره بزرگ مبارزات طولانی و جان فشانی شهدای جنبش کمونیستی کشور است . در شرایطی که سوسیال امپریالیست ها ، امپریالیستها ، رویونیست ها و مرتجعین رنگارنگ حملات کین توزانه و گسترده ای را علیه کمونیزم و پرولتاریای جهانی در سطح وسیع بین المللی و منطقه – منجمله در افغانستان – سازمان داده و به پیش می برند ، تدوین این مرامنامه و تاسیس حزب کمونیست افغانستان در کنگره مؤسس حزب کمونیست افغانستان ، يك ضد حمله کمونیستی اصولی ، شجاعانه و مناسب بشمار می رود .

اینک به روشنی پیداست که شعله ی برافروخته شده توسط پیشروان ما و در پیشاپیش آنها رفیق شهید اکرم یاری ، نه تنها در زیر " خاکستر جاوید" مدفون نگردیده است ، بلکه با گذار از پیچ و خم های فراوان ، علیرغم تحمل بزدلی ها ، انحرافات ، خیانت ها و ارتداد بسیاری از رفقای نیمه راه و دشمن شاد، و وارد آمدن صدمات و ضربات بیشماري بر پیکر آن ؛ فروزانتر از پیش بر افروخته و مشتعل است و می رود تا بر خرمن هستی دشمنان آتش افکند ؛ آتش بزرگ ، آتش عظیم مرامنامه حزب کمونیست افغانستان در فاش مستقل پرولتاریای جهانی در سنگرمبارزات طبقاتی و ملی کشور در خون خفته ما و یگانه درفش تا به آخر انقلابی در افغانستان است . کمونیست های انقلابی در کشور فقط و فقط با رزمیدن زیر این درفش سترگ است که می توانند وظایف و مسئولیت های شانرا در قبال انقلاب جهانی و انقلاب افغانستان به نحو اصولی و شایسته ای اداء نمایند .

مرايمانه حزب كمونيست افغانستان

حزب كمونيست افغانستان ، حزب سياسي پرولتاريا و پيشاهنگ پرولتاريا دركشوراست . مرايمانه حزب كمونيست افغانستان كه بيان مرام هاي پرولتاريائي بين المللي و مرام هاي پرولتاريائي افغانستان بمتابه بخشي از پرولتاريائي جهاني است و اساس موجوديت و پايه وحدت حزب را مي سازد ؛ ايدئولوژي ، برنامه سياسي و موشي استراتيژيك مبارزاتي آنرا ، كه عبارت اند از : ماركسيزم – لينينيزم – مائوئيزم ، انقلاب دموكراتيكي نوين و جنگ خلق ، در بر مي گيرد . ايدئولوژي راهنمائي انديشه و عمل حزب كمونيست افغانستان ماركسيزم – لينينيزم – مائوئيزم است كه ايدئولوژي و علم انقلاب پرولتاريائي جهاني و يگانه ايدئولوژي انقلابي ، علمي و آزاديبخش درجهان مي باشد . ماركسيزم – لينينيزم – مائوئيزم اساس ايدئولوژيك برنامه سياسي و موشي استراتيژيك مبارزاتي حزب كمونيست افغانستان را مي سازد .

برنامه سياسي حزب كمونيست افغانستان درمرحله فعلي انقلاب كشور عبارت است از به پيروي رساندن انقلاب دموكراتيكي نوين و استقرار ديكتاتوري دموكراتيكي خلق . تحقق اهداف سياسي ، اقتصادي و فرهنگي انقلاب دموكراتيكي نوين افغانستان شرط ضروري گذار به انقلاب سوسياليستي دركشور و حركت بطرف كمونيزم مي باشد .

موشي استراتيژيك مبارزاتي حزب كمونيست افغانستان براي تصرف قدرت سياسي ، برپائي و پيشبرد جنگ خلق است كه جنگي طولاني متكي برتوده هاي وسيع ، عمدتاً دهقانان ، تحت رهبري پرولتاريا از طريق حزب پيشاهنگ آن مي باشد . تا زمانيكه جنگ خلق بر پانگريده ، مجموع مبارزات حزب كمونيست ، درخدمت تدارك براي آغاز آن قرار دارد و پس از آنكه عملاً آغاز گرديد تاممي اشكال مبارزاتي و توان رزمي حزب در خدمت پيشبرد اصولي و موفقيت آميز آن خواهد بود .

مارکسیزم – لنینیسم – مائوئیسم

علم انقلاب پرولتاریای بین المللی از زمان انتشار مانیفست حزب کمونیست، در طی مدت زمانی تقریباً یک و نیم قرن در مبارزه طبقاتی بکار گرفته شده و مستحکمتر و متکاملتر گردیده است. مارکس این علم را کشف نمود و پایه های اساسی آنرا بنا کرد، لنین آنرا به سطح عالیتری تکامل داد و پس از آن مائوتسه دون کیفیت متکامل تری به آن بخشید. به این ترتیب علم انقلاب پرولتاریای بین المللی تا حال سه مرحله کیفی را از سرگذشتانده و متکامل تر گردیده است.:

1- مارکسیزم.

2- لنینیسم.

3- مائوئیسم.

آنچه در شرایط امروزی از اهمیت اساسی برخوردار است، تاکید روی خدمات مائوتسه دون و علم انقلاب پرولتاریای بین المللی و ارتقاء و تکامل کیفی این علم توسط وی می باشد. این تاکید کیفی انقلابیون پرولتاری را از صف رویونیست های رنگارنگ که به انقلاب پرولتاری خیانت کرده و درپایه های اساسی علم انقلاب پرولتاریای بین المللی تجدید نظر نموده اند، جدا می سازد. بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی درین مورد می گوید:

" دفاع از تکامل کیفی علم مارکسیزم – لنینیسم توسط مائوتسه دون مسئله خصوصاً مهم و () رادر جنبش بین المللی و درمیان کارگران آگاه و سایر افراد انقلابی اندیش جهانی کنونی، نمایندگی می کند. اصل مطرح شده درین جا این است که آیا باید از خدمات تعیین کننده مائوتسه دون به انقلاب پرولتاری و علم مارکسیزم – لنینیسم دفاع کرده و آنرا توسعه داد یا نه؟ در حقیقت بحث بر سر دفاع از مارکسیزم – لنینیسم است... ما تاکید می کنیم که اندیشه مائوتسه دون مرحله نوین از مارکسیزم – لنینیسم است. بدون دفاع از مارکسیزم – لنینیسم اندیشه مائوتسه دون (مائوئیسم) و پایه کار قرار دادن آن، غلبه بر رویونیسم و ارتجاع بطور عموم ممکن است. " مائوئیسم از درون مبارزه بسیار حاد و شدید طبقاتی متولد گردیده است. جلسه " زون یه " پس از سپری شدن هشت سال جنگ انقلابی علیه گومیندان مائوتسه دون را بعنوان رهبر حزب کمونیست چین انتخاب نمود. این انتخاب حاکی ازین بود که مشی مائوتسه دون پس از سال ها مبارزه بر مشی های راست روانه و چپ روانه درون حزب کمونیست چین که درطول سالهای گذشته ضربات مهلکی بر پیکر انقلاب چین وارد نموده بودند، غلبه حاصل نمود. ده سال بعد ازین جلسه، کنگره هفتم حزب کمونیست چین در سال 1945 درحالیکه حماسه راه پیمایی طولانی دوران جنگ مقاومت علیه امپریالیسم جاپان پشت سر گذاشته شده بود تاکید نمود که:

" حزب کمونیست چین تحت هدایت مارکسیزم – لنینیسم و ایده های مائوتسه دون قرار دارد. " گرچه در هشتمین کنگره حزب کمونیست چین فرمولبندی " ایده های مائوتسه دون " حذف گردید، اما مبارزه همچنان ادامه یافت. دردهه پنجاه، پس از پیروزی انقلاب چین، ایده های مائوتسه دون در سایر کشورها کم و بیش نفوذ نمود و درداخل چین تطبیق این ایده ها در مبارزات طوفانی توده ای عظیم در دوران " جهش بزرگ " و ساختمان کمون های خلق متبازلز گردید. به راه افتادن مبارزه علیه رویونیسم خروشچفی، ایده های مائوتسه دون را کیفیت نوینی بخشیده و باعث گسترش آن در سطح جهانی گردید. اما دقیقاً با انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی بود که " اندیشه مائوتسه دون " بمثابه مرحله نوینی در تکامل مارکسیزم – لنینیسم خود را نمایند و صدر مائو بعنوان رهبر انقلاب جهانی تثبیت گردید. برین اساس نهمین کنگره حزب کمونیست چین در سال 1969 با جمع بندی از انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی اعلام نمود که:

" حزب کمونیست چین تحت هدایت مارکسیزم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون قرار دارد . "

همچنان بسیاری از احزاب و سازمان های کمونیستی در جهان که به مخالفت با رویزیونیسم خروشچفی و سوسیال امپریالیزم شوروی برخاسته بودند مارکسیزم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون را قبول نمودند . کنگره دهم حزب کمونیست چین زائیده لین پیائونیستی " عصر زوال امپریالیزم " را بدور افگند و به این ترتیب صفای علم انقلاب پرولتری بنحو روشنتری نمایان گردید . (سال 1973)

شکست انقلاب در چین و تصرف کامل قدرت توسط رویزیونیست های چینی ، سرآغاز حملات مبارزه علیه دستاوردهای مائوتسه دون گردید و سردرگمی و خیمی در جنبش بین المللی کمونیستی بوجود آورد . اما مبارزه در خط مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم در جهان ادامه یافت . این مبارزه در کنفرانس اول احزاب و سازمان های مارکسیست - لنینیست در خزان سال 1980 و بیانیه این کنفرانس خود را به روشنی نمایاند و با برگزاری دومین کنفرانس بین المللی احزاب و سازمان های مارکسیست - لنینیست - مائوتسه دون اندیشه (مائوئیسم) که منجر به تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی گردید بنحو بارزی در سطح بین المللی مشخص گردید .

بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی " اندیشه مائوتسه دون " را تکامل مارکسیزم - لنینیسم دانسته و اعلام نمود : " ما تاکید می کنیم که اندیشه مائوتسه دون مرحله نوین از تکامل مارکسیزم- لنینیسم است ... " بیانیه مهم ترین اصل اندیشه مائوتسه دون یعنی " تئوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا " را محک تشخیص مارکسیزم از رویزیونیسم دانسته و بیان نمود :

" ... فقط کسی مارکسیست است که نه فقط قبول مبارزه طبقاتی را به قبول دیکتاتوری پرولتاریا ارتقاء دهد، بلکه موجودیت عینی طبقات ، تضاد های انتاگونیستی طبقاتی و ادامه مبارزه طبقاتی تحت دیکتاتوری پرولتاریا در سراسر دوره سوسیالیزم تا کمونیزم را قبول می کند . "

اصطلاح " مائوئیسم " برای اولین بار توسط حزب کمونیست پرو بکار گرفته شد . این حزب در اسناد متعدد خود که پس از تشکیل " جا ا " انتشار یافته اصطلاح " مائوئیسم " را بکار برده است . همچنان در هشتمین پلینوم دومین کمیته مرکزی حزب کمونیست انقلابی آمریکا در سال 1988 اصطلاح " مائوئیسم " مورد قبول قرار گرفت . علاوه سازمان کمونیست های انقلابی افغانستان و اتحادیه کمونیست های ایران نیز " مائوئیسم " را مورد پذیرش قرار داده و حزب کمونیست افغانستان نیز در بکار برد این اصطلاح تاکید اساسی می نماید .

اصطلاح " مائوئیسم " بدرستی هم سطح و هم ارزش بودن خدمات مائو با خدمات مارکس و لنین را نشان داده و زمینه هرگونه برداشت نادرست در کم بهادادن به خدمات مائو را از میان می برد و به همین جهت سومین مرحله در تکامل علم انقلاب پرولتاریا را دقیقتر و روشنتر از اصطلاح " اندیشه مائوتسه دون " بیان می نماید .

گرچه بکار برد اصطلاح مائوئیسم تا حال در میان نیروهای مربوط به " جا ا " عام نگردیده است، اما به یقین باید گفت که دیر یا زود عمومیت یافته و جای اصطلاح " اندیشه مائوتسه دون " را خواهد گرفت .

خدمات مائوتسه دون در امر تکامل مارکسیزم - لنینیسم :

چنانچه می دانیم مارکسیزم از سه جزء تشکیل گردیده است : 1 - فلسفه مارکسیستی ، 2 - اقتصاد مارکسیستی ، 3 - سوسیالیزم علمی .

تکامل کیفی این سه جزء باعث تکامل کیفی مارکسیزم بمثابه یک کل در سطح بالاتر می گردد . خدمات مائوتسه دون در سه جزء مارکسیزم آنچنان جهش های کیفی بزرگی انجام داده است که

این علم را به مرحله کیفی عالیتری پس از مارکس و لنین ارتقاء داده است . این مطلب را در هر سه بخش مورد توجه قرار می دهیم .

بخش فلسفی :

1 - مائوتسه دون قانون تضاد را به عنوان قانون اساسی دیالکتیک در طبیعت ، جامعه و فکر انسانی مطرح کرد و آنرا به مثابه جوهر دیالکتیک ماتریالیستی تکامل داد . مائوقانون تضاد را عمیقاً مورد بررسی قرار داده و درپرتو این بررسی عمیق مفهوم تضاد عمده بعنوان تضاد رهبری کننده مرحله مشخص از تکامل هر پروسه را روشن کرد و آنرا از تضاد اساسی که پایه موجودیت یک پروسه از ابتدا تا انتهای آن می باشد ، تفکیک نمود.

2 - مائوتسه دون دیالکتیک ماتریالیستی را بنحو استادانه ای در سیاست بکار گرفته و قانون تضاد را بنحو عمیقی در بررسی قضایا و مبارزات سیاسی مورد استفاده قرار داد .

3 - مائوتسه دون تیوری شناخت دیالکتیک ماتریالیستی را در پرتو بررسی عمیق دوجبهش تشکیل دهنده آن یعنی جهش از پراتیک به تیوری و پس جهش از تیوری به پراتیک ، با تکیه بر عمده بودن پراتیک ، تکامل داده و آنرا عمیقتر ساخت .

4 - مائوتسه دون موفق شد فلسفه را به میان توده ها ببرد . وی با این کار فلسفه را از لابلای کتابها و از درون کتابخانه ها و از انحصار فیلسوفان بیرون کشیده و به نیروی مادی توده ای فعالی مبدل نمود .

5 - تحلیل رابطه میان زیر بنا و روبنا بصورت دیالکتیکی ونفی برداشت متافیزیکی رابطه یکجانبه میان زیر بنا و روبنا که در مبارزه علیه برداشت اکنومستی از مارکسیزم و درمبارزه علیه تیوری رویونیستی رشد نیروهای مولده بکار گرفته شد . مائوتسه دون تصریح نمود : همانطوریکه زیر بنا بر روبنا تاثیر می نهد و خصلت آنرا معین می نماید ، و این عمده است ، روبنا نیز بنوبه خود و درموقعش بر زیر بنا تاثیر گذارده و خصلت آنرا معین می نماید . براساس این دید، وی بیان (صفحه 6) مبنی بر " سیاست بیان فشرده اقتصاد است" را تکامل داده و تاکید نمود که باید سیاست انقلابی بر همه عرصه ها حاکم باشد . به این ترتیب مائوتسه دون جایگاه شایسته آگاهی انقلابی را در تغییر انقلابی جهان معین نموده و شعار لنینی " بدون آگاهی انقلابی ، جنبش انقلابی وجود ندارد " را تکامل بخشید .

بخش اقتصادی :

1 - مائوتسه دون اقتصاد سیاسی سوسیالیستی را تکامل داده و با انتقاد از جنبه های عینی از سیاست اقتصادی شوروی در ساختمان سوسیالیزم ، سیاست اقتصادی ساختمان سوسیالیزم در چین را تدوین نموده و عملی کرد . نکته مرکزی درین مورد عبارت است از برانگیختن ابتکار عمل توده ها براساس یک خط درست و اصولی و افزایش تولید از طریق توده ای ساختن سیاست های اقتصادی ونه افزایش تولید از طریق اجرای صرف دستورالعمل های بوروکراتیک . در همین مضمون مائوتسه دون رابطه میان انقلاب و توسعه اقتصادی را معین نموده و این شعار معروف را فرموله نمود :

" انقلاب را دریابید ، تولید را افزایش دهید "

2 - مائوتسه دون سیاست اقتصادی دموکراسی نوین را تدوین نمود . سه نکته اساسی درین سیاست اقتصادی عبارت است از :

الف) ریشه کن کردن فنودالیزم بر مبنای شعار زمین از آن کشتکار .

ب) مصادره تمام مؤسسات اقتصادي خارجي و داخلي كه "يا خصلت انحصاري دارند و يا دامنه آنها از حدود ظرفيت اداره خصوصي بيرون است" .
ج) رهبري ، كنترل و تحديد سرمايه هاي خصوصي تا " نتوانند وسايل زندگي خلق را زير نظارت خود گيرند " .

اعمال سياست اقتصادي فوق الذكر در جريان پروسه طولاني انقلاب دموكراتيک نوين چين از زمان ايجاد اولين پايفاه انقلابي روستايي (سال 1927) تا زمان آغاز انقلاب سوسياليستي توانست زمينه مساعد براي ساختمان اقتصادي سوسياليزم در چين فراهم نمايد.

3 - مائوتسه دون مفهوم سرمايه داري بوروكراتيک را بمتابه شكلي از سرمايه داري خصلتا كمپرادور كه امپرياليزم در كشورهاي تحت سلطه و به عنوان اهرم نفوذ خود برقرار مي سازد، مطرح نمود. توجه به اين مطلب از اهميت اساسي برخوردار است زيرا كه اولادون شناخت و مصادره بورژوازي بوروكراتيک سرنگوني امپرياليزم در كشورهاي تحت سلطه بطور عموم ناممكن ميباشد و ثانيا جهت پيريضي اقتصادي ساختمان سوسياليزم مصادره آن ضرورت حياتي دارد

بخش سوسياليزم علمي :

1 - انقلاب دموكراتيک نوين : در عصر ما انقلاب در كشورهاي تحت سلطه در پهلوئي انقلاب در كشورهاي امپرياليستي يكي از دو جريان انقلاب جهاني پرولتري محسوب مي گردد . برخلاف انقلاب در كشورهاي امپرياليستي ، انقلاب در كشورهاي تحت سلطه مستقيما داراي خصلت سوسياليستي نبوده و داراي خصلت ملي - دموكراتيک مي باشد كه در اثر تامين رهبري انقلابي پرولتري بر آن جهت گيري سوسياليستي مي يابد . مائوتسه دون استراتيژي انقلاب دموكراتيک نوين را در جريان مبارزه انقلابي در چين شكل داده و با به پيروي رساندن انقلاب در چين راه انقلاب در كشورهاي تحت سلطه را روشن نمود . انقلاب دموكراتيک نوين مبتني است بر تامين رهبري حزب كمونيست بر مبارزات ضد امپرياليستي و ضد فيودالي تمامي طبقاتي خلقي از طريق رهبري جبهه متحد ملي در مسير جنگ توده اي طولاني .

2 - مائوتسه دون مبارزه مسلحانه طولاني حزب كمونيست چين را تا به پيروي رساندن انقلاب در آن كشور رهبري نموده و مهمتر از آن براي اولين بار پرولتاريابي بين المللي را از يك مشي نظامي مدون بهره مند ساخت . تئوري جنگ خلق مائوتسه دون تنها يك استراتيژي نظامي صرف نيست ، بلكه بيان مدون قهر انقلابي پرولتاريا در مبارزه طبقاتي بخاطر به پيروي رساندن انقلاب محسوب مي گردد كه شعار " قدرت سياسي از لوله تفنگ بيرون مي آيد " بيان فشرده آن است .

3 - مائوتسه دون تئوري طبقات و مبارزه طبقاتي را در سطوح مختلف اقتصادي ، سياسي ايدئولوژيك تكامل داده و تداوم مبارزه طبقاتي را در سراسر دوران ساختمان سوسياليزم تارسيدن به كمونيزم روشن نمود . وي با توجه به تجربه تلخ احياء مجدد سرمايداري در شوروي به اين نتيجه رسيد كه مبارزه بين پرولتاريا و بورژوازي در طول دوران سوسياليزم تارسيدن به كمونيزم مبارزه ايست بسيار پيچيده و طولاني . وي راه مبارزه براي جلوگیری از احياء مجدد سرمايه داري در جامعه سوسياليستي را فرموله و انقلاب فرهنگي عظيم پرولتاريابي را در چين رهبري نمود . به اين صورت مائوتسه دون با تدوين تئوري " ادامه انقلاب تحت ديكتاتور پرولتاريا " بزرگترين خدمت به علم انقلاب پرولتاريابي بين المللي را ارائه نموده و تئوري طبقات و مبارزه طبقاتي در ماركسيزم را كه جوهر سوسياليزم علمي مي باشد به مرحله كاملا نويني ارتقاء بخشيد . اينك يكبار ديگر تاكيد بيانيه جنبش انقلابي انترناسيوناليستي را درين مورد ياد آور مي شويم .
لنين گفت :

" فقط کسی مارکسیست است که قبول مبارزه طبقاتی را به قبول دیکتاتوری پرولتاریا ارتقاء دهد"

" در پرتو دروس و پیشرفت های گرانبهای حاصله از طریق انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی تحت رهبری مائوتسه دون معیاریکه لنین ارائه کرد عمیقتر شده است . اینک میتوان گفت فقط کسی مارکسیست است که نه فقط قبول مبارزه طبقاتی را به قبول دیکتاتوری پرولتاریا ارتقاء دهد ، بلکه موجودیت عینی طبقات ، تضاد های آنتاگونیستی طبقاتی و ادامه مبارزه انقلابی تحت دیکتاتوری پرولتاریا در سراسر دوره سوسیالیسم تا کمونیسم را قبول می کند . همانگونه که مائوتسه دون با قدرت بیان داشت " نا روشنی در مورد این مسئله به رویونیسم می انجامد " .

سه جزء

مارکسیزم – لنینیسم – مائونیسم

با توجه به خدمات عظیم مائوتسه دون به علم انقلاب پرولتاریایی بین المللی و تکامل کیفی این علم توسط وی پس از مارکس و لنین ، اصول اساسی علم مارکسیزم – لنینیسم – مائونیسم را در سه جزء فلسفه ، اقتصاد سیاسی و سوسیالیسم علمی توضیح می دهیم .

فلسفه :

فلسفه مارکسیزم – لنینیسم – مائونیسم ماتریالیسم دیالکتیک است . این فلسفه بیان این مطلب اساسی است که کل واقعیت و وجود عبارت است از واقعیت وجود مادی . این واقعیت وجود مادی در برگیرنده اشکال مختلف ماده متحرک است که شعور از آن سرچشمه می گیرد ، به (صفحه 8) وابسته است و به آن تبدیل می شود . اشکال مختلف ماده متحرک فقط و فقط درحالت وحدت اضداد موجود اند . قانون تضاد یعنی قانون وحدت و مبارزه اضداد قانون اساسی تکامل طبیعت ، جامعه و تفکر می باشد . وحدت و همگونی در تمامی پدیده ها موقت و نسبی است ، در حالیکه مبارزه اضداد دائمی و مطلق است و همین امر مایه جهش ها و کیفیت های نوین و پدیده های نوین محسوب می گردد . اعتقاد به تعادل دائم ، نظم دائم و ابدی بودن امور و نیز اعتقاد به مقدر بودن آنها غلط و ارتجاعی می باشد .

ماتریالیسم دیالکتیک پراتیک را سرچشمه حقیقت و نیز معیار نهایی آن دانسته و بیش از هر چیزی بر پراتیک انقلابی تکیه می نماید . برین مبنا ما ترالیلیزم دیالکتیک فلسفه ای است در خدمت تغییر انقلابی جهان .

ماتریالیسم تاریخی عبارت اس از بکار بستن ماتریالیسم دیالکتیک در مورد جامعه بشری و تکامل آن . ماتریالیسم تاریخی بالای نقش اساسی دو چیز تکیه می نماید :

- 1 - تولید و تضاد اساسی آن یعنی تضاد میان نیروهای مولده و مناسبات تولیدی .
 - 2 - رابطه متقابل میان تولید و روبنای ایدئولوژیک و سیاسی جامعه .
- واقعیت اینست که پیدایش زندگی اجتماعی با پروسه تولید اجتماعی توأم بوده و بقایش به آن وابسته است . اما نیروهای مولده فقط می توانند از طریق ورودانسانها بمناسبات تولیدی معین وجود داشته و تکامل نمایند . تضاد میان نیروهای مولده و مناسبات تولیدی درمرحله معینی از تکامل نیروهای مولده آشکارا آنتاگونیستی میشود . ضرورت رشد بیشتر نیروهای مولده این الزام

را بوجود مي آورد که بايد يك تغيير ريشه اي و انقلابي در جامعه رخ داده و مناسبات توليدي نويني جايگزين مناسبات توليدي کهن گردد. اين تغيير ريشه اي و انقلابي در جامعه در روبناي ايدئولوژيکي و سياسي براه مي افتد و حول مبارزه طبقات براي قدرت سياسي متمرکز مي شود. در صورتیکه شرايط مادي لازم فراهم باشد ايدئولوژي و سياست نمي توانند انقلاب بوجود آورند، اما همينکه شرايط مادي لازم بوجود آمد، روبنا (ايدئولوژي و سياست) بصورت عرصه تعيين کننده به نبرد طبقات و نيروهاي مختلف سياسي درمي آيد و ايجاد تحول کيفي در روبنا به ضرورت عمده تکامل جامعه مبدل مي شود.

اقتصاد سياسي :

تئوري ارزش اضافي هسته اصلي اقتصاد سياسي مارکسيزم - لنینيزم - مائوئيزم را در تحليل با اقتصاد سرماييداري تشکيل مي دهد. سرچشمه پيدايش و عامل حيات و رشد سرمايه عبارت است از توليد ارزش اضافي که از طريق عملکرد مکانيزم بازار به صورت سود تحقق پيدا مي نمايد. در توليد سرمايه داري سود هم آغاز توليد به شمار مي رود و هم مقصد نهايي آن که از همان آغاز از طريق تصاحب ارزش اضافي حاصل کار جمعي کارگران و تحقق آن در بازار بدست مي آيد. بدین صورت سرمايه داري آن شيوه توليدي است که صفت مشخصه آن کالائي شدن نيروي کار انساني مي باشد.

تضاد ميان توليد جمعي و تملك خصوصي، تضاد اساسي سرمايه داري محسوب مي گردد که اليگارشني در توليد را در خود نهفته دارد و باعث بروز بحران هاي متعدد سرمايه داري مي شود. در جريان رشد و گسترش مداوم سرمايه که با فقر روز افزون کارگران همراه است بين سرمايه هاي مختلف اصطکاک بوجود مي آيد و رقابت ميان سرمايه داران زاده مي شود که در نهايت به انحصار منجر مي گردد. رشد و گسترش انحصارها در ابعاد مختلف به حدي مي رسد که فضاي داخل سرحدات کشوري براي رشد مداوم آنها کفايت نمي کند و به ناچار بخارج از مرزها سرازير شده و صدور سرمايه آغاز مي گردد. امپرياليزم با صفات مشخصه خود پا بعرضه وجود مي گذارد و در پهلوئي استثمار کارگران کشورهاي خودي به چپاول و غارت خلق ها و ملل تحت سلطه مي پردازد. در دوران امپرياليزم تضاد ميان توليد جمعي و تملك خصوصي ابعاد جهاني بخود مي گيرد. تضاد ميان امپرياليزم و خلق هاي تحت سلطه بوجود مي آيد و رقابت ميان سرماييداران تا سرحد تضاد ميان قدرت هاي مختلف سرماييداري در سطح جهان رشد مي نمايد، کماينکه تضاد ميان پرولتاريا و بورژوازي بصورت روز افزون تشديد مي گردد.

انقلاب سوسياليستي باخلع يد از سرماييداري، گام کيفي مهمي در حل تضاد اساسي سرمايه داري بر مي دارد. اما هنوز اين گام کيفي کامل نيست. دولت به عنوان نماينده جامعه وسايل توليد را در اختيار مي گيرد و اين عمل اجتماعي ساختن ناقص و اعتباري وسايل توليد محسوب مي گردد، نه اجتماعي ساختن کامل و حقيقي آن. انقلاب سوسياليستي در حرکت به سوي کمونيزم بايد اين اجتماعي بودن ناقص و اعتباري وسايل توليد را به اجتماعي بودن کامل و حقيقي وسايل توليد بدل نمايد. اين مسئله سمنگيري اساسي و در عين حال ماهيت حقيقي جامعه را معين مي نمايد.

علاوتاً در ساختمان اقتصادي سوسياليزم چند نکته ديگر از اهميت اساسي برخوردارند که در رابطه با حل کامل تضاد اساسي در نظر گرفته مي شوند: کنترول و تحديد عملکرد قانون ارزش و تهديد حق بورژوازي به صورت روز افزون، برانداختن سود از مقام فرماندهي در توليد و مبارزه مداوم در جهت حل تضاد ميان کارفکري و کار جسمي و شهر و روستا و کارگر و دهقان.

در تولید سوسیالیستی نیروی کار انسانی و وسایل تولید کالا تلقی نمی گردد . اما اقتصاد سوسیالیستی اقتصاد بازار سرمایداري به کمونیزم است و با اقتصاد کمونیستی تفاوت کیفی دارد .

سوسیالیزم علمی :

سوسیالیزم علمی اساسا عبارت است از تئوری طبقات و مبارزه طبقاتی ، ارتقاء مبارزه طبقاتی در سطح قبول دیکتاتوری پرولتاریا و ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا ، دولت ها و احزاب زائیده طبقات اند . با نابودی آنها نابود می شوند .

از زمان پیدایش طبقات و جوامع طبقاتی تا زمان ورود به عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری (کمون پاریس درین مورد يك استثنا بشمار میرود) ، تمامی انقلاباتی که بوقوع پیوسته يك طبقه استثمارگر را جانشین طبقه استثمارگر دیگر و يك سیستم استثماري را جایگزین سیستم استثماري دیگر ساخته است . سیستم سرمایداري که آخرین سیستم استثمارگرانه بشمار می رود اساس مادی ساختمان يك جامعه فاقد استثمار و بهره کشی را بوجود آورده و طبقه ایراکه منافعش در جهت ساختمان همچو جامعه ای می باشد، یعنی پرولتاریا را درخود پرورانده است . تضاد اساسی جامعه سرمایداري از طریق انقلاب پرولتری ، استقرار دیکتاتوری پرولتاریا ، ساختمان سوسیالیزم و رهبری انقلاب بسوی کمونیزم در تحت دیکتاتوری پرولتاریا تا رسیدن به کمونیزم حل می گردد . سیستم سرمایداري امپریالیستی يك سیستم جهانی است و پرولتاریا نیز يك طبقه جهانی می باشد . بدین لحاظ جنبش انقلابی پرولتری ماهیتا جنبش بین المللی بوده و انترناسیونالیزم پرولتری پایه اساسی آن است . پرولتاریا مبارزه اشرا باید در سطح جهانی به پیش ببرد و حین پیشبرد مبارزه درکشورهای خاص نیز روی این مطلب تاکید نماید که عرصه جهانی تعیین کننده ترین عرصه درمعین نمودن فرجام مبارزه بوده و منافع عمومی پرولتاریای جهانی برترین منافع ایست که باید در پیشبرد مبارزه در نظر گرفته شود .

جهان امروزی به کشورهای امپریالیستی و کشورهای تحت سلطه امپریالیزم تقسیم گردیده است . انقلاب جهانی پرولتری توسط پرولتاریا ، زحمتکشان و خلق ها در هر دونه این کشورها به پیش برده می شود ، مگر وقوع انقلاب در این دو نوع کشورها از هم متفاوت می باشد . انقلاب در کشورهای امپریالیستی مستقیما دارای خصلت سوسیالیستی می باشد و انقلاب اکتبر نمونه پیروزمند این نوع انقلاب می باشد که از طریق کارسیاسی و مبارزه سیاسی در جهت تدارك قیام درشهرها و جنگ داخلی عمومی به پیش برده می شود . انقلاب در کشورهای تحت سلطه مستقیما دارای کرکتر سوسیالیستی نمی باشد بلکه عبارت است از انقلاب دموکراتیک نوین که در تحت رهبری پرولتاریا تا برانداختن امپریالیزم ، فئودالیزم و سرمایداري کمپرادور و بوروکرات ، راه را برای انقلاب سوسیالیستی هموار می سازد . انقلاب چین نمونه پیروزمند این نوع انقلاب بشمار می رود که بر اساس استراتژی جنگ توده ای طولانی با تکیه بر پایگاه های روستائی و محاصره شهرها و نهایتا با جمع آوری نیروی کافی در طول پروسه طولانی جنگ و تسخیر شهرها به ایجاد قدرت سیاسی سرتاسری انقلابی منجر میگردد . گرچه انقلاب در کشورهای مختلف نظر به گوناگونی شرایط و اوضاع مشخص اشکال مشخص متعددی بخود می گیرد ، اما بطور کلی تمامی انقلابات درکشورهای مختلف جهان به یکی از دوجریان فوق الذکر مربوط می باشد . اصل عام در هر دونه این انقلابات استفاده از قهر انقلابی و مبارزه مسلحانه بعنوان عالیترین شکل مبارزه سیاسی و تصرف قدرت می باشد .

انقلاب پرولتری با استقرار دیکتاتوری پرولتاریا پایان نمی یابد . تحت دیکتاتوری پرولتاریا یا باید در طول دوران سوسیالیزم تارسیدن به کمونیزم انقلاب تداوم یابد ، زیرا که طبقات و مبارزه

طبقاتي درطول این دوران ادامه می یابد . انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی درچین در تحت رهبری مائوتسه دون متکامل ترین دستاوردی است که تا حال پرولتاریائی بین المللی درحرکت انقلابی اش بسوی کمونیزم به آن دست یافته است . این انقلاب نشان داد که چگونه وبا کدام وسایل میتوان با بسیج توده ها وتکیه بر آنها از احیاء سرمایه داری درجامعه سوسیالیستی جلوگیری نموده و پیشروی بسوی کمونیزم را تامین نمود . نکته مرکزی درین دستاورد توجه به خصلت حزب انقلابی پرولتاری بر سر قدرت بعد از تصرف قدرت سیاسی است . حزب انقلابی پرولتاری پیشآهنگ پرولتاریا و رهبرانقلاب است و مبارزه برای نیل به کمونیزم را رهبری می کند . اما وقتیکه حزب رهبری دولت سوسیالیستی را بدست گرفت تضاد میان حزب و توده ها به تبلورتضاد های جامعه درحال گذارسوسیالیستی مبدل می گردد . حزب باید حرکت بسوی انقلاب جهانی و حرکت بسوی حل نهایی تضاد اساسی سرمایه داری را رهبری نماید . آنهایی که بخصوص در مقامات رهبری حزب نمی خواهند درین جهت حرکت نمایند و درنهایت می کوشند سرمایه داری را دوباره احیاء نمایند ، ستاد بورژوازی را دردرون حزب ودولت تشکیل میدهند وبه آماج انقلاب مبدل می شوند . چنین ستاد های بار بار سربلند خواهند کرد و حزب در مبارزه علیه آنها با تکیه برتوده ها براساس سمتگیری اصولی بسوی کمونیزم و با سرنگون ساختن این ستادها ، ضرورت دارد که بطور مداوم پروسه انقلابی شدن بیشتر از پیش خود را در تمامی سطوح به پیش برده وحرکت مداوم بسوی کمونیزم را رهبری نماید . ولی این مطلب ابدابدان معنی نیست که کشورمعینی می تواند این مبارزه را به فرجام رسانه و به تنهایی وارد دوران کمونیزم شود . پیروزی کمونیزم بدون پیروزی مبارزه جهانی پرولتاریا علیه بورژوازی نمی تواند قابل حصول باشد . بناء باید تاکید نمود که تداوم انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا به تداوم انقلاب درکشور معینی خلاصه نشده وتداوم انقلاب در سطح جهانی را طلب می نماید.

از آنجایی که مسایل ایدئولوژیک مربوط به رویونیوم مدرن ، انترناسیونالیزم پرولتاری و اوضاع جهانی جنبش جهانی کمونیستی ، در شرایط فعلی ازاهمترین مسایل ایدئولوژیک مارکسیستی – لنینیستی – مائوئیستی بشمار می روند ، در خور توجه ویژه هستند و ناروشنی در مورد شان به انحراف مارکسیزم – لنینیزم – مائوئیزم می انجامد .

رویزیونیزم مدرن

علم انقلاب پرولتاریای جهانی در مسیر تکاملی خود با تمامی ایدئولوژی‌های غیر پرولتاری مصادف داده و پاکیزگی و صفای خود را بیشتر از پیش صیقل داده است. تکامل این علم نه تنها در مبارزه علیه ایدئولوژی‌های که با خصومت کاملاً آشکار و عیان در مقابلش ایستاده اند حاصل شده است بلکه در عین حال مرهون مبارزه علیه آنچنان اشکالی از ایدئولوژی بورژوائی می‌باشد که ادعای مارکسیستی دارند. آن جریان فکری بورژوائی که ظاهراً شکل مارکسیستی دارد، اما در ماهیت دشمن مارکسیزم است به رویزیونیزم معروف می‌باشد.

رویزیونیزم (تجدید نظر طلبی) برای اولین بار در آخرین دهه قرن نوزدهم توسط برنشتین آلمانی علم گردید. پس از وی رویزیونیزم در شکل دکماتیک خود توسط کائوتسکی و همچنان تروتسکی بمیان آمد و در مبارزه علیه لنینیزم بکار گرفته شد. این جریانات به رویزیونیزم کهن معروف اند که هم اکنون توسط احزاب سوسیالیست و سوسیال دموکرات غرب و دسته‌های تروتسکیست در جهان کم و بیش حمل می‌گردند.

درینجا مادر مورد رویزیونیزم کهن به بحث نمی‌پردازیم، بلکه توجه خود را به آن اشکالی از رویزیونیزم معطوف می‌نمائیم که از درون احزاب کمونیست بر سر قدرت سر بلند کرده و با دگرگون ساختن ماهیت احزاب متذکره و قلب ماهیت دولت‌های سوسیالیستی، سوسیالیزم را در کشورهای قبلاً سوسیالیستی سرنگون نمودند، که به رویزیونیزم مدرن معروف اند. سه شکل اصلی این جریان رویزیونیستی عبارتند از: رویزیونیزم روسی، رویزیونیزم چینی و رویزیونیزم آلمانی. ماهیت این سه دشمن انقلاب جهانی پرولتاریایی که با ماسک کمونیستی علیه پرولتاریای بین‌المللی ایستاده اند و سه چهره رویزیونیزم مدرن محسوب می‌گردند، ذیلاً وضاحت داده می‌شود.

رویزیونیزم روسی و سوسیال امپریالیزم شوروی:

پس از درگذشت استالین رویزیونیست‌های روسی بیشتر از پیش توان یافته و در سال 1956 توسط یک کودتای درون حزبی به رهبری خروشچف قدرت دولتی را در شوروی کاملاً به تصرف درآوردند. آنها بر اساس ایدئولوژی رویزیونیستی شان سوسیالیزم را در شوروی سرنگون ساخته و سرمایه‌داری را احیاء کردند و در نتیجه شوروی سوسیالیستی را به یک دولت سوسیال امپریالیستی مبدل نمودند. رویزیونیزم روسی پس از خروشچف توسط برژنف با همان ماهیت قبلی اما در شکل کم و بیش متفاوت رهبری شد و اکنون گرباچوف علمبردار اصلی آن بشمار می‌رود. حزب کمونیست چین به رهبری مائوتسه دون جنبش بین‌المللی کمونیستی را در مبارزه علیه رویزیونیزم روسی و سوسیال امپریالیزم شوروی رهبری نموده و چهره اصلی آنرا به پرولتاریا و خلق‌های جهان نشان داد. این مبارزه پس از سرنگونی سوسیالیزم در چین نیز متوقف نشد، بلکه مائونیست‌های جهان علیه اشکال برژنفي و گرباچفي آن ادامه یافت.

اصول اساسی رویزیونیزم روسی را می‌توان به ترتیب ذیل مشخص نمود:

از لحاظ سیاسی:

الف - در شکل خروشچفي :

1) همزیستی مسالمت آمیز : این اصل ، همزیستی مسالمت آمیز میان نظام های مختلف را اصل اساسی مناسبات در سطح " بین المللی " قرار می دهد . خروشچف در سال 1960 در مجمع عمومی ملل متحد طی نطقی بیان نمود : " اصل همزیستی مسالمت آمیز باید قانون اصلی و اساسی (صفحه 14) جامعه کنونی واقع گردد " .

رویزیونیسم خروشچفي بر اساس این اصل بجای اتکاء به انقلاب جهانی و مبارزه علیه امپریالیسم دفاع و پشتیبانی از مبارزات پرولتاریا و خلق های تحت ستم علیه امپریالیسم بر همزیستی و سازش با امپریالیسم تکیه می نماید و به این صورت انقلاب جهانی و مبارزه علیه امپریالیسم را تخطئه می نماید . این اصل ، امر انقلاب جهانی و انترناسیونالیسم پرولتاری را رد کرده و همزیستی با امپریالیست ها را جایگزین آن می سازد .

2) گذار مسالمت آمیز : انقلاب قهرآمیز قانون عمومی انقلاب پرولتاریایی است . این اصل ، در جهت انقلاب در کشورهای امپریالیستی و هم برای انقلاب در کشورهای تحت سلطه بطور عموم محق می نماید .

رویزیونیسم خروشچفي این قانون را به عنوان قانون عمومی انقلاب قبول ندارد . واصل گذار مسالمت آمیز را در مقابل آن قرار می دهد . مطابق به اصل " گذار مسالمت آمیز " ، رویزیونیست های خروشچفي بیان می نمایند که امروزه در جهان وضعی بوجود آمده که هم در کشورهای امپریالیستی و هم در کشورهای تحت سلطه می توان از طریق غیر از انقلاب قهری ، امر تصرف قدرت سیاسی را به سرانجام رسانده و به اصطلاح انقلاب را به پیروزی رساند . به این ترتیب آنها مبارزه مسالمت آمیز راه پارلمانی را بعنوان یک استراتژی در مقابل استراتژی مبارزه قهری مسلحانه قرار می دهند . البته مفهوم " گذار مسالمت آمیز " صرفاً به حصول اکثریت در پارلمان محدود نمی گردد، بلکه مسئله عمده در آن عبارت است از رد ضرورت در هم شکستن ماشین دولتی کهنه - در مرکز آن نیروی مسلح - و برقراری ماشین دولتی نوین - در مرکز آن نیروی مسلح - ، یعنی منتفی دانستن در هم شکستن دیکتاتوری بورژوازی و برقراری ماشین دولتی نوین . به عبارت دیگر مسئله عمده در گذار مسالمت آمیز عبارت است از تحقق " انقلاب " و " ساختمان سوسیالیسم " بدون انقلاب قهری مسلحانه و بدون برقراری دیکتاتوری پرولتاریا . این اصل ضرورت در هم شکستن قهری دستگاه دیکتاتوری بورژوازی و ارتجاعی را نفی می نماید و ضرورت برقراری دیکتاتوری پرولتاریا را منتفی اعلام می کند .

3 - دولت عموم خلق ، حزب عموم خلق ، دموکراسی عموم خلق : رویزیونیست های خروشچفي با الغاء دیکتاتوری پرولتاریا دولت شوروی را بعنوان " دولت عموم خلق " اعلام نموده و پرچم دموکراسی عموم خلق " را برافراشتند ؛ توأم با آن ماهیت پرولتاری حزب کمونیست شوروی را دگرگون کرده و آنرا " حزب عموم خلق " خواندند .

رویزیونیست های خروشچفي تضاد میان حکم شان در مورد نفی موجودیت طبقاتی در شوروی و موجودیت دولت را در آن کشور با طرح این سفسطه " حل " کردند که دولت شوروی را دولت عموم خلقی یعنی دولت غیر طبقاتی اعلام نمایند. این راه " حل " سفسطه آمیز که در ضدیت با تئوری دولت در مارکسیسم یعنی طبقاتی بودن تمامی دولت ها قرار دارد، راه حلی است که تمامی امپریالیست ها و مرتجعین به آن توسل می جویند . آنها پیوسته اعلام می نمایند که دولت های شان غیر طبقاتی اند و در خدمت تمام افراد جامعه قرار دارند . رویزیونیست های خروشچفي با طرح دولت عموم خلقی در واقع مخالفت قاطع شانرا علیه دیکتاتوری پرولتاریا در حالی تبارز دادند که حاکمیت دولتی را تمام و کمال بصورت محکمی در دست داشتند .

دموکراسی از دید مارکسیزم مفهوم طبقاتی دراد و کمونیست ها آشکارا اعلام می نمایند که آن هادرفدار دموکراسی برای پرولتاریا وزحمتکشان و طرفدار اعمال دیکتاتوری علیه بورژوازی و مرتجعین هستند . برعکس امپریالیست ها و مرتجعین همیشه داد و فریاد می نمایند که آنها طرفدار دموکراسی ناب و دموکراسی غیر طبقاتی اند، درحالیکه درعمل دموکراسی برای اقلیت و دیکتاتوری برای اکثریت را اعمال می نمایند . مفهوم " دموکراسی عموم خلق " رویونیست های خروشچفی مقوله ای از همین باب است ، زیرا که در ضدیت با دیکتاتوری پرولتاریا یعنی دموکراسی برای پرولتاریا و زحمت کشان ودیکتاتوری بر بورژوازی و مرتجعین قرار دارد . رویونیست های خروشچفی اعلام کردند که حزب کمونیست شوروی دیگر حزب طبقاتی ، حزب پرولتری نمی باشد بلکه به " حزب عموم خلق " تغییر ماهیت داده است . کمونیست ها آشکارا اعلام می نمایند که حزب شان حزب طبقاتی ، حزب پرولتری ، حزبی درخدمت انقلاب پرولتری می باشد. برعکس امپریالیست ها ومرتجعین با اصرار همیشگی احزاب شانرا احزاب مافوق طبقاتی ، غیر طبقاتی احزابی درخدمت تمامی هموطنان و تمامی انسانها وانمود می نمایند. " حزب عموم خلق " رویونیست های خروشچفی حزبی ازین نوع است . آنها درحالیکه ماهیت طبقاتی یعنی ماهیت پرولتری حزب کمونیست شوروی را ملغی شده دانستند ، حزب و تشکیلات حزبی را در قبضه نگاه داشتند تا توسط آن دولت را به سبک تمامی بورژوا ها و مرتجعین برای " تمامی هموطنان " و " تمامی انسانها " رهبری نمایند .

مسئله جنگ و صلح : امپریالیزم یعنی جنگ . تا زمانیکه این سیستم نفرت انگیز بر روی زمین سلطه داشته باشد تامین صلح درروی زمین ممکن نیست . کمونیست های که راه جلوگیری از جنگ های امپریالیستی را درمبارزه علیه امپریالیزم می بینند . آنها از طریق انقلاب ، از طریق نابودی سیستم جنگ افروز امپریالیستی تامین صلح درجهان را ممکن می دانند اما دید رویونیزم خروشچفی درمورد مسئله جنگ و صلح غیر از این است . این دید تامین صلح درجهان را با تکیه روشن بینی و نیات خیرخواهانه امپریالیست ها ممکن دانسته و بر ضرورت همکاری با آنها درین جهت تاکید می نماید . رویونیزم خروشچفی درمورد مسئله جنگ و صلح روی اصل بقاء نسل بشردر چین بعنوان يك اصل برتر از منافع طبقات تکیه می نماید . این دیدی است " غیر طبقاتی " همانند دید " غیر طبقاتی " تمامی امپریالیست ها ومرتجعین درمورد مفاهیم جنگ و صلح . رویونیست های خروشچفی برتامین این اصل نه از طریق مبارزه علیه سیستم جهانی امپریالیستی و نابودی آن بلکه از طریق تامین صلح در موجودیت این سیستم تکیه می نمایند و سیستم امپریالیستی را يك سیستم بشردوستانه جا می زنند . اما دقیقا توجه به تامین بقاء نسل بشر روشن می سازد که باید با تمام قوا در مبارزه علیه امپریالیزم ودر به گور سپاری این سیستم منحوس ضد بشری با تدارکات وحشتناک برای جنگ جهانی سوم بقاء نسل بشر را مورد تهدید قرار داده است .

کمونیست ها جنگ های عادلانه راتائید و جنگ های غیر عادلانه را محکوم می نمایند . اما رویونیست های خروشچفی جنگ را بطور اعم نمی پسندند ، چه این جنگ غیر عادلانه باشد و چه عادلانه ، زیرا که معتقداند که يك جنگ کوچک درگوشه ای از کره زمین میتواند محرکی برای جنگ نهایی ونابودی نسل بشر باشد . درین مورد آنها همانند تمامی امپریالیست ها و مرتجعین خودشانرا فرشتگان صلح می نمایانند آنها جنگ های عادلانه را محکوم نموده وبا جنگ های غیر عادلانه یکی می دانند.

4) دموکراسی ملی : تئوری دموکراسی ملی مبتنی است بر نفي ضرورت تامین رهبری پرولتاریا و مبارزات ضد فیودالی و ضد امپریالیستی خلقهای تحت سلطه . براساس این تئوری ، طبقات غیر پرولتری می توانند رهبری مبارزات ضد فیودالی و ضد امپریالیستی را برعهده داشته و دولتی را

تشکیل دهند که از تمامی نیروهای ضد فیودالی و ضد امپریالیستی تشکیل شده باشد. این ماشین دولتی، دولت دموکراسی ملی خوانده می شود. راه تشکیل چنین دولتی در پناه اصول همزیستی مسالمت آمیز، گذار مسالمت آمیز و ضرورت حفظ صلح جهانی عبارت است از راه مبارزات مسالمت آمیز و راه پارلمانی و انتخابات. بناء تئوری دموکراسی ملی دارای دو جنبه اصلی است:

الف) نفي ضرورت رهبري پرولتاریا بر مبارزات ضد امپریالیستی و ضد فیودالی خلقهای تحت سلطه.

ب) نفي ضرورت مبارزه مسلحانه در پیشبرد این مبارزات و انتخاب شیوه مبارزاتی مسالمت آمیز و پارلمانی.

اصول سیاسی رویونیسم خروشچفیی در مراحل اولیه احیاء سرماییداری در شوروی و پیدایش سوسیال امپریالیسم شوروی بازتاب کننده این ضرورت بود که کرملین برای رسیدن به مدارجی که بتواند بمثابة رقیب امپریالیستی تمام عیار در مقابل امپریالیسم آمریکا و متحدین غربی اش قد برافرازد، هر وقت ضرورت داشت. مواضع تسلیم طلبانه کرملین در مقابل امپریالیسم آمریکا و متحدین غربی سرپوشی بود که در زیر آن به بازسازی امپریالیستی تمامی نهادهای جامعه شوروی و منجمله ارتش اش مشغول شد. همچنان برای کرملین شعار دموکراسی ملی و مبارزات مسالمت آمیز و راه پارلمانی مسیری بود که از طریق آن به تامین نفوذ سیاسی امپریالیستی در کشورهای تحت سلطه پرداخت.

ب - در شکل برژنئی :

پس از آنکه این مرحله به پایان رسید و شوروی به عنوان يك قدرت سوسیال امپریالیستی بصورت کامل و تمام عیار در صحنه جهان قد برافراشت، اصول سیاسی رویونیسم خروشچفیی گونه دیگری بخود گرفت، کما اینکه اشکال اولیه آن از لحاظ رسمی بمثابة روپوشی بر ماهیت و (صفحه 17) سوسیال امپریالیستی شوروی تقریباً بلا تغییر باقی ماند. سوسیال امپریالیسم شوروی در طول دوران حاکمیت برژنئی از " همزیستی مسالمت آمیز " دم زد، به نفع حفظ صلح جهانی شعار داد و درفش دروغین خلع سلاح را پیوسته بلند نگه داشت. اما در عمل در سطح جهان به مداخلات امپریالیستی و حتی تجاوزات نظامی مستقیم امپریالیستی دست زد. پیوسته بر آتش تدارکات جنگی جهت برپایی جنگ جهانی افزود، ارتش امپریالیستی و حشمتاکی با ساز و برگ مدرن اتمی و غیر اتمی سازماندهی کرد و ی علیرغم مخالفت با مبارزات توده های خلق در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین کوشید از طریق نفوذ در آنها، این مبارزات را در خدمت اهداف امپریالیستی خود قرار دهد و برای تحکیم قدرت امپریالیستی خود در کشورهای تحت سلطه ضمن مخالفت با مبارزات مسلحانه توده ای به کودتاهای نظامی متوسل شد و یا کوشید حکومت های کودتایی را بخود وابسته سازد.

برژنئی دکترین معروف خود را که بنام " دکترین حق حاکمیت محدود " معروف است بالای کشور های اروپای شرقی و سایر اقمار شوروی اعمال نمود. بر مبنای این دکترین کشورهای اقمار " شوروی " فقط همانقدر از حق حاکمیت برخوردار می شدند که مورد خواست مسکو بود. این دکترین سوسیال امپریالیستی در زیر ماسک دروغین انترناسیونالیسم پرولتری پنهان ساخته می شد تا استحکام امپراتوری تزاران نوین بنام استحکام سوسیالیسم جهانی قلمداد گردد.

ج - در شکل گرباچفی :

اکنون یکبار دیگر برای سوسیال امپریالیزم شوروی ضرورت " بازسازی " مطرح است . این بازسازی عبارت است از " بازسازی " مجدد امپریالیستی یعنی نظم و نسق بخشیدن دوباره مجموعه سیستم سوسیال امپریالیستی شوروی و در عین حال بازسازی مجموعه سیستم امپریالیستی جهان . گرباچف چهره زنده این ضرورت سوسیال امپریالیستی است و " تفکر نوین سیاسی " وی بیان تئوریک - سیاسی این ضرورت . اینک اصول سیاسی رویزیونیزم خروشچفی توسط گرباچف بازسازی مجدد سوسیال امپریالیستی شده و با رنگ و لعاب فریبنده تر و با خط و خال تماشائی تر خود را عرضه کرده است . " تفکر سیاسی نوین " گرباچف که برای شوروی و برای جهان عرضه می گردد ، بیان روشنتر اصول سیاسی خروشچفی می باشد .

" پروستریکا " ی گرباچف از لحاظ سیاسی در واقع از " همزیستی مسالمت آمیز " و " رقابت مسالمت آمیز " خروشچف مایه می گیرد ، اما تعرضی تراز آنها است . " پروستریکا " ی گرباچف بازسازی مجموع نظم نئوکلونیالیستی جهان معاصر را مد نظر دارد و میخواید موقعیت مطلوبی برای غارتگری های سوسیال امپریالیزم در سطح جهانی فراهم نموده و پایه های قدرت آنرا گسترده تر سازد . بعبارت دیگر " پروستریکا " خواهان قرار گرفتن کامل سوسیال امپریالیزم شوروی در چوکات مناسبات نئوکلونیالیستی حاکم بر جهان فعلی بوده و خواهان سهم بیشتری از غارتگری های امپریالیستی می باشد . درست به همین جهت پروسه تطبیق " پروستریکا " که عمدتاً در مسیر سازش و تبانی با امپریالیزم آمریکا پیش می رود ، خطر تشدید رقابت و رویارویی مستقیم امپریالیست ها را تا سرحد برپائی احتمالی جنگ جهانی سوم نیز با خود حمل می نماید .

تئوری " گذار مسالمت آمیز " خروشچف ، توسط گرباچف به تکامل منفی فوق العاده تا سرحد " گلاسنوست " نائل آمده است . گرباچف بطور کلی تظاهر به امر انقلاب را کنار گذاشته و حتی از " گذار مسالمت آمیز " بسوی انقلاب نیز صرف نظر کرده است . برین اساس است که تمامی مزدوران سوسیال امپریالیزم شوروی در کشورهای تحت سلطه مسیر سازش و مصالحه با مزدوران امپریالیست های غربی را در پیش گرفته اند و احزاب رویزیونیست اروپایی شرقی نیز اکثراً به احزاب نوع سوسیال دموکرات اروپایی غربی استحاله شده است و شیوه پارلماناریستی را پذیرا شده اند و حتی در خود " شوروی " پارلماناریزم غربی راه باز نموده است .

گرباچف گزافه گویی های خروشچفی مبنی بر ورود شوروی به آستانه ساختمان کمونیزم را کنار گذاشته و " واقع بینی " سوسیال امپریالیستی را پیشه کرده است . کما اینکه مفاهیم دولت پرولتاری حزب پرولتاری و دیکتاتور پرولتاریا دیگر آنچنان در قاموس رویزیونیست های شوروی به مفاهیم بیگانه ای بدل شده اند که دیگر ضرورتی برای مطرح نمودن دولت عموم خلق ، حزب عموم خلق و دموکراسی عموم خلق در برابر آنها نیز احساس نمی نمایند .

در مورد مسئله جنگ و صلح دید گرباچف بطور کلی بادی خروشچف مطابقت دارد و ی در شرایط تازه و بر مبنای الزامات تازه یکبار دیگر روی اصل بقای نسل بشر در روی زمین بمثابة اصل برتر از منافع طبقات تکیه نموده و اصل " جنگ ادامه سیاست " را با توجه به موجودیت سلاح های هستوی موردانکار و حتی نکوهش قرار می دهد . برین مبنا در حالیکه به آمادگی نظامی شوروی در پاسخ گفتن به چلنج های جنگی بلوک رقیب تکیه شده و اصل " کفایت معقول " مطرح می گردد ، تقلیل و عقب کشی های قوای نظامی عملی می گردد و در جهت تخفیف تشنجات منطقوی و جنگ های منطقوی تا سرحد قابل کنترل بودن شان تلاش بعمل می آید .

" مصالحه ملی " ، اصل گرباچفی مشابه با اصل " دموکراسی ملی " خروشچف می باشد که بیان کننده مصالحه و سازش میان مزدوران سوسیال امپریالیزم شوروی و نیروهای فیودالی و کمپرادوری مزدور امپریالیست های غربی است . ولی باید توجه داشت که " مصالحه ملی " با

"دموکراسی ملی" کاملاً یکسان نیست. در اصل "دموکراسی ملی" رهبری مبارزه ضد فیودالی و ضد امپریالیستی توسط پرولتاریا یک مسئله منتهی شده بود، درحالیکه درچوکات "مصالحه ملی" نه تنها رهبری پرولتاریا بلکه حتی مبارزه ضد فیودالی و ضد امپریالیستی صرف نیز جای ندارد و خیلی رک و راست آشتی و سازش با نیروهای فیودالی و کمپرادوری مزدور امپریالیست های غربی مطرح می گردد.

عنوان صفحه 20

توجه به این مطلب اساسی که در جامعه سوسیالیستی دولت به عنوان نماینده جامعه و سایل تولید را در اختیار دارد از اهمیت درجه اول برخوردار است، زیرا نه اشکال صرفاً حقوقی مالکیت بر وسایل تولید بلکه ماهیت دولت و اینکه تولید واقعا در خدمت چه طبقه ای قرار دارد، در نهایت ماهیت نظام حاکم بر جامعه را معین می نماید. وقتی دولت تغییر ماهیت داده و با امپریالیست ها و مرتجعین همرنگ و همقماش گردد روشن است که تولید تحت رهبری وی دیگر نه در خدمت پرولتاریا و انقلاب جهانی پرولتری بلکه در خدمت دشمنان پرولتاریا و دشمنان انقلاب جهانی پرولتری قرار خواهد داشت. این چیزی بود که در شوروی پس از برسر قدرت رسیدن باند خروشچف و شرکاء بوقوع پیوست. این مطلب در مورد جنبه اقتصادی رویزونیزم خروشچفی اساسی است اما تمام مطلب نیست. درین باره می توان روی چند مطلب دیگر نیز انگشت گذاشت. - در تولید سوسیالیستی، هدف تولید تحصیل سود نیست، بلکه رفع نیازمندی های اقتصادی جامعه می باشد. ازین جهت سیاست انقلابی بر تولید سوسیالیستی فرماندهی می نماید و سود در مقام فرماندهی نیست. در جامعه سوسیالیستی موجودیت موسسات تولیدی مبتنی است بر رفع نیازمندی های اقتصادی جامعه و نه سودآوری.

- در تولید سوسیالیستی، عملکرد قانون ارزش مورد ضربت قرار می گیرد اما بکلی ناپود نمی شود. ناپودی کامل عملکرد قانون ارزش در واقع فقط در جامعه کمونیستی متحقق می گردد. درین مورد دو مطلب قابل دقت است.

1 - در تولید سوسیالیستی وسایل تولید در اقتصاد داخلی کشور در زمره کالا ها محسوب نمی گردد و قابل خرید و فروش نیست.

2 - در تولید سوسیالیستی کار انسانی حیثیت کالا را ندارد یعنی مورد خرید و فروش قرار نمی گیرد و این طور نیست که فقط در صورت سودآوری و تولید ارزش اضافی مزد به آن تعلق بگیرد.

رویزونیست های خروشچفی سود را در مقام فرماندهی قرار دادند و سیستم اقتصادی شوروی را بر اساس سودآوری مؤسسات تولیدی سر از نو بازسازی کردند. همچنان آنها وسایل تولید را در زمره کالا ها محسوب نموده و به روسای مؤسسات تولیدی صلاحیت دادند که به خرید و فروش ماشین آلات و سایر وسایل تولیدی بپردازند. اجرای هر دو سیاست اقتصادی فوق الذکر علیرغم حفظ ظاهر کنونی، نیروی کار انسانی را در جامعه شوروی به کالایی قابل خرید و فروش مبدل نموده و مجدداً بردگی مزدوری را در جامعه شوروی برقرار نمود. در واقع در سایه همین وضعیت بود که حرکت بطرف تقویت و گسترش بیشتر "حق بورژوائی" آغاز گردیده و امتیازات میان افراد جامعه بجای محدود شدن سیر صعودی خود را آغاز نمود. صلاحیت روسا و مدیران تکنوکرات مؤسسات تولیدی تا آن حدی افزایش یافت که آنها را به صاحبان واقعی بلامنازع این مؤسسات بدل کرده و امتیازات اقتصادی فوق العاده ای را در اختیار شان قرار داد. سیستم اداره و مدیریت مؤسسات تولیدی به قسمی عیار گردید که حق اداره و رهبری تولید را تمام و کمال از دست کارگران و دهقانان بیرون کشیده و برای آنها فقط حق کار در برابر مزد را باقی گذارد.

در رابطه با کشورهای تحت سلطه ، رویزونیست های خوشچینی نسخه راه رشد غیر سرمایه داری یعنی تقویت سکتور دولتی را صادر نمودند که در پیوند با تئوری سیاسی دموکراسی ملی قرار دارد. بر اساس این نسخه رسیدن به سوسیالیسم در کشورهای تحت سلطه مستلزم نابودی فیودالیسم سرماییداری کمپرادور نیست که صرفاً در اثر به پیروزی رساندن انقلاب ملی - دموکراتیک طراز نوین میسر می گردد . رویزونیست های خوشچینی موعظه می کردند که در کشورهای تحت سلطه از راه تقویت سکتور دولتی به کمک آنها رسیدن به سوسیالیسم ممکن گردیده است ، بدون اینکه ضرورتی برای سرنگونی قهری فیودالیسم ، امپریالیسم و سرماییداری کمپرادور وجود داشته باشد .

راه رشد غیر سرماییداری و تقویت سکتور دولتی درحقیقت امر چوکات سیاست اقتصادی سوسیال امپریالیست های شوروی غرض صدور سرمایه به کشورهای تحت سلطه در جهت بدست آوردن مافوق سود امپریالیستی و براه انداختن تجارت نا متوازن از طریق قراردادهای نابرابر می باشد . به این ترتیب این تئوری اهرم نفوذ اقتصادی سوسیال امپریالیسم شوروی در کشورهای تحت سلطه محسوب می گردد . براه انداختن تجارت اسلحه بادولت های ارتجاعی حاکم بر کشورهای تحت سلطه مطلبی است که باید در پیوند با تئوری فوق الذکر مد نظر گرفته شود .

ب - در شکل برژنفی :

طرحات اقتصادی خوشچین در زمان برژنف بیشتر از پیش عمق و گسترش پیدا نمود ، یعنی در مقام فرماندهی ، وسایل تولید به عنوان کالاهای قابل خرید و فروش ، نیروی کار انسانی ارزان کالای سود آور و قابل خرید و فروش ، صلاحیت های بیشتر و امتیازات اقتصادی بیشتر (صفحه 21) بوروکراتها ، گسترش تفاوت سطح زندگی میان کارگران و دهقانان از یکطرف و صاحبان قدرت و مؤسسات تولیدی و دستگاه های دولتی و حزب از طرف دیگر و افزایش فوق العاده تجارت اسلحه به قسمی که شوروی بصورت یکی از بزرگترین صادرکنندگان اسلحه درآمد و صدور سرمایه به کشورهای تحت سلطه زیرنام تقویت سکتور دولتی و تحمیل قرارداد های نابرابر تجارتی بر آنها .

برژنف دکتترین " تقسیم کار بین المللی سوسیالیستی " را بالای کشورهای اروپای شرقی و سایر اقمار شوروی اعمال نمود . بر مبنای این دکتترین هر یک از کشورهای اقمار شوروی مکلف گردیدند که در دسته های معینی به تولید بپردازند . این دکتترین با دکتترین دیگر برژنفی یعنی " حق حاکمیت محدود " در ارتباط بود و از رشد اقتصادهای خود کفا در کشورهای اقمار شوروی به نفع تزاران نوین جلوگیری بعمل می آورد .

ج - در شکل گرباچفی :

رویزونیسم گرباچفی علاوه بر داران بودن خصوصیات اساسی بسیاری از شکل خوشچینی و برژنفی رویزونیسم روسی از لحاظ اقتصادی دارای خصوصیات ویژه و تازه ای است که مهمترین آنها به قرار ذیل اند :

1 - تمرکز بسیار شدید سرمایه مالی در آن مؤسساتی که مستقیماً در تحت کنترل دولت مرکزی قرار دارند ، از طریق ایجاد تراست های غول پیکر و مربوط ساختن سرمایه گذاری های بخش های مختلف چون بخش های زراعتی ، صنعتی ، خدمات و غیره به بانک مرکزی .

- 2 - برداشتن انحصار دولتي در عرصه تجارت خارجي و قايل شدن حق همكاري و معامله مستقيم براي تراست هاي بزرگ با شركت هاي چند مليتي امپرياليست هاي غربي و جاپان بمنظور جذب سرمايه و تكنالوجي و مهمتر از آن بمنظور اشغال جاي مناسب و مطلوب براي سرمايه هاي شوروي در چوكات نئوكولونياليستين موجود جهان .
- 3 - قانوني ساختن فعاليت هاي خصوصي در بخش هاي خدمات ، تجارت ، صنايع و زراعت به منظور گسترش پايه هاي اجتماعي اليگارشي مالي .
- 4 - صدور سرمايه به بخش خصوصي در پهلوي صدور سرمايه به بخش دولتي در كشورهاي تحت سلطه بمنظور افزايش قابليت چپاولگري نئوكولونياليستي سرمايه " شوروي " .

از لحاظ فلسفي :

مواضع فلسفي رويزيونيست هاي روسي را در واقع بايد از مواضع سياسي و اقتصادي آنها بيرون كشيد چرا كه آنها مواضع فلسفي ساخته و پرداخته اي ندارند . بهر حال مواضع فلسفي آنها را مي توان مشخصا در مورد بعنوان مواضع فلسفي ضد ديالكتيك ماترياليستي مطالعه نمود :

1 - به حكم قوانين ديالكتيك ماترياليستي ، برخورد و تصادم نهايي و يا در واقع سلسله اي از تصادمات ميانه پرولتاريا و بورژوازي بعنوان دو قطب متضاد ، اجتناب ناپذير است وبدون اين برخورد ها و تصادمات سيستم ضد بشري فعلي مسلط بر جهان به سيستم سوسياليستي و كمونيستي مبدل خواهد شد . رويزيونيست هاي روسي با گزیدن اصل همزيستي مسالمت آميز بجاي انقلاب پرولتري و انترناسيوناليزم پرولتري در ضديت با ديالكتيك ماترياليستي برخاسته وبه تائيد متافيزيك مي پردازند .

2 - به حكم قوانين ماترياليزم ديالكتيك ، برخورد و تصادم ميانه پرولتاريا و بورژوازي نمي تواند نهايتاشكل قهري نداشته باشد . اما رويزيونيست هاي روسي با طرح " گذار مسالمت آميز " اين حكم ديالكتيك ماترياليستي را كه تحول كيفي در پديده هاي مبتني بر جهش ها است نفي نموده و تنوري ارتجاعي تحول تدريجي را موعظه مي نمايند .

با توجه به آنچه بيان شد روشن مي گردد كه شوروي فعلي غير از يك كشور سوسيال امپرياليستي نمي تواند چيز ديگري باشد و بهيچوجه يك كشور سوسياليستي نيست . در شوروي پس از بقدرت رسيدن خروشچف وشركاء سرماياداري احياء گرديد و اين كشور از يك كشور سوسياليستي به يك كشور سوسيال امپرياليستي تغيير ماهيت داد . دولت شوروي درحاليكه كارگران و زحمتكشان شوروي را مورد استثمار قرار مي دهد درمورد ملل غير روسي سياست اعمال ستم ملي وشوونيزم عظمت طلبانه سياسي را پياده مي نمايد . سوسيال امپرياليست هاي شوروي هم اكنون در راس يكي از دوازدوگاه امپرياليستي جهان قرار دارند كه دراستثمار پرولتاريا و خلقهاي تحت ستم باهم به رقابت برخاسته و براي جنگ جهاني امپرياليستي سوم تدارك مي بينند .

سوسيال امپرياليست هاي شوروي در دست زدن به مداخلات ، تحريكات و تجاوزات امپرياليستي در كشورهاي تحت سلطه دست كمی از امپرياليست هاي رقيب ندارند ، همچنانكه در موقع لزوم از تبناني و سازش با رقبای امپرياليست شان بر سر غارت خلقهاي تحت ستم ابا نمي ورزند .

هم اكنون جريان تبناني وسازش ميانه سوسيال امپرياليزم شوروي و امپرياليست هاي غربي همچنان دامنه و وسعتي پيدا نموده كه به جنبه عمده روابط شان مبدل گرديده است .

عليرغم تغييرات بزرگ و وسيع سياسي ، اقتصادي ونظامي ايكه در اردوگاه امپرياليستي شرق صورت گرفته است ، سوسيال امپرياليزم شوروي همچنان يكي از دو ابرقدرت امپرياليستي جهان

است ؛ بدین سبب نباید دچار خوش خیالی شده و خطر آنرا در امر تدارك و برپایی جنگ جهانی سوم امپریالیستی دست کم گرفت .
سوسیال امپریالیزم شوروی همچنان یکی از دشمنان درجه اول پرولتاریا و خلقهای جهان و یکی از کانونهای جنگ جهانی سوم امپریالیستی بحساب می آید .

رویزیونیزم چینی

رویزیونیست های چینی با وجودیکه در دوران انقلاب فرهنگی ضربات سختی خوردند ، اما هنگام در گذشت مائوتسه دون در درون حزب کمونیست چین و دولت چین - منجمله ارتش - مواضع و قدرتی را در اختیار داشتند . آنها بعد از درگذشت مائوتسه دون دست به کودتای آشکار نظامی زدند و قدرت دولتی را کاملا قبضه کردند و با از میان بردن سوسیالیزم در چین ، آن کشور را به یک کشور سرماییداری وابسته به امپریالیزم جهانی مبدل نمودند . مشخصات رویزیونیزم چینی را در ابعاد سیاسی ، اقتصادی و فلسفی می توان به ترتیب ذیل نشانی نمود :

1- **در بعد سیاسی** : در این قسمت روی دو مطلب اساسی باید انگشت گذاشت .

الف) استراتژی سه جهان .

ب) نفی انقلاب فرهنگی و رد تئوری " ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا " .
الف) استراتژی سه جهان : چنانچه قبلا گفتیم در دوران امپریالیزم و انقلابات پرولتاری استراتژی بین المللی پرولتاریای جهانی برای انقلاب عبارت است از وحدت میان دو حرکت بهم پیوسته انقلاب جهانی در کشورهای امپریالیستی و کشورهای تحت سلطه . یعنی وحدت جنبشهای سوسیالیستی در کشورهای سرماییداری و جنبش های ملی - دموکراتیک در کشورهای تحت سلطه . البته چنانچه کشور ویا کشورهای سوسیالیستی این نیز موجود باشند - که فعلا وجود ندارند - این کشورها فاکتور دیگری در انقلاب جهانی بشمار می روند که در وحدت با دوجریان فوق الذکر قرار دارند .

رویزیونیست های چینی استراتژی بین المللی پرولتاریای بین المللی را به گونه دیگری مطرح کردند . آنها جبهه گیری استراتژیک میان انقلاب و ضد انقلاب را که در یکطرف پرولتاریا و خلقهای تحت ستم و در طرف دیگر امپریالیست ها و مرتجعین قرار دارند نفی نمودند و بجای آن جبهه گیری جهان سوم و جهان دوم علیه جهان اول را پیش کشیدند و حتی جبهه گیری جهان سوم و جهان دوم بخشی از جهان اول (امپریالیزم آمریکا) علیه بخشی از جهان اول (سوسیال امپریالیزم شوروی) را بصورت جبهه واحد جهانی علیه سوسیال امپریالیزم شوروی مطرح کردند .

استراتژی سه جهان مبارزه علیه جهان اول و حتی بخشی از جهان اول را جاگزین مبارزه به کل سیستم امپریالیستی می نماید . بر این اساس امپریالیست های " جهان دوم " و مرتجعین " جهان سوم " از لست دشمنان استراتژیک پرولتاریا و خلق های تحت ستم خارج می گردند و مبارزه علیه آنها اهمیت استراتژیک خود را از دست می دهد . خط استراتژیک سه جهان از میان کشورها و ملل می گذرد و نه از میان طبقات . این خط مبارزه کشورها و ملل را جاگزین تئوری مبارزه طبقات نموده و اساس و پایه سوسیالیزم علمی را مورد انکار قرار می دهد .

ب) رد تئوری " ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا " : رویزیونیست های چینی دشمنان سرسخت تئوری " ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا " بشمار می روند . آنها آماج اصلی انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین بودند و در جریان انقلاب فرهنگی مورد تصفیه قرار گرفتند که به انحاء مختلف و از طریق همسوئی نشان دادن دروغین با انقلاب بخصوص بعد از

ضربه وارده از سوی لین پیاو و شرکاء مجدداً مصادرامور را در دست گرفتند . آنها به محض تصاحب کامل قدرت ، انقلاب فرهنگی را خاتمه یافته اعلان کردند و تئوری " ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا " را رد نمودند.

مخالفت و دشمنی رویونیست های چینی با تئوری " ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا" بر این اساس مبتنی است که آنها تضاد طبقاتی در جامعه سوسیالیستی را بعنوان تضاد رهبری کننده تکامل جامعه نفی نموده و تضاد میان مناسبات پیشرفته سوسیالیستی و تولید عقب مانده را جاگزین آن می سازند . بر این اساس آنها شعار " انقلاب را دریابید ، تولید را افزایش دهید" را وارونه می سازند . سیاست انقلابی را از مقام فرماندهی بر میاندازند و افزایش تولید را جانشین آن می سازند . البته رویونیست های چینی وجود طبقات و مبارزه طبقاتی را در جامعه سوسیالیستی نفی نمی نمایند ولی تبلور آنرا در درون حزب قبول نداشته و امکان پیدایش ستاد بورژوائی در درون حزب را انکار می نمایند . آنها انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی را برای حزب کمونیست چین و جنبش بین المللی کمونیستی یک دستاورد بحساب نمی آورند بلکه بر پاساختن آنرا از جانب مائوتسه دون اشتباه سیاسی بزرگ و ی می شمارند. بر مبنای مخالفت با تئوری " ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا" یعنی مخالفت با مبارزه اصولی علیه خطر احیای سرمایه داری در جامعه سوسیالیستی بمثابة یک خطر عمده ، رویونیست های چینی در سالهای اخیر مواضع شانرا در قبال رویونیست های روسی و در قبال سوسیال امپریالیزم شوروی بر ملا ساخته اند . اینک آنها حزب به بر سر اقتدار در شوروی را یک حزب رویونیستی بشمار نمی آورند و با آن بعنوان حزب به اصطلاح برادر رفتار می نمایند . آنها برین مینا شوروی را دیگر یک کشور سوسیال امپریالیستی محسوب نمی کنند و آنرا کشور سوسیالیستی به حساب می آورند . این نشاندهنده آنست که به اصطلاح سوسیالیزم موجود در چین با به اصطلاح سوسیالیزم موجود در شوروی از جهت اینکه هیچکدام به سوسیالیزم ربطی ندارند و هر دو نظام سرمایه داری در لفافه سوسیالیزم اند ، دارای ماهیت یکسانی می باشند.

بر مبنای این موضعگیری میتوان بیان کرد که پایه های استراتژی " سه جهان " بدست خود رویونیست های چینی ویران شده است . در استراتژی سه جهان ، شوروی بخشی از جهان اول امپریالیستی است که جبهه واحد جهانی علیه آن مطرح می گردد . حالا که رویونیست های چینی حزب بر سر اقتدار شوروی را حزب کمونیست و دولت بر سر اقتدار را دولت سوسیالیستی محسوب می نمایند ، واضح است که دیگر نمی توانند شوروی را جزئی از جهان امپریالیستی بحساب آورند . اما از جانب دیگر آنها تا هنوز استراتژی سه جهان را رسماً کنار نگذاشته اند . رویونیست های چینی از لحاظ سیاسی با تضاد مهمی درین مورد دست و گریبان اند .

2 - در بعد اقتصادی : درین مورد می توان چهار مسئله را بعنوان وجه مشخصه رویونیزم چینی در نظر گرفت .

یک - تشکیل کمون های خلق و رشد و گسترش آنها در طول سالهای ساختمان سوسیالیزم در چین تحت رهبری مائوتسه دون ، باعث آنچنان تولید سوسیالیستی در بخش تولید زراعتی گردیده بود که در میان مجموعه تجارب کشورهای سوسیالیستی سابق عالیترین تجربه محسوب می گردد. امروز کمون های خلق در چین از میان برداشته شده اند و جای آنها را مالکیت های خصوصی دهقانان بر زمین گرفته اند . حتی ازین هم فراتر حرکت شده و مزارع خصوصی ای بوجود آمده اند که در آنها قانوناً استخدام چند نفر دهقان ویا کارگر زراعتی مجاز می باشد .

دو - تشکیل و استقرار کمیته های انقلابی در کارخانجات در دوران انقلاب فرهنگی نمایانگر تایمن حق اساسی کارگران در اداره تولید بود و نیز نمایانگر تلاش در جهت حل تضادمیان کار فکری و کار جسمی . رویونیست های چینی تحت عنوان " سیستم مسئولیت فردی " این کمیته های

انقلابی را از میان برده و حق کارگران را در اداره تولید از آنها سلب کردند. آنها در تحت عنوان سیستم مسئولیت فردی، پلانگذاری تولید و اداره کارخانجات را تمام و کمال در دستان مدیران تکنوکرات متمرکز کرده و آنها را به صاحبان واقعی کارخانجات مبدل نمودند.

سه - شعار مائوتسه دون در امر تولید چنین بود: "انقلاب را دریابید، تولید را افزایش دهید" این شعار سیاست انقلابی را در مقام فرماندهی قرار می داد و برحل تضاد اصلی میان پرولتاریا و بورژوازی در جامعه چین متکی بود. اما رویزیونیست ها تضاد میان مناسبات پیش رفته سوسیالیستی و تولید عقبمانده را تضاد رهبری کننده می شناسند و نه تضاد طبقاتی را. بر اساس این دید برای آنها افزایش تولید در قدم اول قرار دارد. آنها سیاست انقلابی را از مقام فرماندهی برانداخته و بجای آن " چهار مدرنیزاسیون " را در مقام فرماندهی نشانندند. حقیقت شعار " چهار مدرنیزاسیون " عبارت است از رساندن زراعت، صنعت، علم و فرهنگ و ارتش چین به استاندارد های بین المللی امپریالیستی. برین پایه رویزیونیست های چینی تلاش پیگیری غرض جلب سرمایه های امپریالیستی جاپان، اروپا و آمریکا به خرج می دهند. هم اکنون مؤسسات مونتاز کار که با سرمایه های امپریالیستی در چین فعال اند رو به فزونی است.

چهار - تین سیائو پینگ شعاری را بلند کرده است که بنام شعار " یک کشور - دو سیستم " معروف است. وی مدعی است که در یک کشور به اصطلاح سوسیالیستی سیستم تولید سرمایه داری می تواند در پهلوی سیستم سوسیالیستی وجود داشته باشد و این تنها شامل عرصه های خاص در تولید نمی گردد، بلکه می تواند بمثابة سیستم کامل و تمام عیار قسمت های از قلمرو کشور را نیز در برداشته باشد. رویزیونیست های چینی بر اساس این شعار امپریالیستی های غربی و کاپیتالیست های هانکانگ را اطمینان خاطر می دهند که آنها بعد از بسر رسیدن موعد اجاره مستعمراتی بریتانیا بر هانکانگ و انضمام آن به چین سیستم فعلی حاکم بر هانکانگ را همچنان دست نخورده باقی خواهند گذاشت. حتی ازین فراتر، آنها قراردادی با سرمایه داران امپریالیست منعقد کرده اند که بر اساس آن در داخل قلمرو چین مستعمره اجاره ای تازه شبیه به هانکانگ بوجود خواهد آمد. درین قلمرو هفتصد مجتمع صنعتی ایجاد می گردد و مدت اجاره آن هفتاد سال خواهد بود.

چگونگی احداث هفتصد مجتمع متذکره نیز امری است که کاملاً به سرمایه گذاران خارجی امپریالیست مربوط می باشد.

3 - در بعد فلسفی: اساس موضعگیری های فلسفی رویزیونیست های چینی عبارت است از فرمول " دودریک ". بر اساس این فرمول بندی وحدت و مبارزه اضداد نه بصورت تجزیه یک وحدت به دوجنبه متضاد و مبارزه میان آنها، بلکه بصورت تداخل و ترکیب دوجنبه متضاد در یک پروسه واحد می باشد. برین مبنا سنتز حاصل مبارزه دوجنبه متضاد یک پروسه تجزیه شده نبوده و حاصل میانگین حرکت دو جهت متضاد ترکیب شده در یک پروسه می باشد. مطابق به این نظر جامعه سوسیالیستی یک جامعه ای انقلابی در حال گذار از سرمایه داری به کمونیزم نه، بلکه جامعه ای دارای دوجنبه مفید بحال پرولتاریا و بورژوازی تصور می گردد. فرمول بندی " یک کشور - دو سیستم " تبلور سیاسی این نظر می باشد.

رویزیونیسم چینی از تضاد میان زیر بنا و روبنا تصور غیر دیالکتیکی به دست می دهد و موقعیت های این دوجنبه را غیر قابل تغییر ارزیابی می نماید. گفتیم که شرایط مساعد عینی مادی شالوده مادی انقلاب را می سازد ولی مادامیکه این شالوده ریخته شد انقلاب در روبنا به پیش می رود و در تسخیر و یا حفظ قدرت سیاسی توسط طبقات مختلف متمرکز می گردد. دوره ساختمان سوسیالیسم از ابتدای پیروزی انقلاب تا رسیدن به جامعه کمونیستی ولو هر قدر طولانی هم باشد در مجموع یک پروسه انقلابی مداوم است که در آن باید سیاست انقلابی در مرکز فرماندهی قرار

داشته باشد. این پروسه حرکتی است در جهت آزادی از جبر اجتماعی. جامعه کمونیستی جامعه ایست که انسانها آگاهانه سرنوشت خود و جامعه را به دست می گیرند و مناسبات اجتماعی شانرا آگاهانه سازمان می دهند. ولی دید اکنوممیستی رویونیستی نسبت به ساختمان سوسیالیزم این مسئله را درک نمی نماید و همچنان روی عمده بودن مطلق زیربنا نسبت به روبنا تکیه نموده و افزایش تولید را در مرکز سازماندهی قرار می دهد. نظر پنهان در بطن این عمده سازی مطلق زیر بنا آن است که اساسا - مثلا در چین - شرایط مادی برای انقلاب سوسیالیستی مساعد نبوده، براه انداختن انقلاب سوسیالیستی و تلاش بخاطر ساختمان سوسیالیزم و حرکت بسوی کمونیزم و لنتاریستی بوده است. شعار چهار مدرنیزاسیون رویونیست های چینی در واقع تبلور سیاسی این دید فلسفی می باشد. هم چنان انگیزه های مادی را بعنوان پایه جهت افزایش تولید قرار دادن جنبه دیگری از دید متذکره تلقی می گردد.

دگما رویونیزم خوجه

مفهوم دگمارویونیزم: رویونیست ها همیشه به نفي اصول ایدئولوژی انقلابی پرولتاریا دست می زنند و این نفي به دو شکل صورت می گیرد. درین شکل " تغییر اوضاع و شرایط" برای نفي اصول مبداء قرار می گیرد و در شکل دیگر با تکیه بر کمبودات و اشتباهات و محدودیت های گذشته جنبش کمونیستی دستاوردهای اصولی نوین موردانکار قرار می گیرد. مواضع برنشتین، خروشچف، و تین سیائوپینگ عمدتا مبتنی بر شکل اول است. درحالیکه مواضع کائوتسکی، تروتسکی، خوجه و همقماشان آن (نظیر خوجه ایست های عیان و نهان وطنی) در قالب شکل دوم می گنجد. اساس دگمارویونیزم انروخوجه عبارت است از مخالفت علیه دستاوردهای اصولی مائوتسه دون از طریق تائید دریست و کورکورانه مواضع دارای اشتباهات و کمبودات در دوران استالین. روی اساسات دگمارویونیزم خوجه از لحاظ سیاسی، اقتصادی و فلسفی مختصرا درنگ می نمایم.

از لحاظ سیاسی:

1 - مخالفت علیه " تئوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا": رویونیزم خوجه اصولیت انقلاب فرهنگی و تئوری " ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا" را قویا مورد انکار قرار می دهد. تکیه گاه فکری این موضعگیری اشتباهات دوران استالین و در مجموع محدودیت های گذشته جنبش بین المللی کمونیستی می باشد. استالین موجودیت طبقات استثمارگر در شوروی را پس از پیریزی کلیه اساس ساختمان سوسیالیستی مورد انکار قرار داد. حتی لنین زمانی گفته بود که " در سوسیالیزم تضاد هست اما انتاگونیزم نیست". گذشته از اینها تا زمان انقلاب فرهنگی خطر همیشه در بیرون حزب، در تولید خرده کالایی و در احاطه وسیع خرده بورژوازی بدور پرولتاریا ویا در بیرون از مرز های کشور سوسیالیستی، در تهاجمات امپریالیستی از بیرون سراغ می گردید. آن چیزی که در انقلاب فرهنگی ودر دستاورد های مائوتسه دون کاملا تازه گی دارد اینست که وی اعلام نمود: " شما علیه بورژوازی مبارزه می کنید اما نمی دانید که بورژوازی در کجا است. بورژوازی در درون حزب است". بلی! این بورژوازی درون حزب بود که سوسیالیزم را در شوروی سرنگون ساخت و مائوتسه دون اعلان کرد که در چین نیز خطر در همین جا است.

رویزیونیزم خوجه موجودیت مبارزه طبقاتی انتاگونیستی را در جامعه سوسیالیستی قبول ندارد و چنین مبارزه ای را در داخل حزب کمونیست نیز مورد انکار قرار میدهد. تکیه گاه این موضعگیری نیز اشتباهات و کمبودات و محدودیت های گذشته جنبش بین المللی کمونیستی است

اینکه پارلمانتاریزم بورژوائی در آلبانیا رسماً مورد قبول قرار گرفته و حزب کار آلبانیا به برگزاری انتخابات و رقابت پارلمانی با احزاب دسته های لیبرال بورژواشن در داده است ، پایه اساسی تئوریک و سیاسی اش در حقیقت مخالفت با "تئوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا" می باشد . این مخالفت اگر دیروز موضعگیری های بوروکراتیک انحصاری را باعث می شد ، امروز عامل موقف گیری های پارلمانتاریستی می باشد .

از آنجایی که بنا به مخالفت " تئوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا" موضعگیری های حزب کار آلبانی علیه رویزیونیزم پایه و اساس محکمی نداشت ، سرانجام این حزب مناسبات دوستانه ای با رویزیونیزم های حاکم بر چین و حتی سوسیال امپریالیزم شوروی برقرار ساخت .

2 - مخالفت با تز های انقلاب دموکراتیک نوین : درین مورد مواضع رویزیونیزم خوجه ای با مواضع تروتسکیستی همخوانی دارد . مرکز این همخوانی عبارت است از انکار نقش دهقانان در انقلاب . برین مبنا رویزیونیزم خوجه ای با عمده دانستن نقش دهقانان در انقلاب دموکراتیک نوین مخالفت می ورزد ، استراتژی جنگ توده ای طولانی و محاصره شهرها از طریق دهات را قبول ندارد و کلاً ضرورت انقلاب ملی - دموکراتیک طراز نوین را بعنوان یک مرحله ضروری در رسیدن به سوسیالیزم و کمونیزم در کشورهای تحت سلطه منتقی می داند.

از لحاظ اقتصادی :

دید رویزیونیزم خوجه ای نسبت به ساختمان سوسیالیزم اساساً بر اکونومیزم منکی است . این دید سوسیالیزم و کمونیزم را به دو مرحله از یک سیستم واحد می بیند که صرفاً از لحاظ درجه رشد و رسیدگی باهم فرق دارند ؛ یعنی فرق کیفی میان شان وجود ندارد و فرق صرفاً در درجه رشد نیروهای مولده یعنی در کمیت می باشد . ازین دید است که با احکامی از قبیل " انقلاب را دریابید ، تولید را افزایش دهید " ، " سیاست انقلابی در مقام فرماندهی " و " شور و شوق انقلابی توده ها و نه انگیزه های مادی بعنوان عامل اصلی در افزایش تولید " مخالفت صورت می گیرد .

درواقع همین دید اکونومیستی نسبت به ساختمان سوسیالیزم است که رهبران آن کشور را به طرف انعقاد قرار دادهای اقتصادی با امپریالیست های اروپایی ، سوسیال امپریالیزم شوروی و دولت مرتجع چین کشانده و راه پای آنها را بداخل آلبانی باز نموده است .

از لحاظ فلسفی :

آموزش های خوجه در عرصه فلسفی در تناقض با دید دیالکتیکی ماتریالیستی در مورد تضاد و مبارزه اعداد قرار دارد . یک مورد مهم قانون تضاد اینست که دو جنبه تضاد در یک پدیده متقابلاً بهم مشروط اند . موجودیت یک جنبه به موجودیت جنبه دیگر مشروط می باشد . بدون درک قبول این مسئله نمی توان از مطلق بودن تضاد و مطلق بودن مبارزه اعداد سخن گفت . قبول دولت پرولتاری و حزب پرولتاری یعنی قبول موجودیت پرولتاریا بدون موجودیت بورژوازی در جامعه سوسیالیستی به این مفهوم است که یک جنبه تضاد می تواند بدون موجودیت جنبه دیگر تضاد وجود داشته باشد . موجودیتی که الزاماً بعلت فرض عدم موجودیت جنبه دیگر همراه با

مبارزه نیست. این چنین است که طرز تفکر متذکره فوق در عرصه فلسفی در نهایت به نفی قانون تضاد بعنوان قانون دیالکتیک ماتریالیستی منجر میگردد.

- در مورد دگمارویزیونیزم باید به يك نکته اساسی توجه جدي داشت. علم انقلاب پرولتاریای بین المللی علمی است پویا و در حال تحرك و روبتکامل. این علم در هر مرحله معین از تکامل خود جبرا دارای نواقص و کمبودات (بعنوان جنبه تابع) می باشد که در مراحل بعدی تکامل، آن نواقص و کمبودات - تا جایی که می توانند شناسایی شوند - رفع شده و مسیر تکامل ادامه می یابد. در مراحل قبلی پاره ای نواقص اشتباهات و کمبودات اجتناب ناپذیر و یا در واقع جزء طبیعی همان مرحله تکامل محسوب می گردد. ولی وقتی در مراحل نوین اصول علم انقلاب پرولتاریای بین المللی متکامل تر مطرح می گردد، نفی اساسات نوین با تکیه بر کمبودات و اشتباهات قبلی چیزی جز رویزیونیزم نیست، البته رویزیونیزم در شکل دگماتیستی خود. مارکس و انگلس موجودیت دو جریان در انقلاب جهانی را مطرح نکردند، زیرا که در آن زمان آنها یکی از این دو جریان وجود نداشت. لنین بنابر پیدایش امپریالیزم این مطلب را مطرح کرد و از آن پس قبول این مطلب شرط هویت کمونیستی گردید. از آن پس هر فرد و حزبی که موجودیت دو جریان در انقلاب جهانی را مطرح نکند مثل مارکس و انگلس نیست بلکه يك رویزیونیست است، مثل کائوتسکی. مارکس و انگلس با وجودیکه تضاد را جوهر دیالکتیک خواندند، سه قانون عام در دیالکتیک ماتریالیستی مطرح کردند. مائوتسه دون با تکیه بر تجارت پرولتاریای بین المللی قانون تضاد را قانون اساسی دیالکتیک ماتریالیستی خواند. وی قانون "کمیت - کیفیت" را جلوه ای از این قانون دانسته و قانون نفی - نفی را بعنوان يك قانون عمومی تکامل مردود اعلام نمود. اکنون هر فرد و حزبی که قانون تضاد را قانون اساسی دیالکتیک ماتریالیستی نداند و در پهلوی آن دو قانون عام دیگر نیز مطرح نماید، همانند مارکس و انگلس نیست، بلکه يك رویزیونیست در عرصه فلسفی بشمار می رود.

امروز در پناه تجارب انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی فرد و حزبی که شعار: "انقلاب را دریابید، تولید را افزایش دهید" را مردود بدانند رویزیونیست است، درحالیکه در دوران ساختمان سوسیالیزم در شوروی عدم طرح این شعار و موجودیت گرایشات اکونومیستی در ساختمان سوسیالیزم يك کمبود، محدودیت و اشتباه تلقی می گردد.

امروز در پناه تجارب انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی کسی که مدعی شود پس از پیریزی اولیه ساختمان سوسیالیزم طبقات استثمارگر از بین میروند، رویزیونیست بشمار می رود، (همانند رویزیونیست های فعلی چین)، درحالیکه استالین يك رویزیونیست نبود و طرح نابودی طبقات استثمارگر در شوروی از جانب وی يك کمبود و اشتباه ناشی از درک متافیزیکی وی پیرامون برخی مسایل و عدم موجودیت تجربه قبلی در ساختمان سوسیالیزم محسوب می شود.

نکته مرکزی درین میان تئوری "ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا" بعنوان عالیترین دستاورد پرولتاریای بین المللی است که از طرف مائوتسه دون مطرح گردیده است. امروز هرکسی این تئوری را مورد تردید قرار دهد و تکیه اش این باشد که این تئوری را مارکس، انگلس، لنین و استالین طرح کرده اند، نمی تواند چیزی بیشتر از يك رویزیونیست تلقی گردد، البته يك دگمارویزیونیست.

انترناسیونالیزم پرولتری

انترناسیونالیزم پرولتری يك اصل اساسي براي کمونیست ها محسوب مي گردد . این اصل مبین آنست که کمونیست ها قبل از همه بخاطر انترناسیونالیست بودن شان از سایر انقلابیون تفکیک مي شوند . در مورد انترناسیونالیزم پرولتری موارد ذیل از اهم مسایل شمرده مي شوند :

انترناسیونالیزم پرولتری از لحاظ ایدئولوژیک :

مارکسیزم – لنینیزم – مائوئیزم اساسا ایدئولوژی پرولتاریای بین المللی است و نه ایدئولوژی طبقه کارگر درین یا آن کشور مشخص . این قبل از همه به این خاطر است که پرولتاریا اساسا طبقه ایست بین المللی .

این مکتب از همان آوان تاسیس خود محصول فکری و مبارزاتی يك ملت خاص نبود . مارکس و انگلس که مارکسیزم را بنیان گذاشتند گرچه آلمانی الاصل بودند اما منابع تغذیه فکری شان در ایجاد مارکسیزم صرفا آلمانی نبود . از سه منبع مارکسیزم فقط یکی از آنها متعلق به آلمان بود و آن فلسفه کلاسیک آلمان است . درحالیکه منبع اقتصادی ، اقتصاد کلاسیک انگلستان و منبع سوسیالیزم (صفحه 32) سوسیالیزم فرانسه محسوب مي گردد .

مبارزاتی که مارکس و انگلس با شرکت مستقیم ویا با تکیه بر آنها مارکسیزم را بنیانگذاری کرده و آنرا به پیش سوق دادند مبارزات انقلابی پرولتاریا در يك کشور خاص نبود بلکه شامل مبارزات انقلابی در کشورهای مختلف مي گردید .

مانیفیست حزب کمونیست ، بیانیه حزب کمونیست بمثابة يك حزب جهانی است . اتحادیه کمونیست ها صرفا آلمانی نبود ، بلکه يك تشکیلات بین المللی محسوب مي گردید . دومین چوکت تشکیلاتی که مارکس و انگلس در داخل آن مبارزات شانرا پیش بردند انترناسیونال اول بود که آنهام يك تشکیلات بین المللی بود . وقتیکه شرایط و اوضاع جدید تشکیل احزاب جداگانه در کشورهای مختلف را الزام آور ساخت مارکس و انگلس باز هم بر روی مواضع انترناسیونالیزم پرولتری استوار ایستادند و تشکیل انترناسیونال دوم تحقق این استواری محسوب مي گردید که در اواخر عمر انگلس بوقوع پیوست .

پس از بروز انحرافات در انترناسیونال دوم و مبدل شدن آن به انترناسیونال زرد ، جریان مارکسیزم انقلابی بعنوان دوام راه مارکس و انگلس که منجر به تبارز بلشویزم و راه لنین گردید، در مبارزه بین المللی علیه ارتداد انترناسیونال دوم شکل گرفت . لنینیزم گرچه انقلاب روسیه را به پیروزی رساند اما محصول خاص جامعه روسیه نبود . لنین بلا فاصله پس از پیروزی انقلاب در روسیه فکر تشکیل انترناسیونال جدید را عملی نمود و انترناسیونال سوم بوجود آمد که علیرغم کمبودات و اشتباهات خدمات عظیمی برای جنبش بین المللی کمونیستی انجام داد . انحلال کمینترن در سال 1948 ضربه بزرگی بر جنبش بین المللی کمونیستی محسوب مي گردد .

سومین مرحله در تکامل علم انقلاب پرولتری یعنی مائوئیزم نیز محصول خاص جامعه چین محسوب نمي گردد . قبل از همه به این دلیل که احکام اساسی آن همان تکامل احکام اساسی مارکسیزم – لنینیزم است که محصول جامعه چین نبود . اصل عمده در مائوئیزم یعنی " تئوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا " گرچه بصورت برپائی انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی در چین عملا پیاده گردید ، اما شکل گیری آن اساسا مبتنی بود بر توجه به تجربه منفي احیاء سرمایداری در شوروی .

امروز جمع‌بندی‌های مهمی توسط جنبش انقلابی انترناسیونالیستی از مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم و گذشته جنبش بین‌المللی کمونیستی به عمل آمده است. این جمع‌بندی‌ها محصول جنبش بین‌المللی کمونیستی اند و لو با نام افراد و احزاب معین و مشخص درین یا آن کشور گره خورده باشد. مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم ایدئولوژی پرولتاریایی بین‌المللی است و درست به همین جهت احکام اساسی آن برای مبارزات انقلابی پرولتاریا در هر کشور کار برد دارد که از طریق تطبیق حقیقت عام آن در شرایط خاص هر انقلاب خاص، تحقق پیدا می‌نماید.

مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم علم است، علم انقلاب پرولتاریایی جهانی. بهمین جهت می‌تواند - و باید - تکامل یافته و غنای بیشتری حاصل نماید. این، وظیفه و مسئولیتی است که بر دوش جنبش بین‌المللی کمونیستی یعنی بردوش تمامی کمونیست‌های جهان قرار دارد. پیشبرد مبارزه در مورد مسایل عام ایدئولوژیک و دخالت در مباحثات ایدئولوژیک جنبش بین‌المللی کمونیستی مطالبی است که بی‌توجهی و غفلت نسبت به آنها نه تنها به سنتریزم و ناسیونالیزم منجر خواهد شد، بلکه بخصوص در رابطه با کمونیست‌های کشورهای تحت سلطه نشانه‌ای از "سلطه‌پذیری فکری" نیز محسوب می‌گردد.

انترناسیونالیزم پرولتاری از لحاظ سیاسی :

درین مورد پنج نکته قابل دقت است :

1 - هدف غایی سیاسی کمونیست‌ها رسیده به جامعه بی‌طبقه کمونیستی است. تامین این هدف فقط و فقط در سطح جهانی ممکن است و اولین شرط تامین آن نابودی جهانی سیستم استثمارگرانه امپریالیستی می‌باشد. دم زدن از ساختمان کمونیسم در کشور خاص در حالیکه نظام جهانی امپریالیستی موجود باشد، پوچ و بی‌معنی است. بنابراین هدف غایی سیاسی کمونیست‌ها یک هدف جهانی است و نه یک هدف ملی و کشوری. ستمگری اساسی مبارزات کمونیست‌ها باید متوجه این دور جهانی غایی باشد، دورنمایی که برای یک لحظه نباید به فراموشی سپرده شود. در صورت عدول از ستمگری بطرف این دورنمای غایی مبارزات ما در بهترین صورت مبارزات ناسیونال سوسیالیستی است نه مبارزات کمونیستی.

این است مفهوم انترناسیونالیزم پرولتاری از لحاظ دورنمای غایی سیاسی و سمت‌گیری اساسی سیاسی.

2 - اوضاع جهانی تعیین‌کننده ترین عرصه مبارزات کمونیست‌ها در جهان است. مفهوم این گفته آن نیست که در پیشبرد وظایف انقلابی و به پیروزی رساندن انقلابات در کشورهای معین، اوضاع خاص آن کشورها نباید مد نظر قرار بگیرند. توجه به این اوضاع داخلی هر کشور خاص در به پیروزی رساندن انقلاب در آن کشور از اهمیت اساسی برخوردار است. اما امپریالیسم یک سیستم جهانی است و امروزه در شرایط بین‌المللی شکل می‌گیرد و نباید کشورها را بمثابة پدیده‌های مستقل و بیرون از سیستم جهانی امپریالیستی بحساب آورد. کمونیست‌ها مکلف اند مبارزات شانرا در کشورهای خاص براساس توجه به اوضاع و شرایط بین‌المللی به پیش ببرند، بدون اینکه شرایط خاص کشور شانرا از نظر دور بدارند.

اینست مفهوم انترناسیونالیزم پرولتاری از لحاظ برخورد به اوضاع جهانی و اوضاع داخلی کشورهای خاص.

3 - با توجه به هدف غایی جهانی و با توجه به تعیین‌کننده‌گی اوضاع جهانی باید روی این مطلب تاکید کرد که برای کمونیست‌ها منافع انقلاب جهانی نسبت به منافع انقلاب خاص در یک کشور خاص مرجحتر و اولی‌تر است. اگر منافع انقلاب جهانی ایجاب نماید که کمونیست‌ها ی یک

کشور منافع انقلاب خاص را که در کشور شان مطرح است ، قربانی نمایند ، آنها نباید در تقبل این قربانی تردیدی به خود راه دهند .

انقلاب در يك کشور حلقه اي از حلقات انقلاب جهاني است و باید در خدمت آن قرار گیرد. سوسیالیسم در يك کشور پایگاهی برای انقلاب جهاني است و باید بمثابة پایگاهی برای انقلاب جهاني در نظر گرفته شود . سوسیالیسم برای يك کشور و برای تامین منافع و تامین رفاه يك ملت مبتنی بر ناسیونالیسم است و نه کمونیسم . مسئله این نیست که نباید منافع انقلاب در يك کشور خاص مد نظر قرار بگیرد چه در واقع از دید تامین منافع انقلاب جهاني نیز توجه به این امر ، اساسی است . مسئله آن است که در لحظاتی که بظاهر منافع يك انقلاب خاص با منافع انقلاب جهاني در تقابل قرار بگیرد با ید منافع انقلاب جهاني را بر منافع انقلاب خاص ترجیح داد . دلیل تکیه روی تقابل ظاهری يك انقلاب خاص یا انقلاب جهاني بدین خاطر است که بین منافع يك انقلاب خاص و منافع انقلاب جهاني از دید استراتژیک توجه به هدف غائی تقابلی وجود ندارد و بروز تقابلات ازین لحاظ می توانند صرفا تاکتیکی باشند. قربانی نمودن يك منفعت خاص يك انقلاب معین ، خود از لحاظ استراتژیک به نفع همان انقلاب خاص نیز هست .

این است مفهوم انترناسیونالیسم پرولتری از لحاظ ارتباط میان منافع انقلاب جهاني و منافع انقلاب در کشورهای خاص . در نظر داشت دائمی و استوار این مفهوم برای کمونیست ها نه در گذشته کار آسانی بوده و نه در حال و آینده سهل و ساده خواهد بود . کوشش مداوم و پیگیر در جهت تحقق این امر اجتناب ناپذیر و الزام آور می باشد .

4 – سهم کمونیست های کشورهای معین برای ادای وظایف انترناسیونالیستی شان قبل از همه عبارت از تجزیه و تحلیل درست اوضاع سیاسی – اجتماعی کشورهای شان بر پایه تحلیل درست طبقاتی و پیشبرد مبارزه انقلابی پرولتری با اتکاء به اصول عام مارکسیسم – لنینیسم – مائوئیسم می باشد . کمونیست های تمامی کشورها وظیفه دارند با پیشبرد وظایف انقلابی و به پیروزی رساندن انقلابات دموکراتیک نوین و انقلابات سوسیالیستی کشورهای خود را به پایگاه های نیرومندی برای پیشبرد انقلاب جهاني تبدیل نمایند. آنها فقط به این صورت می توانند از در غلطیدن به ناسیونالیسم و یا فروگذاری وظیفه پیشبرد مبارزه برای انقلاب در کشور خود شان احتراز جویند .

5 – چوکات سیاسی انترناسیونالیسم پرولتری و به بیان مشخص تر چوکات سیاسی انترناسیونال کمونیستی عبارت است از مشی سیاسی عمومی جنبش بین المللی کمونیستی و پیشبرد آن توسط تمامی احزاب و سازمانهای کمونیست جهان .

در حال حاضر که جنبش بین المللی کمونیستی فاقد يك مشی سیاسی عمومی مدون شده می باشد ، مبارزه در راه تدوین آن وظیفه ایست که بر عهده تمامی کمونیست های جهان سنگینی می نماید. پایه های اساسی مشی عمومی جنبش بین المللی کمونیستی در بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی مطرح گردیده است اما این پایه ها باید تا سطح يك مشی عمومی مدون تکامل نماید . بدون اجرای این مسئولیت سترگ انترناسیونال نوین کمونیستی ممکن نخواهد بود .

انترناسیونالیسم پرولتری از لحاظ تشکیلاتی :

تشکیل و تقویت احزاب کمونیست در تمامی کشورها وظیفه ایست اساسی که کمونیست ها مکلف اند آنها بعنوان يك وظیفه اساسی در نظر بگیرند . این احزاب ولو بر اساس انترناسیونالیسم پرولتری ، وظیفه پیشبرد مبارزه انقلابی و به پیروزی رساندن انقلاب در کشورهای خاص را بردوش دارند. پیشبرد رهبری انقلاب در سطح جهاني مسئولیتی است به مراتب بغرنجتر و

پیچیده تر از انقلاب دریک کشور خاص . از آنجای که انقلاب جهانی صرفاً مجموعه عددی انقلابات درکشورها ی خاص نیست ، بطریق اولی پیشبرد اصولی آن بدون تشکیلات بین المللی ، از دید کمونیستی امریست ناممکن . تا حال در تاریخ جنبش بین المللی کمونیستی سه تشکیلات بین المللی برای پیشبرد انقلاب جهانی بوجود آمده است : انترناسیونال اول ، انترناسیونال دوم و انترناسیونال سوم . از زمان انحلال انترناسیونال سوم در سال 1943 تا حال جنبش بین المللی کمونیستی فاقد ستاد رهبری بین المللی می باشد و در حال حاضر مبارزه در راه تشکیل انترناسیونال کمونیستی وظیفه ایست اساسی . تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی از آنروا اهمیت اساسی بین المللی برخوردار است که گام کیفی مهمی درین راستا محسوب می گردد . در حال حاضر زمین در صفوف جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بخاطر پیشبرد امر انقلاب جهانی و مشخصاً ایجاد انترناسیونال نوین کمونیستی ، تحقق انترناسیونالیزم از لحاظ تشکیلاتی عبارت است از مبارزه در راه تشکیل انترناسیونال کمونیستی که در حال حاضر تبارز عملی این مبارزه عبارت از زمین در صفوف جنبش انقلابی انترناسیونالیستی می باشد .

اوضاع جهانی و جنبش جهانی کمونیستی

عصر ما عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری است . سیستم اقتصادی و سیاسی امپریالیستی غالب بر جهان کنونی چهارچوب اساسی جوامع مختلف در سطح جهانی را معین می نماید . انقلاب پرولتری یگانه راه نابود ساختن امپریالیزم و تمامی سیستم های استثمار گرانه از جهان ما می باشد و پروسه ایست که با وجود پیچ و خم ها عقبگرها ، پس از پیروزی انقلاب اکتبر آغاز گردیده است . در اثر خیانت رویزیونیست های چینی و آلبانی که ضربه ناشی از خیانت قبلی رویزیونیست های روسی را عمیقتر ساخت ، انقلاب جهانی پرولتری به یک عقبگرد واقعی و خطرناک مبتلا گردید . اکنون با وجودیکه پروسه انقلاب جهانی پرولتری توسط مبارزات خلق ها و ملل تحت ستم و مبارزات پرولتاریا و متحدینش درکشور های امپریالیستی و مبارزات کمونیست ها در سراسر جهان نمایندگی می شود ، ولی با تغییر ماهیت تمامی کشورهای قبلاً سوسیالیستی ، پرولتاریا در هیچ کشوری قدرت سیاسی را در دست ندارد . بدین جهت تضاد میان سیستم سوسیالیستی و سیستم امپریالیستی موقتا از عرصه جهانی رخت بر بسته است . اما تضاد های سیستم امپریالیستی که روز بروز حدت می یابند ، گسیختگی روبرشد نظم جهانی امپریالیستی را به نمایش گذاشته و انقلاب جهانی پرولتری را به پیش می رانند .

سیستم امپریالیستی بمثابة یک سیستم جهانی حامل سه تضاد اصلی می باشد :

- 1 - تضاد خلق ها و ملل تحت ستم با امپریالیزم .
 - 2 - تضاد پرولتاریا و بورژوازی درکشور های امپریالیستی .
 - 3 - تضاد قدرت های مختلف امپریالیستی با یکدیگر .
- ازتضاد اولی و دومی روند انقلاب درمقیاس جهانی بوجود می آید. درحالیکه تضاد دومی محرک روند جنگهای امپریالیستی درجهان میباشد . کمونیست ها مکلف اند که انقلاب جهانی را به پیش سوق دهند و در صورت وقوع جنگ جهانی امپریالیستی آنرا به جنگ انقلابی علیه امپریالیزم مبدل سازند .

تضاد خلق هاومل تحت ستم با امپریالیزم جهانی همچنان به قوت خود باقی است . چرا که تشدید غارت امپریالیستی باعث مقاومت جدي ، و راسخ خلقهاي تحت ستم درآسيا ، آفریقا و آمریکا ی لاتین می گردد . مبارزات توده ای عظیمی توسط خلقهاي تحت ستم درکشورهاي مختلف برپاشده و ضربات کوبنده ای بر پیکر ارتجاع و امپریالیزم وارد می سازند . امپریالیست ها و مرتجعین مرتبا در سرکوب و یا به انحراف کشاندن این جنبشها تلاش می نمایند ، ولی از آنجائیکه عوامل عینی این مبارزات روز بروز شدت کسب می نماید ، تلاش امپریالیست ها و مرتجعین درنهایت نمی تواند با موفقیت همراه باشد.

ازجانب دیگر درکشورهاي امپریالیستی مبارزات توده ای دامنه داری درمخالفت با تدارکات جنگی ، تجاوزگری و لشکر کشی و تحمیل ستم بر خلقهاي تحت سلطه و تشدید دامنه استثمار درداخل این کشور ها بوقوع می پیوندد . این مبارزات درداخل شوروی ، کشورهای اروپای شرقی ، آمریکا و برخی از کشورهای متحد آن آشکارا شدت کسب نموده ، ضربات مهمی بر پیکر امپریالیزم جهانی وارد می نماید .

خیزش های توده ای قدرتمندی که درطی مدت زمان کوتاهی توانست به عمر انحصار قدرت احزاب رویونیست درکشورهاي اروپای شرقی خاتمه دهد ، سلطه سوسیال امپریالیزم شوروی بر اروپای شرقی را به نحو مؤثری مورد ضربت قرار داده نه تنها منجر به فرو ریختن دیوار برلین شد ، بلکه بر ضرورت موجودیت پیمان وارسا نیز خطر بطلان کشید .

گرچه طرفداران پروستریکا و گلاسنوست گرباچف درکشورهاي اروپای شرقی توانستند با هوشیاری انفجارات توده ای را آنطوری سمت و سو دهند که عجالتا به هستی شان خاتمه نداد ، ولی بحران کماکان به قوت خود باقی است و تحولات نیم بند سیاسی نمی تواند از سقوط حتمی آنها دردراز مدت جلوگیری نماید .

پس از رویکار آمدن گرباچف ، درطول چند سال گذشته امواج قدرتمندی از مبارزات کارگران و ملل تحت ستم درشوروی سربلند کرده است . مواردی ازین خیزش ها با قساوت و وحشیگری سوسیال امپریالیستی سرکوب گردیده و خوابانده شده است ، اما درموارد متعدد دیگری توانسته است کرملین را بعقب نشینی واداشته و امتیازات نسبی بچنگ آورد . برای دارودسته گرباچف جلوگیری از انعکاس حوادث اروپای شرقی درداخل شوروی ناممکن بوده و این حوادث بر دامنه اغتشاشات ملی دربین ملل غیر روسی افزوده و دامنه خیزش های توده ای را در میان کارگران و سایر اقشار پائینی جامعه شوروی عمق و گسترش بیشتری خواهد بخشید . خلاصه اوضاع برای سردمداران سوسیال امپریالیست کرملین وخیم است . امپراطوری تزاران نوین ثبات و استقرارش را از دست داده و درسراسیب فروپاشی و سقوط قرار گرفته است .

اوضاع درداخل آمریکا و بعضی ازکشورهاي امپریالیستی متحد آن نیز آرام نیست . طی چند سال گذشته مبارزات حادی از سوی کارگران ، سیاهپوستان و مهاجرین مربوط به کشورهای تحت سلطه در آمریکا براه افتاده و پایه های حاکمیت بورژوازی امپریالیستی آن کشور را به لرزه انداخت است .

اوضاع چین اعتلای انقلابی نوینی را در آن کشور بشارت می دهد . با یقین کامل باید ابراز کرد که مبارزات دانشجویان ، کارگران ، دهقانان و سایر اقشار توده های مردم چین علیه نظام حاکم سرمایداري درآن کشور ، علیرغم اینکه یکبار توسط توپ و تفنگ ب خاک و خون کشیده شد دوباره وبا قدرت بیشتر از پیش سربلند خواهد کرد و هیئت حاکمه مرتجع را به مصاف خواهد طلبید . آنچه به مبارزات توده های چینی خصلت ویژه ای می بخشد این است که خاطره ها و میراث مبارزات توفانی دوران انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی همچنان درنزد شان از قدرت و قوت

جدي برخوردار است . اين امر مي تواند اتكاء توده اي وسيعي براي مبارزات كمونيست هاي انقلابي در چين فراهم نمايد .

به اين ترتيب امواج مبارزات توده اي كه توسط خلق هاي تحت سلطه براه مي افتد و مبارزات توده اي مهمي كه در كشورهاي امپرياليستي صورت مي گيرد ، بوضوح نشان مي دهد كه روند انقلاب در جهان در حال تكامل بوده و عوامل عيني اين روند نه تنها تضعيف نگرديده بلكه قوت نيز كسب نموده است . عليرغم عدم موجوديت رهبري آگاه انقلابي پرولتري در بسياري موارد ، ميتوان گفت روند انقلاب همچنان روند عمده در سطح جهاني محسوب مي گردد .

عمده دانستن روند انقلاب در سطح جهاني به اين مفهوم نيست كه تضاد بين امپرياليست ها به مثابه يكي از تضاد هاي اصلي جهان از ميان رفته و خطر وقوع جنگ جهاني ديگري كاملا مرفوع شده است . ولي تحولات رونما شده در اروپاي شرقي به پيمانه زيادي نمايانگر کاهش يافتن خطر جنگ جهاني سوم مي باشد . امپرياليست ها فرصت يافته اند همراه با سوسيال امپرياليزم شوروي ، بعد از يك دوره پرتنش و نسبتا طولاني جنگ سرد ، دوره ايرا بياغازند كه عمدتا تباني مناسبات شانرا شكل دهد . احتمالا ممكن است اين دوره نسبتا طولاني باشد .

از ميان دوتضادي كه ماحصل حركت آنها روند انقلاب را مي سازد بوضوح تضاد خلقها و ملل تحت ستم با امپرياليزم عمدگي دارد و بناء بايد گفت كه عمدتا همين تضاد اوضاع فعلي جهاني وپروسه تكامل اوضاع بين المللي را مشخص مي نمايد .

عامل اساسي ايكه ضعف روند انقلاب جهاني را رقم مي زند همانا عدم موجوديت رهبري انقلابي پرولتري بر اكثريت قريب به اتفاق مبارزات خلقها و ملل تحت ستم و مبارزات توده اي در كشورهاي امپرياليستي يعني عدم رهبري روند انقلاب جهاني توسط پرولتارياي بين المللي مي باشد . هم اكنون عليرغم حضور كمونيست هاي انقلابي در بسياري از اين مبارزات آنها صرفا در پيرو از نقش رهبري كننده برخوردارند . اين ضعف باعث مي گردد كه مبارزات ضد امپرياليستي و ضد ارتجاعي كه همين حالا در بسياري از كشورهاي سه قاره جريان دارد به سرانجام اساسي خود دست نيايد . از طرف ديگر اين كمبود خود باعث مي شود تا امپرياليست ها بدون هيچگونه ترسي در فروبردن پنجه هاي آهني خود در حلقوم خلقها عمل نمايد كه لشكر كشي دسته جمعي آنها به خليج خود بزرگترين نمونه تلقى مي شود . بر اين اساس تازمانيكه رهبري پرولتارياي بين المللي بر روند انقلاب جهاني تامين نگردد عمدگي اين روند مي تواند شكنده و متزلزل باشد .

بحرانيكه پس از شكست انقلاب در چين و آلباني دامنگير جنبش بين المللي كمونيستي گرديده است عامل اصلي عدم موجوديت رهبري انقلابي پرولتري بر روند انقلاب جهاني در مقطع فعلي محسوب مي گردد . از اين جهت بازسازي جنبش بين المللي كمونيستي در يك انترناسيونال نوين بر اساس ايدئولوژي سياست و مشي اصولي ، شرط تامين رهبري كمونيست ها بر انقلاب جهاني محسوب مي گردد . تشكيل جنبش انقلابي انترناسيوناليستي در دومين كنفرانس بين المللي احزاب و سازمان هاي ماركسيست – لنينيست – مائوتسه دون اندشه (مائونيست) از آن جهت اهميت بين المللي شايسته اي دارد كه پيشرفت كيفي قابل توجهي در اين راستا محسوب ميگردد .

بيانيه جنبش انقلابي انترناسيوناليستي بر مبناي اين ديد روشن ايدئولوژيك – سياسي استوار مي باشد كه اندیشه مائوتسه دون (مائونيزم) مرحله جديدي در تكامل علم انقلاب پرولتارياي محسوب مي گردد .

بر اساس همين ديد روشن ايدئولوژيك است كه بيانيه در مورد يك سلسله مسائيل پايه ايكه براي جنبش بين المللي كمونيستي مطرح است مواضع درست و اصولي اتخاذ نموده است كه اهم آنها از اين قرار اند :

- در تحلیل از اوضاع فعلی جهانی سه تضاد اصلی را مشخص نموده و روی تشدید روزافزون آنها و گسیختگی بیشتر از پیش نظم جهانی امپریالیستی انگشت گذارده است .

- دومولفه انقلاب جهانی پرولتاریایی را توضیح نموده و استراتژی بین المللی پرولتاریایی بین المللی را بر اساس وحدت این دو مولفه شرح داده است .

- در رابطه با انترناسیونالیسم پرولتاری بدستی روی این مطلب تاکید کرده است که مضمون و خصلت مبارزات کمونیست ها را در سراسر جهان بصورت عمده منافع انقلاب جهانی تعیین می نماید .

- مسایل ناظر بر جنبش بین المللی کمونیستی را بدستی به بحث گرفته و اندیشه مائوتسه دون (مائوئیسم) را بعنوان مرحله تکاملی نوین علم انقلاب پرولتاری مشخص ساخته است .

- در مورد اتحا شوروی و کمینترن روی جنبه های عمده ساختمان سوسیالیسم در شوروی درفش کمینترن در پیشبرد انقلاب جهانی پرولتاری تکیه نموده و در عین حال نواقص ساختمان سوسیالیسم در شوروی و اشتباهات و کمبودات کمینترن را مشخص نموده است .

- در مورد مائوتسه دون ، انقلاب فرهنگی و جنبش مارکسیستی - لنینیستی - مائوتسه دون اندیشه (مائوئیستی) به توضیح نکات اساسی پرداخته و موارد فوق العاده مهم و قابل توجه را به بدستی نشانی نموده است .

- وظایف کمونیست های انقلابی را در شرایط فعلی توضیح داده و جوانب مختلف این وظایف را در کشور های تحت سلطه و کشورهای امپریالیستی بصورت اصولی مشخص نموده است .

- جهت گیری جهانی تامین وحدت ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی کمونیست ها یعنی ایجاد انترناسیونال نوین کمونیستی را قاطعانه روشن نموده و غرض پیش روی درین راستا وظایف مهمی پیش پای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و کمونیست های جهان قرار داده است .

بر مبنای مطالب فوق می توان با قاطعیت بیان نمود که مبانی ایدئولوژیک - سیاسی ارائه شده در بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی اساس محکمی برای تامین وحدت جنبش کمونیستی بین المللی محسوب گردیده و محوری است که بر مبنای آن می توان پروسه تجمع مجدد نیرو های کمونیستی راستین در جهان را در جهت ایجاد انترناسیونال نوین کمونیستی به پیش هدایت نمود . هم چنان تکیه روی این خط ایدئولوژیک - سیاسی در جهت رفع سردرگمی ایدئولوژیک - سیاسی جنبش کمونیستی در کشورهای مختلف جهان ، منجمله در کشور ما ، ایجاد احزاب کمونیست و به پیش راندن پروسه انقلاب در تمامی کشور ها ، از اهمیت اساسی و تعیین کننده ای برخوردار می باشد .

هم اکنون این گردانهای انقلابی پرولتاری مربوط به جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در سطح جهانی اند که مبارزه انقلابی علیه امپریالیسم و ارتجاع را به پیش می برند .

حزب کمونیست پیرو جنگ خلق آن کشور را در طول سالهای گذشته با کفایت اصولی انقلابی سپری کرده و به پیش سوق داده است ، آنچنانکه این جنگ اکنون مایه امیدواری تمامی کمونیست ها و انقلابیون جهان می باشد .

حزب کمونیست انقلابی آمریکا ، حزبی است که در متن مبارزات توده ای کارگران و زحمتکشان ایالات متحده حضور فعال دارد و توانمندی انقلاب آن غرض تدارک انقلاب در آن کشور مایه امیدواری است . حزب کمونیست انقلابی آمریکا ، حزب انترناسیونالیست کبیری است که علاوه بر خدمات ارزنده تئوریک برای جنبش بین المللی کمونیستی ، نقش شایسته و قاطعی در تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ایفا نموده و در پیشبرد مبارزات آن بطور فعالی سهم می گیرد .

موجودیت اتحادیه کمونیست های ایران (سربداران) که یکی از اعضای فعال جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بحساب می آید ، بمثابة گردان پیشاهنگ انقلاب دموکراتیک نوین در ایران ، زمینه هر چه بیشتر پیروزی انقلاب و شکست رژیم ارتجاعی آخوندی را در آن کشور مساعد نموده است .

یقیناً آن روز دیر نخواهد بود که خلق ایران تحت رهبری حزب کمونیست مائوئیست خویش رژیم ارتجاعی وابسته به امپریالیزم جهانی را به گور سپاریده و انقلاب دموکراتیک نوین را در آن کشور به پیروزی رساند.

حزب کمونیست سیلون ، حزب پرولتری پوریابنگلا ، حزب کمونیست نپال و حزب کمونیست مارکسیست – لنینیست هند که همراه با سایر احزاب و سازمان های مائوئیستی در شبه قاره هند حضور فعال و نیرومندی دارند و مجموعاً بخش آسیای جنوبی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را تشکیل می دهند ، از تجارب جنبش عظیم ناگزالباری برخوردار می باشند . این احزاب و سازمان ها که علاوه بر پیشبرد فعالیت های انقلابی کمونیستی در کشورهای شان ، فعالیت های مشترک منطقه ای در سراسر شبه قاره نیز دارند ، گردان های انقلابی کمونیستی پیشاهنگ در منطقه حساسی از جهان که کانون مهمی از تلاقی تضاد های مختلف است ، بشمار می روند .

گذشته از اینها احزاب و سازمان های مربوط به جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در سایر کشورهای جهان نیز به نحو فعالی در امر تدارک و برپایی انقلاب دموکراتیک نوین و انقلاب سوسیالیستی فعال می باشند .

بنیانگذاری حزب کمونیست مارکسیست – لنینیست – مائوئیست افغانستان گام جدی دیگری در جهت پیشرفت جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بحساب رفته و بنوبه خود نقش مهمی در پیشبرد مبارزه سترگی که این جنبش رسالت رهبری آنرا بدوش دارد ، ایفا خواهد نمود . باید با صراحت بیان نمود که در شرایط فعلی جهان که ورشکستگی روز افزون رویونیست ها و سنتریست های رنگارنگ بیشتر از پیش عیان گردیده و همگی آنها در دمسازی با نظم امپریالیستی موجود کوشا می باشند ، این فقط جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و گردان های پرولتری آن در سراسر جهان اند که داعیه انقلاب های پرولتری را زنده نگهداشته و شعار معروف مانیفیست حزب کمونیست را همچنان به اهتزاز درآورند :

" کمونیست ها عار دارند که مقاصد و نظریات خویشرا پنهان سازند ، آنها آشکار اعلام می کنند که تنها از طریق واژگون ساختن همه نظام اجتماعی موجود از راه جبر ، وصول به هدف های شان میسر است . بگذار طبقات حاکمه در مقابل انقلاب کمونیستی بر خود بلرزند . پرولتاریا درین میان جز زنجیر های شان چیزی از دست نخواهند داد . آنها جهانی برای فتح در پیش رو دارند . "

انقلاب دموکراتیک نوین

پیشینه تاریخی افغانستان :

تاجائیکه تاریخ بیاد دارد در دوران شکل گیری و استقرار اولیه دولت های برده دار در منطقه ، سرزمین افغانستان بخشی از آریانیای قدیم محسوب می گردید ؛ اما پس از استقرار دولتهای برده دار توسط اقوام ترک نژاد در آن ، عموماً بنام " باختر " نامیده می شد . با آغاز سلطه مهاجمین عرب که جایگزین تثبیت شده برده داری به فئودالیزم را در پی داشت ، اسم خراسان بر قسمت اعظم این خطه اطلاق گردید .

قبل از برقراری قدرت طبقه حاکم (فیودال) پشتون در وجود سلسله های هوتکی و درانی ، سرزمین فعلی افغانستان تحت حاکمیت دولت های مختلف برده دار و فیودال ترک نژاد یا آریایی نژاد قرار داشته است که مراکز این دولت ها زمانی در داخل قلمرو فعلی افغانستان و زمانی بیرون از آن واقع بوده است .

پس از انقراض سلسله تیموریان هرات سرزمین افغانستان به مناطق حاشیه ای مراکز قدرت مستقر در ایران ، هند و ماوراء النهر مبدل گردیده از مسیر اصلی رشد برکنار ماند . عقبماندگی مفروطی که بر حیات اقتصادی و اجتماعی مردمان این سرزمین حاکم بود ، پس از رویکار آمدن سلسله های هوتکی و درانی نیز دچار تغییرات محسوس نگردید .

قدرت هوتکی ها در درون دربار صفویه شکل گرفت و پس از مقابله و سرنگونی آن بر جایش نشست . هیئت حاکمه و نیروی نظامی درانی ها اساساً در زیر درفش نادر شاه افشار زاده شدند و بعد ها با جذب عناصری از درون هیئت حاکمه مغولی هندتکمیل گردیدند . ایام سلطنت احمد شاه ابدالی بنیانگذار سلسله درانی اساساً وقف لشکر کشی های متعدد بر هند گردید و ایام سلطنت تیمورشاه پسرش در اساس با توجه به حفظ متصرفات پهناور در هند سپری گردید .

لشکر کشی های احمد شاه ابدالی بر هند که باعث ایجاد خلاء قدرت سیاسی در هند گردید ، از یک جهت زمینه ساز استقرار سلطه استعماری انگلیس ها بر نیمه قاره محسوب می گردد ؛ سلطه ای که در تداوم خود از میان رفتن امپراطوری فیودالی ابدالی و در فرجام مستعمره شدن افغانستان در داخل مرز های فعلی را در پی داشت . در گیری ها و خانه جنگی های نواده گان احمد شاه ابدالی نه تنها زمینه ساز گسترش و استحکام سلطه استعماری انگلیس در مناطق وسیعی از غرب رود سند گردید ، بلکه سرانجام پای استعمار انگلیس را بکابل نیز کشاند . بدین ترتیب فیودالیزم فرتوت و پوسیده بر آستان استعمار سرفرود آورد و شاه شجاع بخاطر حفظ سلطنت به زیر پرچم ارتش هند بریتانوی خزید .

با تصرف کابل توسط ارتش مهاجم استعماری در هفتم آگست 1839 ع استقلال مملکت از میان رفت و دوران سلطه استعمار آغاز گردید . درست از همین زمانی که کابل حیثیت مرکز خراسان آزاد از قید استعمار را از دست داد و بیک امیر نشین تحت سلطه انگلیس مبدل گردید ، نام رسمی کشور نیز تغییر یافت و اسم افغانستان بجای خراسان نشست .

استعمار انگلیس در افغانستان هرگز روی آرامش بخود ندید . مبارزات مردمان این سرزمین ، بارها پوزه خون آلود مهاجمان را ب خاک مالید و ارتش " فاتح " انگلیسی را تارومار و نابود کرد . اما تمامی این مبارزات قهرمانانه بدلیل عدم موجودیت رهبری انقلابی در راس آنها نتوانستند کشور را از قید استعمار رهایی بخشند . هربار که مبارزات ضد انگلیس اوج می گرفت سرانجام تحت کنترل و رهبری اشراف درباری واقع می شد و اینان خونبهای را که فقط استقلال کامل

کشور می توانست ارزش حقیقی آن باشد ، در بدل دریافت مستمری ناچیزی از اربابان انگلیس شان زیر پا می کردند و سلطه استعمار همچنان پا برجا باقی می ماند . انگلیس ها بار اول به بهانه اعاده سلطنت شاه شجاع و همراه با وی به لشکر کشی اشغالگرانه بر کشور اقدام کردند . اما نه تنها ارتش مهاجم انگلیسی با شکست مواجه شد بلکه شاه شجاع نیز به سزای اعمالش رسیده توسط مبارزین ضد انگلیسی کشته شد ؛ ولی در فرجام کشور همچنان بصورت یک مستعمره انگلیس باقی ماند .

این حوادث در زمانی اتفاق می افتاد که روسها به ماوراء النهر و مرو رسیده بودند . به همین جهت علاوه بر انگلیس ها ، تزاران روس مرجع دیگری بودند که اشراف در باری می توانستند گاهگاهی در پناه شان جای گیرند امیر دوست محمد که در کسوت مخالفت با شاه شجاع به دامان تزاران روسی پناه برده بود در اوج مبارزات ضد انگلیسی مردم به کشور برگشت و رهبری مبارزات ضد انگلیسی را در دست گرفت . دسته های نظامی متشکل از مردمان سمت شمال وی را تا نزدیکی های کابل همراهی کردند . اما میر شهبانه وبصورت مخفیانه از نیروهای تحت رهبری اش فرار کرد و به انگلیس ها در کابل تسلیم گردید . با تفویض قدرت توسط انگلیس ها به امیر دوست محمد ، سلطنت سدوزایی ها از میان رفت و امارت بدست شاخه دیگری از اقوام درانی یعنی محمد زایی ها افتاد .

دوران اقتدار محمد زایی ها در افغانستان از ابتدا تا انتها دوران سلطه امپریالیزم و ارتجاع بوده است . تفاوت های جزئی میان امراء مختلف این سلسله هرگز از چوکات عمومی ارتجاع فیودالی و آستان بوسی استعمار و امپریالیزم نه فرا تر رفت و نه می توانست فراتر رود .

امیر شیر علی خان پسر امیر دوست محمد خان در عین حالی که مستمری خور انگلیس ها بود ، گوشه چشمی هم به التفات تزاران روس داشت . وی همچنان به پان اسلامیزم – که در آن موقع در خدمت حفظ و استحکام امپراتوری عثمانی قرار داشت – تمایل نشان می داد . وی مدام میان انگلیس ها ، روس ها و پان اسلامیزم در نوسان بود ، و از خلال این نوسان به اقدامات جزئی تفاوت از اسلافش می پرداخت وی که در هر حال یک امیر فیودالی و مستمری خور انگلیس بود ، نهایتاً حتی موجودیت سید روحانی پان اسلامیزم و درباری ای چون سید جمال الدین را نیز در پهلویش حمل نتوانست . بهمین جهت سید جمال الدین به دربار قاجاریه و امراء مصر و سرانجام به دربار خلفاء عثمانی که یگانه نمونه واقعی و موجود امپراتوری بزرگ اسلامی مورد خواست وی بود پناه برد در همان جا بمرد .

انگلیس ها که تمایلات روسی و پان اسلامیزمی امیر شیر علی خان را تحمل نمی توانستند بار دیگر به افغانستان لشکر کشی نموده و کابل را اشغال کردند . امیر شیر علی خان که به نیروی توده های مردم باور نداشت و بر آنها تکیه نمی نمود ، به امید دریافت کمک از روس ها بطرف شمال گریخت؛ ولی بدون اینکه چنین کمکی بدست آورد ، در مزار شریف بمرد .

علیرغم خیانت ها و بزدلی های بازماندگان امیر شیر علی خان ، مبارزات ضد انگلیس شهرهای کابل و قبایل و اقوام مختلف کشور او جگیری روزافزونی یافت . موقعی که این مبارزات قهرمانانه ضربات کاری ای بر ارتش مهاجم انگلیسی در نقاط مختلف کشور وارد آورده بود ، امیر عبدالرحمن که بخاطر مخالفت با امیر شیر علی خان به آغوش تزاران روسی پناه برده بود به کشور برگشت . وی مادامیکه زمام امور مبارزات ضد انگلیسی را کاملاً بدست گرفت و به همت مبارزین ضد انگلیسی صفحات شمال و منطقه شمالی و سایرین تا نزدیکی های کابل پیش آمد ، استعمار از در تسلیم و سازش درآمده و سلطه آنرا در کشور پذیرفت . به این ترتیب یکبار دیگر مبارزات خونین ضد انگلیسی صفحات شمال و منطقه شمالی و سایرین تا نزدیکی های کابل پیش

آمد، با استعمار از در تسلیم و سازش درآمده و سلطه آنرا در کشور پذیرفت. به این ترتیب یکبار دیگر مبارزات خونین ضد انگلیسی مردمان ما بی نتیجه ماند.

امیر عبدالرحمن خان که کاملاً سر در آستان اربابان انگلیسی اش داشت با سرکوب قهری و خشن اقوام و قبایل کشور و برقراری حکومت ارباب و کشتار، مرکزیت فیودالی - استعماری در کشور را تأمین نمود.

امیر عبدالرحمن خان با واگذاری مناطق بزرگی از شرق و جنوب کشور به انگلیس ها معاهده دیورند را با هند بریتانوی به امضاء رساند که بر اساس آن خط مرزی دیورند بوجود آمد. همچنان در زمان همین امیر بود که پنجاه توسط روسها اشغال شد و به این ترتیب خطوط مرزی شمال کشور نیز در هیئت امروزی خود بصورت نهایی تثبیت گردید.

در زمان امیر عبدالرحمن با وجودیکه بالای هیچیک از اقوام و قبایل منجمله اقوام پشتون کمترین ترحمی نشد، ولی برای بقا حکومت استبدادی سیاست شونیستی غلیظی علیه اقوام و قبایل غیر پشتون در کشور اعمال گردید. درین ایام نه تنها مقادیر قابل ملاحظه ای از زمین ها و چراگاه های مربوط به قبایل و اقوام غیر پشتون در اختیار پشتون ها قرار داده شد، بلکه عده زیادی از مردان و زنان متعلق به اقوام مختلف هزاره به برده گئی کشیده شدند.

امارت امیر حبیب الله پسر امیر عبدالرحمن با ایام جنگ جهانی اول و فعالیت های تدارکی سالهای قبل از آن از سوی امپریالیست ها مختلف، مصادف بود. درین زمان قدرت های شامل در محور که خلافت اسلامی عثمانی نیز جزء آنها بود تبلیغات شدیدی را در کشورهای اسلامی علیه بلوک طرف مقابل بخصوص انگلیس ها پیش بردند. این امر باعث گردید که در بار فیودالی امیر حبیب الله به دو بخش طرفداران محور و طرفداران انگلیس تقسیم گردد. بخش طرفداران محور شامل نصرالله خان برادر امیر و امان الله و عنایت الله پسران امیر و دیگران بودند. درحالیکه بخش طرفداران انگلیس را عبدالقدوس خان صدر اعظم تحت رهبری داشت. هر یک ازین دو بخش طرفداران و مخالفینی در درون طبقه حاکمه فیودال داشت. ولی بخش طرفداران محور بدلیل پشتیبانی مذهبی توهم آمیز توده های عقبمانده در کشور از خلافت عثمانی، از حمایت وسیعتری در میان مردم برخوردار بود؛ بخصوص که روشنفکران درباری، "خوش نام"، پان اسلامیست و پرورده درگاه خلافت عثمانی نیز شامل این دو بخش بودند. پان اسلامیست ها طرفدار محور در درون دربار خواهان شرکت در جنگ به طرفداری از نیروهای محور و مشخصاً خلافت اسلامی عثمانی بودند و به دور "حزب جنگ" گرد آمده بودند. در جریان جنگ امیر حبیب الله، در میان گرایشات متضاد انگلیسی و پان اسلامیستی اطرافیانش، بزحمت توانست از ورود فعالانه افغانستان به جنگ جلوگیری نموده و به اصطلاح بیطرفی کشور به نفع انگلیس را حفظ نماید. به این ترتیب در خلال جنگ جهانی اول و سالهای قبل از آن با وجودیکه اساس سلطه امپریالیزم انگلیس بر کشور همچنان پا برجا باقیماند، اما استحکام قبلی اش را تا حدود زیادی از دست داد.

پس از جنگ جهانی اول، تضعیف امپریالیزم انگلیس، خیزش های وسیع استقلال طلبانه در سراسر هند و بویژه انقلاب کبیر اکبر زمینه های مساعدی را برای پیشبرد مبارزات استقلال طلبانه مردم افغانستان بوجود آورد.

پان اسلامیست ها که پس از مرگ امیر حبیب الله تحت قیادت امیر امان الله بقدرت سیاسی دست یافته بودند توانستند با تکیه بر زمینه های مساعد عینی و ذهنی رهبری مبارزات استقلال طلبانه در کشور را در دست گیرند. سرانجام مبارزات تقریباً صد ساله ضد انگلیسی مردمان کشور، پس از پیروزی نسبی جنگ استقلال، سلطه مستقیم و انحصاری امپریالیزم انگلیس بر حیات سیاسی کشور را پایان بخشید. اما از آنجائیکه جنگ استقلال از رهبری انقلابی بهره مند نبود و تحت قیادت هیئت

حاکمه فنودال پیش برده شد ، نه تنها از گستردگی کافی برخوردار نبود ، بلکه استقلال و آزادی حقیقی و کامل کشور را نیز به ارمغان نیاورد .

سلطنت امان الله خان سرآغاز حالت نیمه مستعمراتی (نو مستعمراتی) افغانستان ونقطه آغازین آشکار پروسه تبدیلی فیودالیزم به نیمه فیودالیزم محسوب می گردد .

چنانچه قبلاً اشاره شد ، قبل از دوران سلطه استعمار انگلیس برکشور بنا به عوامل مختلف ، حرکت رو به رشد تولید خرده کالائی و سرمایه های ربائی و تجاری که نطفه های سرمایداري در درون شیوه تولید مسلطه فیودالی محسوب می گردید ، گستردگی و سرعت چندانی نداشته است . پس از برقراری سلطه استعماری انگلیس بر کشور ، علاوه بر فیودالیزم بومی استعمار خارجی نیز در سرکوب رشد نیروهای مولده نوین سهیم گردید . استعمار انگلیس بنا به علل و عوامل متعددی نه خواست و نه توانست به بهره برداری استعمارگرانه اقتصادی از افغانستان بپردازد و تنها روابط خارجی کشور را در انحصار و تحت سلطه خود درآورد . بهمین جهت در طول تقریباً یک قرن حاکمیت استعماری انگلیس بر کشور صرفاً جوانه های سرمایداري ملی مورد سرکوب قرار گرفت بدون اینکه یک بورژوازی خدمتگار امپریالیزم (بورژوازی کمپرادور) حتی از میان طبقه حاکمه فیودال پرورش داده شود . ازینجا بود که تمایلات بورژوائی حتی در میان هیئت حاکمه (دربار فیودالی) که چیزی جز تمایلات بورژوازی بزرگ و بوروکراتیک وابسته به امپریالیزم نمی توانست باشد ، با خصایل کم و بیش ضد انگلیسی و متمایل به رقباء امپریالیست انگلیس یعنی روسیه تزاری ، ایتالیا، آلمان و بویژه خلافت اسلامی عثمانی تبارز می یافت و آغشته به سموم ارتجاعی - امپریالیستی پان اسلامیزم بود .

رشد نا چیز جوانه های بورژوازی تا زمان جنگ استقلال وتوهمات عقبمانده ایدئولوژیک و سیاسی باعث گردید که عناصر بورژوا - ناسیونالیست هم در جریان جنگ و هم در طول ایام سلطنت امان الله تحت رهبری دربار فیودالی که دارای تمایلات بوروکراتیک بورژوازی بزرگ بوده و در هیئت استقلال طلبی ضد انگلیسی برآمد داشت ، قرار بگیرد .

ایام سلطنت امان الله خان با نمایشات غلیظ بورژوا - کمپرادوری بوروکراتیک واصلاحات مضحک غرب گرایانه درروینا مشخص می گردد ، بدون اینکه حتی یک گام اساسی زیر بنایی در جهت نابودی سلطه فیودالیزم برداشته شود . البته تجدد گرایی نو مستعمراتی امانی نمی توانست با قانونیت برده داری در کشور سازگار باشد ولذا خرید وفروش و نگهداری برده از طرف دولت امانی ممنوع اعلام گردید . گام مهمی که از لحاظ اقتصادی برداشته شد انعقاد قراردادهای تجارتي و اقتصادی با قدرت های مختلف امپریالیستی ، منجمله امپریالیزم انگلیس بود که سرآغاز فعالیت های اقتصادی سرمایه داری امپریالیستی مختلف در افغانستان محسوب می گردد .

ازلحاظ سیاسی " دموکراسی امانی " در سطح بسیار محدودی باقی ماند . دموکراسی بازی های دوران امانی فقط سرخاب و سفید آبی بود برچهره فرتوت و پوسیده سلطنت مستبد ، فیودالی وبهمین جهت دموکراسی امانی حتی به سطح پادشاهی مشروطه نیز نرسید .

دربار امانی از کمک های اقتصادی و حمایت سیاسی دولت انقلابی شوروی نیز بهره مند شد . دولت شوراها اولین دولتی بود که استقلال افغانستان از انگلیس را برسمیت شناخت و مناسبات سیاسی با کابل برقرار نمود . رژیم امانی که در ایام جنگ استقلال از گسترش فعالانه نبردهای ضد انگلیسی سرباززد و آنرا توطئه گرانه درمحدوده مرزهای پذیرفته شده دوران امیر عبدالرحمن (پدر کلان امان الله) منحصر نگهداشت ، در سالهای بعد در توافق با دولت شوراها و در بدل دریافت کمک های اقتصادی و نظامی از آن دولت ، فعالیت های ضد انگلیسی معینی را در مورد شبه قاره پیش برد . اما این فعالیت ها در اساس بر پایه توهمات پان اسلامیستی استوار بود . امیر امان الله که رویای خلافت بزرگ اسلامی را در سر می پروراند . در سالهای اخیر سلطنتش

امتیازات روحانیون را مجدداً اعاده نموده و تا حدود زیادی از اصلاحات روبنایی مخالف با فرهنگ فیودالی و مذهبی مسلط بر جامعه صرفنظر نمود. وی همچنان به دست اندازی به مناطق خارج از سرحدات شمالی کشور مبادرت نموده و مرتجعین بخارایی را مورد حمایت و پشتیبانی قرار داد.

رویه‌رفته سیاست‌های دولت امانی مورد توافق امپریالیزم انگلیس که هنوز برهند مستقیماً مسلط بود قرار نداشت، نگرهبانان فرهنگ مذهبی فیودالی را علیرغم گذشت‌های مکرر به نفع آنها از دامن دربار راند و خواسته‌های توده‌های مردم بخصوص دهقانان را نه تنها برآورده نکرد بلکه فشار و ستم بر آنها را تشدید نمود.

مخالفت‌ها علیه دولت امانی در کشور با انگیزه‌ها و پایه‌های متفاوتی از هر طرف سر بلند کرد و با دخالت‌های مستقیم و غیر مستقیم انگلیس‌ها و تثبیت روز افزون رهبری مرتجعین محافظه‌کار فیودال بر آن، روز بروز دامنه و وسعت بیشتری حاصل نمود و سرانجام منجر به تشکیل دولت سکوی گردید. اما مبارزاتی که توسط طرفداران امیر امان‌الله در کشور پیشبرده شد سرانجام تحت رهبری نادرخان (قهرمان کمپرادور درجه دوم جنگ استقلال) قرار گرفت و منجر به نابودی دولت سکوی و رویکار آمدن دودمان طلائی شد.

در زمان سلطنت نادرشاه اصلاحات روبنایی مضحک امانی کنار گذاشته شد و استبداد فیودالی تحکیم گردید؛ اما سیاست‌های دولت امانی در عرصه‌های اقتصادی و مناسبات خارجی اساساً ادامه یافت. به این ترتیب حالت نو مستعمراتی (نیمه مستعمراتی) و وابستگی کشور به قدرت‌های مختلف امپریالیستی ادامه یافت و پروسه تبدیلی فیودالیزم به نیمه فیودالیزم همچنان رو به جلو حرکت نمود. سیاست شوونیستی اسکان پشتون‌ها در مناطق متعلق به اقوام و قبایل غیر پشتون، در زمان سلطنت نادرخان یکبار دیگر به شیوه عبدالرحمن‌خانی در پیش گرفته شد و زمین‌های زیادی در مناطق شمال کشور در اختیار ناقلین پشتون قرار گرفت.

سیاست‌های ارتجاعی نادری در سال‌های اول سلطنت ظاهرشاه (در طول دوران صدراعظمی هاشم‌خان) نه تنها بلا تغییر باقی ماند، بلکه در ابعاد معینی تشدید نیز گردید. در این ایام شوونیسم طبقه حاکمه بیشتر از پیش سیستماتیزه شد و در ابعاد مختلف اقتصادی، سیاسی و فرهنگی اعمال گردید. مبارزات پراکنده و منفرد ضد استبداد فیودالی که با اختتام دوره امانی، نه در درون دربار و یا با تکیه بر آن، بلکه در بیرون از آن و در مخالفت با آن پیش رفت، مداوماً به بی رحمانه‌ترین صورت‌ها بخاک و خون کشیده شد.

دودمان طلائی پس از اختتام دوره صدراعظمی هاشم‌خان، در مواجهه با وخامت اوضاع اقتصادی، نارضایتی روز افزون مردم و اوضاع بین‌المللی نوین پس از جنگ جهانی دوم که احیاء گرایش مشروطه‌خواهی بویژه در میان قشر روشنفکر را در پی داشت، از حصار دیرین استبداد فیودالی با گام‌های لرزان بیرون خزید و زمینه‌سازی در بار فیودالی بمنظور جلب سرمایه‌های امپریالیستی جهت تجهیز اردو و غلبه بر بحران اقتصادی در شکل ناهنجار دموکراسی کذائی شاه محمود تبارز نمود.

محدودیت‌های عینی و ذهنی ناشی از عقبماندگی فوق‌العاده کشور و تاثیر گذاری بسیار اندک مبارزات انقلابی جهان بر نیروهای سیاسی مترقی کشور باعث گردید که مبارزات دوره هفت شورا در مجموع نتواند از محدوده مبارزات دموکراتیک طراز کهن و مشروطه‌خواهی فراتر رود. ولی پیدایش بسیار ضعیف پایه طبقاتی مبارزات کمونیستی در کشور و تاثیرپذیری اندکی از ظهور و شکوفایی اردوگاه سوسیالیستی، بذرافشانان جانباز ایدئولوژی کمونیستی را در کشتزار خونین دوره هفت شورا پرورش داد. بذرهاي افشاندۀ شده توسط این پیشگامان توانست پس از سپری نمودن يك دهه سردی و برودت دوره استبداد داودخانی جوانه زند.

جنبش دموکراتیک دوره هفت شورا در تقابل با سرکوب قهری و خونین استبداد فروکش نمود . بدنبال آن در دوره استبداد داودخانی ، در بار با سوسیال امپریالیزم نوحاسته شوروی عمیقاً در پیوند قرار گرفته و سرمایه کمپرادوری بوروکراتیک روسی در درون کشور قویاً بحریان افتاد و به سرعت در تاروپود اقتصاد کشور ریشه دواند . این امر از یکجانب پروسه تبدیلی فیودالیزم کهن به نیمه فیودالیزم را تکمیل کرد و از جانب دیگر باعث پیدایش دوطبقه اجتماعی جدید یعنی بورژوازی - عمدتاً بورژوازی کمپرادور بوروکرات - و پرولتاریا در جامعه گردید .

استحکام و گسترش پایه های بورژوازی کمپرادور بوروکرات و وابسته شدن هیئت حاکمه کشور به سوسیال امپریالیزم شوروی که پیدایش نهاد های فرهنگی و سیاسی وابسته به سوسیال امپریالیزم شوروی را به همراه آورد و ارتش افغانستان را در بست تحت کنترل آن قرار داد ؛ زمینه های مساعدی برای تطبیق سیاست های توسعه طلبانه کرملین در افغانستان بوجود آورد . استبداد داودخانی با خشونت و سفاکی یک دهه کامل برکشور حاکم بود . درین دوره نه تنها هرگونه صدای اعتراضی علیه دستگاه حاکمه با خشونت سرکوب گردید ، بلکه سیاست شوونیستی اسکان پشتونها در مناطق مربوط به اقوام غیر پشتون شکل قانونی یافته و " قانون ناقلین " توسط دولت مورد تصویب و انفاذ قرار گرفت .

در دوره ده ساله " دموکراسی تاجدار " ظاهرخانی با وجودیکه گرایش دربار بطرف غرب بیشتر شد ، اما سوسیال امپریالیزم شوروی همچنان بزرگترین طرف " معاملات اقتصادی " و نزدیک ترین " دوست سیاسی " رژیم باقی ماند .

قانون اساسی ظاهرخانی که در اصل بخاطر آرایش ظاهری دستگاه دولتی مفلوک و پوسیده بمیان آمد، ضمناً آزادی های نیمبند سیاسی نیز " اعطاء " نمود و این امر زمینه نسبتاً مساعدی را برای تبارزات علنی نیروهای سیاسی گوناگون که تضاد های طبقاتی و ملی درکشور را تا حدودی بازتاب می نمودند فراهم آورد . درین دوره برای اولین بار در تاریخ افغانستان نیروهای سیاسی گوناگون با گرایشات و مواضع مشخص ایدئولوژیک - سیاسی و دیدگاه های معین طبقاتی و ملی در سطح نسبتاً وسیعی پا بعرصه وجود نهادند .

بذرهایی که در دوره هفت شورا و بعد از آن افشانده شده بود ، برپایه طبقاتی طبقه کارگر جوان کشور و تحت تأثیر مواضع ضد رویزیونیستی حزب کمونیست چین ، انقلاب فرهنگی و مبارزات آزادیبخش ملی در آسیا ، آفریقا و آمریکای لاتین ؛ در وجود سازمان جوانان مترقی در سال 1344 جوانه زد و به این ترتیب جنبش کمونیستی (مائونیستی) کشور زاده شد . جنبش دموکراتیک نوین (جریان شعله جاوید) که بدست سازمان جوانان مترقی دامن زده شد ، بمثابه پیشروترین و در عین حال گسترده ترین جنبش ضد ارتجاع ، امپریالیزم و سوسیال امپریالیزم درکشور قد برافراشت .

" حزب دموکراتیک خلق افغانستان " بر پایه طبقاتی بورژوازی کمپرادور بوروکرات که تا آن زمان رشد نسبتاً گسترده ای یافته بود ، به عنوان مبلغ و مروج رویزیونیزم روسی و کارگذار سیاسی سوسیال امپریالیزم شوروی ، با صفاتی چون جبهه سائی نوکرمانبانه به درگاه سوسیال امپریالیست ها ، سازشکاری و تسلیم طلبی در قبال دربار ، پارلماناریزم و مواضع شوونیستی ملی تشکیل گردیده و عمدتاً در دوشاخه اصلی " خلق " و " پرچم " آشکار به فعالیت های ضد انقلابی و ضد ملی پرداخت .

علاوتاً دسته ها و گروه های سیاسی متعدد دیگری نیز با مواضع و دیدگاه های طبقاتی و ملی گوناگون در عرصه جامعه پدیدار شده و به فعالیت پرداختند .

برای اولین بار گروهها و دسته های سیاسی ای در افغانستان پدیدار شدند که بر پایه رشد نسبی بورژوازی ملی ملیت های مختلف کشور ، دارای مواضع بورژوا - ناسیونالیستی مربوط ملیت های مختلف بودند .

عکس العمل ارتجاع فیودالی و مذهبی درمقابل این اوضاع بصورت ظهور جنبش سیاه خوانی که از حمایت محافظه کاران دربار ، پشتیبانی علنی ارتجاع منطقه و التفات امپریالیزم غرب برخوردار بود ، تبارز نمود .

علیرغم انتظارات دربار ، اوضاع از جهات مختلف به وخامت می گرائید و بطور روز افزونی غیر قابل کنترل می شد . هیئت حاکمه راه خروج ازین تنگنا را در تقویت مواضع نیمه فیودالیزم ، تشدید گرایش بطرف غرب و محدودیت دامنه " دموکراسی تاجدار " سراغ کرد و به این ترتیب زمینه را برای کودتای 26 سرطان مساعد ساخت .

کودتای 26 سرطان که به موجودیت نظام سلطنتی در افغانستان خاتمه بخشید ، با اعلام سیاست تحدید نیمه فیودالیزم به نفع گسترش و تقویت بورژوازی بوروکرات ، هیئت حاکمه کشور را از پایه اجتماعی دیرینش محروم نموده و حمایت امپریالیست های غربی از آنها فوق العاده ضعیف کرد . از جانب دیگر اتکاء تقریباً یکجانبه بر سوسیال امپریالیزم شوروی و پذیرش ناگذیر وابستگی کمر شکن اقتصادی و قیود اسارتبار سیاسی و نظامی آن نه تنها سیادت قهار و انحصاری سوسیال امپریالیزم شوروی را در پیش پای جمهوری داودخانی قرار می داد ، بلکه آنها را با خطرات عیان نیمه فیودالیزم و توطئه های غرب نیز مواجه می ساخت .

بدین ترتیب درمیان کشمکش ها ، فشار ها و تهدیدات جناح های مختلف رژیم ، طرح های بلندپروازانه و فریب دهنده " ضد امپریالیستی " و " ضد فیودالی " بدست فراموشی سپرده شد و بحران اقتصادی آنچنان وخامتی کسب کرد که در نتیجه آن کتله های عظیم نیروی کار آواره و دریدر شده و به خارج از مرزهای کشور سرازیر شدند .

رژیم که نه تنها با دشواری ها و فشار های سرسام آور اقتصادی و سیاسی بلکه با باج خواهی غدارانه سوسیال امپریالیزم شوروی مواجه شده بود ، ناگذیر بسوی غرب تغییر جهت داد . با این تغییر جهت هر دو جناح " خلق " و " پرچم " حزب دموکراتیک خلق افغانستان که در کودتای 26 سرطان سهم معینی داشتند و برای مدت چند سال بخشی از هیئت حاکمه رژیم داود خانی محسوب می شدند یکی پس از دیگری از مقامات عالی دولتی برکنار گردیدند .

تغییر جهت رژیم بسوی غرب زمانی مشهود شد که از یکجانب سوسیال امپریالیزم شوروی در سطح بین المللی حالت تهاجمی گرفته بود و ازجانب دیگر مستشاران نظامی و دسته های مزدور افغانی اش (خلق و پرچم) به سلطه عظیمی بر ارتش افغانستان دست یافته بودند . بدینجهت سوسیال امپریالیزم شوروی و باند های " خلق " و " پرچم " توانستند تعرضات حریف را با براه انداختن کودتای هفت ثور با خشونت و قاطعیت جواب بگویند .

دردوره پنج ساله جمهوری داودخانی ، باند های خلق و پرچم براساس سیاست نفوذ در دستگاه های سیاسی و نظامی دولت بشدت تقویت شده و برای براه انداختن کودتای هفت ثور آماده شدند . اخوان بمتابه عامل فشار قوی از سوی ارتجاع بومی نیمه فیودالی بر رژیم ، آنچنان عمل کرد که زمینه گرایش رژیم بطرف غرب را فراهم ساخت و در نتیجه علیرغم ضرباتی که در خلال فعالیت های نظامی و کودتا ها متحمل گردید در مجموع تقویت شد . اما جنبش دموکراتیک نوین و جنبش مائوئیستی کشور بنا به عوامل متعدد داخلی و بین المللی ، با انحرافات عدیده ایدئولوژیک - سیاسی و تشننت روز افزون تشکیلاتی دست و گریبان شده و بیشتر از پیش تضعیف گردید .

کودتای هفت ثور با قدرت رساندن باند مزدور به اصطلاح دموکراتیک خلق ، بورژوازی کمپرادور بوروکرات را در راس قدرت دولتی نشانده و حالت نیمه مستعمراتی کشور را بیشتر از پیش به نفع سوسیال امپریالیزم شوروی تقویت نمود و آن را به مرز حالت مستعمراتی رساند . رژیم کودتا به تبعیت از سیاست های حاکم بر کرملین ، با شدت دیوانه واری در صدد تعمیق گسترش پایه های بورژوازی کمپرادور بوروکرات برآمد . در اثر اجرای این سیاست های اقتصادی خرده بورژوازی با رقابت ها و تهدیدات هستی برانداز دولت و سوسیال امپریالیزم مواجه شده سرمایه ضعیف ملی از بیم اختناق ، باجدهی و غضب ، راه فرار را در پیش گرفت و نیمه فیودالیزم از موضع بورژوازی کمپرادور بوروکرات و درجهت تامین منافع آن ، علیرغم امتیازاتی که برایش محفوظ ماند ، مورد سرکوب قرار گرفت . تمامی این سیاست ها بصورتی اعمال می گردید که برای دهقانان و کارگران جز تبلیغات دهن پرکن عوامفریبانه و خانه خرابی روز افزون ، هیچگونه دستاورد اساسی ای بیار نیاورد .

دیکتاتوری فاشیستی رژیم کودتا و توحش بیمانند آن ، بک سیاست ماوراء ارتجاعی درجهت نفی کامل دموکراسی را بنمایش گذاشت . این رژیم بنا به ماهیت ضد انقلابی ، ضد دموکراتیک و ضد ملی خود نه تنها با نیروهای سیاسی طبقاتی مردمان کشور با خشونت و وحشیگری برخورد کرد ، بلکه هر گونه نارضایتی و اعتراض و حتی سکوت بیطرفانه افراد را با درندگی سبعانه پاسخ گفت . رژیم کودتا تمامی اقدامات خود را با اعمال شوونیستی مشمنز کننده ای همراه ساخت و در تلاش جهت نفاق افگنی میان مردمان ملیت های مختلف کشور حتی شعار های سخیفانه برتری نژادی ملیت حاکم را بلند کرد .

از لحاظ ایدئولوژیک رژیم کودتا از یکجانب اختناق گسترده فرهنگی و تفتیش عقاید قرون وسطایی را با ابعاد گسترده ای اعمال نمود و از جانب دیگر با توسل به خشن ترین شیوه های زور گویی به تبلیغ اندیشه های رویونیستی پرداخت و فساد و هرزگی اخلاقی را منظمآ دامن زد . مواضع و عملکرد های اقتصادی ، سیاسی و ایدئولوژیکی باند حاکم بمثابه نماینده بورژوازی کمپرادور بوروکرات مورد مخالفت تمامی طبقات و اقشار دیگر جامعه و تمامی نیروهای سیاسی کشور قرار گرفت . این مخالفت ها سریعا به سطح مبارزات مسلحانه وسیع تکامل نمود و با وارد آوردن ضربات جدی بر پیکر رژیم کودتا آنرا تا مرز نابودی سوق داد . علیرغم شرارتها و ویرانگری های نظامی وسیع و وحشیانه رژیم کودتا این مبارزات اوجگیری روز افزونی یافت و بدین صورت بقای ننگین رژیم کودتا به مداخله مستقیم نظامی روسها و اشغال کشور توسط قشون متجاوز سوسیال امپریالیزم شوروی مشروط گردید .

تهاجم نظامی سوسیال امپریالیزم شوروی در 6 جدی 1358 به افغانستان و اشغال کشور توسط آنها که استقلال ، آزادی ملی ، منافع و حقوق خلق های کشور را زیر چکمه های سربازان متجاوز پا مال نمود ، آن حرکتی بود که کشور ما را به یک مستعمره تحت اشغال مبدل کرد . در عین حال این حرکت سوسیال امپریالیستی تجاوزکارانه گامی بود در جهت نزدیک شدن تزاران نوین به آبهای گرم بحر هند و خلیج فارس که منافع بلوک امپریالیستی رقیب " شوروی " و نیروهای وابسته اش را در منطقه مورد ضربت و تهدید جدی قرار داد .

مبارزه ای که بعداز کودتای 7 ثور علیه رژیم مزدور در افغانستان براه افتاد و مقاومت وسیع و سرتاسری ای که علیه قوای متجاوز سوسیال امپریالیزم کران تاکران کشور را در بر گرفت ، بشکل مخلوطی از مبارزات و مقاومت های خود جوش توده های مردم ، تحریکات و مبارزات سیاسی و نظامی نیرو های ارتجاعی وابسته به امپریالیزم غرب و مبارزات نیروهای انقلابی و ملی تبارز نمود .

تسلط فرهنگ فیودالی بر جامعه ، موجودیت ماسک دروغین دموکراسی و ترقیخواهی بر چهره رژیم مزدور و ادعا های کمونیستی سوسیال امپریالیزم شوروی ، موجودیت رژیم های ارتجاعی در ایران و پاکستان و حمایت بیدریغ امپریالیست های غربی ، رویزیونیست های چینی و ارتجاع عرب ، عوامل مساعدی بودند که تسلط روز افزون نیروهای ارتجاعی وابسته به امپریالیزم غرب را بر مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی در افغانستان باعث گردیدند . از طرف دیگر عدم مساعدت اوضاع در سطح بین المللی ، منطقه و کشور برای انقلابیون از یکسو و انحرافات و راه گمی های ایدئولوژیک - سیاسی کمونیست های کشور و بویژه عدم موجودیت یک حزب مارکسیست - لنینیست - مائوئیست که قادر به رهبری انقلابی مبارزات و مقاومت مردم باشد از سوی دیگر باعث گردیدند که کمونیست ها و نیروهای انقلابی ملی نتوانند نقش موثر ، مستقل ، پیشرونده و رهبری کننده ای در مقاومت مردم بازی نمایند . این نیروها عمدتاً به دنباله روی از مبارزات و مقاومت خود بخودی توده های مردم پرداختند و حتی در قبال نیروهای ارتجاعی فیودالی مواضع تسلیم طلبانه ای اتخاذ کردند که بعضاً حتی تا سطح تسلیم طلبی در مقابل سوسیال امپریالیست های شوروی و مزدوران شان انکشاف نمود . این امر اگر از یکجانب باعث ضربت خوردن پیهم و مداوم نیروهای متذکره گردیده و نقش آنها را در مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی از لحاظ سیاسی و نظامی روز بروز کاهش داد، از جانب دیگر در پهلوی سایر عوامل مساعد بحال نیروهای ارتجاعی وابسته به امپریالیزم غرب ، زمینه مساعد دیگری نیز بوجود آورد تا آنها بتوانند بطور روز افزونی مبارزات و مقاومت خود جوش توده های مردم را در تحت سلطه خود قرار دهند .

در هر حال مقاومتی که سوسیال امپریالیزم شوروی در افغانستان به آن روبرو شد ، فصل خونینی از مبارزات ملل و خلق های تحت ستم علیه امپریالیزم جهان را تشکیل می دهد . این مقاومت از یکجانب ضربه پذیری و شکست پذیری سوسیال امپریالیست ها و امپریالیست ها را علیرغم توانایی های مهیب نظامی و تسلیحاتی شان نشان داد و از جانب دیگر ظرفیت جانبازی بی همتای مردمان کشور را در مقابله علیه یک قدرت اشغالگر به نمایش گذاشت . سببیت نظامی سوسیال امپریالیست ها در طول دوره تقریباً یک دهه اشغال و مقاومت علیه آن ، در حدود دومیلیون کشته و معلول ، شش میلیون آواره و تخریب وسیع هزاران روستا و چندین شهر را بر مردم افغانستان تحمیل نمود . اما مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی علیرغم عدم موجودیت رهبری انقلابی در راس آن ، بافتور جدی مواجه نشده و فروکش نکرد ، بلکه خروشان به پیش رفت و ضربات کاری بر پیکر اشغالگران وارد آورد .

مقاومت افغانستان یکجا با سایر عوامل بین المللی و عوامل داخلی " شوروی " باعث گردید که سوسیال امپریالیزم شوروی در چوکات استراتژی عمومی گرباچف (پروستریکا و گلاسنوست) درصدد عقب کشی نظامی از افغانستان برآید . اولین نشانه های این تصمیم سوسیال امپریالیزم شوروی در افغانستان عبارت بودند از سرنگونی ببرک کارمل ، بقدرت رساندن نجیب و اعلام " مشی مصالحه ملی " از جانب رژیم مزدور کابل .

اعلام مشی مصالحه ملی و آتش بس یکجانبه از طرف رژیم مزدور و حصول اطمینان امپریالیست های غربی و وابستگان شان در منطقه از تصمیم سوسیال امپریالیزم شوروی مبنی بر خروج قوایش از افغانستان ، مناسبات میان دو طرف متخاصم امپریالیستی - ارتجاعی در کشور را از تقابل عمومی خارج کرده و بمتابسه حلقه ای از حلقات بین المللی روند تبانی - تقابل میان سوسیال امپریالیزم شوروی و امپریالیست های غربی به مرحله جدید تبانی - تقابل وارد نمود . امضاء موافقت نامه ژنو که رنگ و روغن آبرومندانه ای برای خروج قوای شوروی از افغانستان فراهم

کرد ، سرآغاز جدی و آشکارا و در عین حال چهار چوبه رسمی مرحله جدید تبانی - تقابل مناسبات نیروهای متخاصم امپریالیستی - ارتجاعی در افغانستان را معین نمود .
درامضاء موافقت نامه ژنو هر یک از طرفین معاهدین ، اهداف و برنامه های خاصی را تعقیب می کردند . سوسیال امپریالیزم شوروی و رژیم مزدور کابل که شکست نقشه های اشغالگرانه استعماری شان را می دیدند ، در چهارچوبه استراتژی عمومی گریبچف در جهت سازش با غرب و نیروهای وابسته اش و به منظور حفظ و تثبیت سلطه شان بر افغانستان می خواستند سلطه مستقیم استعماری را به سلطه نومستمراتی تبدیل نموده و در ضمن خروج قوای متجاوز از کشور را شکل به اصطلاح محترمانه ای بدهند . اما طرف دیگر یعنی احزاب پشاور ، ارتجاع پاکستان و عرب ، چین و امپریالیست های غربی به این نظر بودند که در صورت خروج قوای شوروی از افغانستان ، رژیم کابل به زودی از میان خواهد رفت و آنها برکشور مسلط خواهند شد. امضاء موافقت نامه ژنو در عین حال نشان دهنده اطمینان پاکستان ، ارتجاع عرب و امپریالیزم غرب در مورد سلطه شان بر مقاومت و قبول این امر از جانب سوسیال امپریالیزم شوروی و رژیم مزدور کابل بود .

پس از امضای موافقت نامه ژنو و آغاز خروج قوای شوروی هر یک از طرفین معاهدین آن در جهت عملی نمودن اهداف و نقشه های شان آمادگی گرفتند . سوسیال امپریالیست های شوروی و مزدوران شان از یکجانب به تسلیح و تجهیز فوق العاده رژیم پرداختند و ازجانب دیگر طرح مصالحه و آشتی ملی را با ایجاد کمیسیون عالی مصالحه ملی ، تدویر لویه جرگه از متنفذین طرفدار شان ، تدوین و قانون اساسی جدید بنام قانون اساسی آشتی ملی ، تغییر نام دولت به جمهوری افغانستان و همچنان تدوین قوانینی در مورد مالکیت آب و زمین ، سرمایه گذار خصوصی وسایر موارد بیشتر از پیش وضاحت بخشیدند . گذشته ازینها فعالیت های شانرا در جهت جلب و یا خنثی نمودن سران فیودالی جبهات جنگی افزایش داده و بخاطر پیشرفت درین راه تمامی شیوه های ممکنه را بکار گرفتند . از طرف دیگر نیروهای ارتجاعی وابسته به غرب و باداران منطوقی و جهانی آنها که در تصور سرنگونی فوری رژیم مزدور کابل بعد از خروج قوای شوروی از افغانستان بودند ، برای تسخیر کامل قدرت درکشور آماده شده و تلاش نمودند صفوف متفرق شانرا یکجا گرد آورند که سرهمبندی شورای نام نهاد راولپندی و تشکیل به اصطلاح حکومت مؤقت ، تدارک برای حمله به جلال آباد و سایر شهرها و نهایتا کابل اوج تلاشهای شانرا نشان می داد .

درین میان نقش نیروهای کمونیست ، انقلابی ، دموکرات و ملی در مخالفت علیه قرار داد ژنو و آغاز روند تبانی - تقابل میان دوطرف امپریالیستی - ارتجاعی درکشور ، صرفا در حدود نشر و پخش نوشته ها و اعلامیه هایی آنها در سطوح بسیار محدود و توأم با تبلیغات شفاهی کم دامنه در میان مردم باقی ماند . سه جهانی ها و خوجه ایست های آشکار و نهان و بعضی دسته های " دموکرات و ملی " با دفاع کم و بیش آشکار از قرار داد ژنو ویا سکوت توأم با رضایت در قبال آن، در جهت همراهی و همگامی باروند جدید امپریالیستی - ارتجاعی آماده شدند .
درچنین شرایطی توده های مردم و بدنه مقاومت ، سرخوش از نزدیکی حصول استقلال و فرارسیدن روز آزادی و غره از پیشروی های نظامی و اساسا به لحاظ فقدان دورنمای سیاسی روشن از لحاظ سیاسی درواقع منتظر باقی ماندند .

اوضاع پس از خروج قوای شوروي :

تکمیل خروج قوای شوروي از افغانستان حالت مستعمراتي برکشور را خاتمه داده و آنرا مجدداً به حالت نیمه مستعمره - نیمه فیودالي قرار داد . اما مبارزه مسلحانه علیه رژیم مزدور سوسیال امپریالیزم شوروي ادامه یافت ، زیرا که رژیم کابل همچنان پا برجا باقی ماند . درین حالت نیروهای وابسته به امپریالیزم غرب ، ارتجاع پاکستان و عرب که از سلطه شان بر مقاومت اطمینان داشتند و خود را در چند قدمی تسخیر قدرت سیاسی در کابل می دیدند بدستور و هدایت اربابان غربی شان پلان حمله و تسخیر شهر های جلال آباد ، خوست و قندهار را بمثابة پیش درآمدی برای حمله و تسخیر کابل روی دست گرفتند . اما این سلسله عملیات نظامی همانگونه که با سروصدای زیاد براه افتاد با سروصدای زیاد نیز به شکست انجامید . عوامل مختلف این شکست را می توان مختصراً بصورت ذیل بیان نمود :

1 - **عوامل ایدئولوژیک :** نیروهای ارتجاعي وابسته به امپریالیزم غرب در پیشبرد مبارزات شان از مذهب و " جهاد مقدس در راه اسلام " بعنوان حربه اصلی ایدئولوژیک استفاده می نمایند . این حربه علیرغم اینکه هنوز هم بصورت مؤثری به نفع این نیروها قابل استفاده بود ، اما تاحدودی کارائی و برائی خود را از دست داده بود . علل این امر عبارت بود از : تحمیل استبداد و ستم ماوراء ارتجاعي به نام مذهب و اسلام بر مردم ، " مسلمان کشی " های ناشی از جنگ ها و درگیری های فی مابین نیروهای مختلف مجاهدین ، ترویج وهابیت و اخوانیت در مخالفت با اعتقادات مذهبی سنتی مردم توسط بعضی از احزاب اسلامی و چنگ انداختن رژیم کابل به عامل مذهب تا سرحد اساسی قرار دادن اسلام برای تمامی قوانین کشور در قانون اساسی اش .

2 - **عوامل سیاسی :** علل سیاسی گوناگونی درین مورد دخالت داشته اند که مهمترین و نزدیکترین آنها عبارت بوده اند از :

الف) برگذاری شورای سرهمبندی شده راولپنڈی و دخالت های بسیار آشکار عوامل پاکستانی و عرب و هم قماشان دیگرشان در جریان کار آن . این شورا اگرچه منجر به ایجاد حکومت مؤقت صبغت الله مجددی گردید، اما حکومت متذکره به علت اینکه مردم و حتی صفوف متوسط و پائینی نیروهای منسوب به خود احزاب پشاورى آنرا نه از خود شان بلکه ساخته عوامل پاکستانی و سعودی می دانستند ، نمی توانست از پایه واقعی در میان مردم برخوردار باشد . بدین سبب احزاب پشاورى قادر نشدند برای نقشه تهاجم عمومی نظامی شان بسیج توده ای کافی بوجود بیاورند .

ب) بر ملا شدن بسیار آشکار نفاق غیر قابل علاج میان احزاب پشاورى و احزاب وابسته به رژیم ایران در جریان برگذاری شورای راولپنڈی و تشکیل حکومت صبغت الله مجددی که باعث شد حکومت مؤقت مجاهدین بدون شرکت احزاب وابسته به ایران تشکیل شد .

ج - آشکار بودن صریح شوونیسم غلیظ حاکم بر اکثریت قریب به اتفاق سران و گردانندگان احزاب پشاورى در جریان تشکیل شورا و حکومت مؤقت صبغت الله مجددی که نه تنها باعث برانگیخته شدن احساسات ملیتی در میان ملیت های غیر پشتون در مخالفت علیه آنها گردید ، بلکه چنین احساساتی را در میان " جمعیت اسلامی " یعنی یکی از پایه های شورا و حکومت متذکره نیز به شدت دامن زد .

د - وحشیگری های ددمنشانه مشاوران و مجاهدین و هابی و اخوانی عرب در جریان جنگ جلال آباد که باعث برافروخته شدن احساسات ناسیونالیستی مردم علیه عرب ها ، وهابی ها و اخوانی ها گردید .

3 - عوامل نظامي :

الف - برآورد نادرست از توانمندی نیروهای نظامی دولت مزدور کابل .
ب - عدم آمادگی رزمی مجاهدین در دست زدن به عملیات بزرگ منظم برای تسخیر شهرهای بزرگ .

ج - تدوین نادرست نقشه های جنگی که ناشی از افکار خیال پردازانه جنرالان پاکستانی و مشاوران عرب و آمریکایی آنها بود .

د - ارتباطات مخفی ، نیمه مخفی و حتی علنی فرماندهان نظامی جبهات مربوطه بادیولت کابل و دریافت رشوه های کلان دولتی توسط آنها .

ه - قتل و کشتار بیمورد سربازان تسلیم شده دولتی توسط مجاهدین که انعکاس آن در میان قوای دولتی باعث پایداری بیشتر سربازان دولتی گردید .

شکست لشکر کشتی انگلیس مآبانه حکومت مؤقت مجاهدین به نحود مؤثري در بي آبرويي سياسي و تضعيف نظامي احزاب ارتجاعي مستقر در پشاور نقش بازي نموده و روند شناسايي حکومت مؤقت آنها را توسط دولت هاي خارجي در حد شناسائي همان سه دولت اوليه (سعودي - سودان ، امارات متحده عرب) متوقف ساخت . اين امر همچنان اطمینان رژیم کابل را براي بقاء و دوام حیاتش بیشتر گردانیده و روحیه نظامی اشرا تا حدودی بهبود بخشید .

انکشافاتی که بدنبال شکست متذکره در اوضاع افغانستان رونما گردید در همسویی با اوضاع بین المللی پروسه سازش و مصالحه امپریالیستی - ارتجاعي را بیشتر از پیش جلو سوق داده و عملی بودن سیاست سرنگونی قهری رژیم کابل توسط نیروهای وابسته به امپریالیزم غرب را تحت سوال قرار داد .

افتضاحات حاصله از تشکیل شوراي راولپندي و حکومت مؤقت صبغت الله مجددي و شکست نقشه های نظامی این حکومت به ادامه افتضاحات سیاسی قبلی احزاب ارتجاعي پشاورى باعث گردید که بعضی از سران فیودالی جبهات مربوط به این احزاب در داخل کشور در جهت تامین منافع شان بیشتر از پیش بطرف سازش با رژیم کابل متمایل شده و پایه های فیودالی روند تبانی را تقویت کردند . همچنان عده زیادی از سران نیروهای داخلی مربوط به احزاب اسلامی شیعه مذهب (احزاب مزدور رژیم ایران) بخاطر تامین منافع شان و دستیابی به پول و اسلحه بطرف رژیم کابل نزدیک شده و در مسیر مصالحه و سازش با آن قرار گرفتند .

از جانب دیگر رژیم کابل بمثابه يك رژیم نومستعمراتي و بازمانده تجاوز سوسیال امپریالیزم شوروی بر کشور نیز به هیچوجه نتوانست از ثبات و استقرار قابل اطمینانی برخوردار گردد . با وجودیکه مشی مصالحه ملی رژیم نتوانست تا حدودی پایه های فیودالی اشرا مستحکم کرده و بر این مینا پایه های اجتماعی ارتجاعي اشرا گسترش داد ، اما از طرف دیگر از هم گسیختگی درونی و تزلزل پایه های اصلی رژیم را روز بروز بیشتر کرد . پیشرفت روند سازش و مصالحه با نیمه فیودالیزم و بورژوازی کمپرادور غربی از طریق امتیازدهی های روز افزون سیاسی و اقتصادی رژیم کابل بطرف دیگر حاصل گردید . این امر بهمان میزانی که منافع بورژوازی کمپرادور بوروکرات و وابسته به سوسیال امپریالیزم شوروی را محدود ساخت تشنج و شاریدگی بیشتری در میان پایه های اصلی رژیم (حزب مزدور و سازمان های رویونیست متحدش) بوجود آورد و رژیم را بیشتر از پیش از درون متزلزل ساخت .

بحران ایدئولوژیک - سیاسی ایکه در سالهای اخیر تمامی سوسیال امپریالیست ها و رویونیست ها را در سطح جهانی فراگرفته است باز تاب عمیق و گسترده ای در میان نیروهای رویونیستی سراسر جهان داشته و بحران ایدئولوژیک - سیاسی داخلی آنها را بشدت دامن میزند . در واقع بر پایه همین بحران ایدئولوژیک - سیاسی بود که دسته های از درون رژیم بر مبنای سازشهای

مستقل از رهبري دولت مزدور با نيروهاي وابسته به امپرياليزم غرب طرح کودتاهای مشترك ناکام با آنها ريختند .

درچنين حالي توده هاي مردم کما اينکه بمثابه گوشت دم توپ منافع مرتجعين رنگارنگ قرباني شدند ويادر مسير سازش و مصالحه ميان آنها مورد معامله و خريد و فروش قرار گرفتند، روز بروز بيشتري از پيش نسبت به اوضاع جاري کشور سردرگم و سرخورده شده وبدون دورنماي روشن ازآينده درمسير دوري گزیدن ازنيروهاي ارتجاعي وابسته به غرب و رژيم کابل قرار گرفتند . درچنين وضعيتي به علت عدم موجوديت حزب کمونيست انقلابي وعوامل ديگري ، کارچنداني از دست نيروهاي کمونيست ، دموکرات و ملي ساخته نشد و سردرگمي سياسي موجود درجامعه همچنان بحال خود باقي ماند .

اوضاع عمومي سياسي فعلي افغانستان

چنانچه ملاحظه گرديد مقاومت خونين وحماسي يك دهه عليه ارتش مهاجم سوسيال امپرياليستي شوروي اگر از يکجانب توانست در پهلوي ساير علل وعوامل ، قواي متجاوز را بخروج از افغانستان مجبور سازد ،ولي ازجانب ديگر قادرنشد منافع اساسي توده هاي مردم مارا تايمين نموده آنها را ازچنگ سوسيال امپرياليزم - امپرياليزم ، نيمه فيوداليزم وبورژوازي کمپرادور رهايي بخشد . درافغانستان نومستعمره - نيمه فيودالي فعلي که نيروهاي ارتجاعي گوناگون وابسته به امپرياليزم وسوسيال امپرياليزم بخش هاي مختلف آن چنگ انداخته وعملا اين کشوررا به پارچه هاي مختلف تجزيه کرده اند ودرحدود يك سوم مجموع نفوس آن بعنوان پناهنده درکشور هاي ديگر يا درواقع تحت سلطه دولت هاي ارتجاعي و امپرياليستي خارجي مختلف بسر مي برد، وضعيت بسيار بغرنج ، پيچيده و درعين حال سيال ومتحول است .

اززمان به امضاء رسيدن موافقتنامه ژنو وبدنبال آن خروج قواي سوسيال امپرياليزم از کشور تا حال همچنانکه جريان تباني و سازش ميان امپرياليست ها و سوسيال امپرياليزم شوروي در سطح بين المللي بيشتري از پيش برجسته تر گرديده ، تلاش آنها غرض تحقق سازش و مصالحه درافغانستان نيز بصورت روز افزوني تشديد يافته است . به يقين دستيابي به اين امر براي سوسيال امپرياليزم، امپرياليزم و مزدوران شان در افغانستان آسان نخواهد بود . درينجا تضاد هاي متعددي چنان باهم گره خورده و اوضاع پيچيده اي را بوجود آورده اند که حل آنها جهت مصالحه و سازش براي سوسيال امپرياليزم و امپرياليزم به سختي ممکن خواهد بود . اما عليرغم اين واقعيت بايد پذيرفت که جريان سازش و مصالحه ميان آنها سير رو برشد دارد ولو اينکه باکندي و بطاقت توام مي باشد . در واقع بايد پذيرفت که بنا به وضعيت خاص افغانستان تحقق سازش و مصالحه امپرياليستي - ارتجاعي درينجا ، آگاهانه بمثابه يك جريان دراز مدت مد نظر گرفته شده است .

درشرائط فعلي تباني و سازش ميان امپرياليست هاي غربي و سوسيال امپرياليزم شوروي خيلي بر جسته بنظر مي رسد . حوادث اروپاي شرقي ، فروريختن ديوار برلين ، و حدت مجدد آلمان ، موافقه روي الغاي رسميت پيمان نظامي وارسا و جنگ خليج نمونه هاي بسيار روشن اين تباني و سازش را به نمايش گذاشته است . دررابطه با اوضاع افغانستان دو طرف متذکره روي حل وفصل صلح آميز قضيه به موافقه رسيده اند و درنتيجه امکان تحقق تباني و سازش امپرياليستي- ارتجاعي بصورت کامل بيشتري از پيش تقويت گرديده است . ولي ازآنجاايکه تضاد ميان نيروهاي مختلف امپرياليستي و سوسيال امپرياليستي بمثابه يك تضاد اصلي جهاني عملکرد ها و نتايج معين و مشخص خود را دارند مناسيات ميان آنها درمجموع مخلوطي از تباني وتقابل مي باشد ، منجمله در افغانستان .

در حال حاضر نیروهای جنگ طلب در درون رژیم مزدورکابل شدیداً ضعیف بنظر می‌رسند. مخالفین " پروستریکا " و " مشی مصالحه ملی " از درون حزب حاکم وسیعاً تصفیه شده و حاکمیت نجیب بر رژیم مزدور بلا منازع بنظر می‌رسد. اما در میان نیروهای وابسته به امپریالیست های غربی گرچه جنگ طلبان تا حدود زیادی نسبت به گذشته ضعیف بنظر می‌رسند، اما تا هنوز هم از قدرت زیاد برخوردارند، بخصوص که شفقت و ارفاق حلقهات معینی از ارتجاع منطقه و امپریالیست های غربی هم چنان شامل حال شان می‌باشد.

رژیم مزدورکابل در رابطه با " مشی مصالحه ملی " اش بخصوص پس از تبدیل شدن " حزب دموکراتیک خلق " به " حزب وطن " توانسته است " پیشرفت " زیادی نماید، آنچنانکه غرض تحقق کامل این مشی یکسره فاتحه " انقلاب ثور " را خوانده و " راه رشد غیر سرمایه داری " را کاملاً باطل اعلام نموده است.

از جانب دیگر هواداران شاه سابق، احزاب اسلامی سه گانه، بخشی از احزاب اخوانی، احزاب اسلامی وابسته به جمهوری اسلامی ایران و تعداد زیادی از فرماندهان نظامی داخل کشور نیروهای اند که طرحات، راه حل پیشنهادی و عملکرد های شان با مسیر مصالحه و سازش به اصطلاح راه حل سیاسی قضیه افغانستان منطبق است. این نیروها با رژیم مزدورکابل و همچنان سوسیال امپریالیزم به درجات مختلفی مصروف سازش و زد و بند بوده و بعضاً آشکارا در پهلوئی رژیم قرار گرفته اند. در چنین حالتی حتی فعالیت های نظامی احزاب اخوانی جنگ طلب نیز در اساس نه بمنظور سرنگونی قهری رژیم کابل، بلکه بخاطر کسب امتیازات بیشتر بر سر میز مذاکرات به پیش برده می‌شود.

درین میان نقش خائنانه و وطنفروشانه بخشی از نیروهای سابقاً " چپ " را نیز نباید به فراموشی سپرد. نیروهای ازین ها از قبیل " حزب عدالت دهقانان " آشکارا در پهلوئی نجیب مزدور ایستاده و بمتابه بخشی از رژیم مزدور کابل در راه تحقق " مشی مصالحه ملی " به تپ و تلاش مشغول اند. اما بخش دیگری از آنها که تا حال جرئت برآمد آشکارا ندارند خیانت ها و وطنفروشی های شانرا با استفاده از راه های توطئه آمیزی از قبیل مبارزه در راه تحقق دموکراسی پارلمانی و صلح در افغانستان پیش می‌برند که مناسبترین بستر برای دستیابی به آنها همانا " مشی مصالحه ملی " رژیم مزدور کابل می‌باشد.

جریان فاصله گرفتن توده های مردم از نیروهای ارتجاعی اسلامی همچنان ادامه دارد و با توجه به بحرانی شدن جدی اوضاع پشتوانه امپریالیستی و ارتجاعی این نیروها در رابطه با اوضاع خلیج و شرکت مستقیم بعضی ازین نیروها در جنگ خلیج، بیشتر از پیش تشدید خواهد شد. رژیم مزدور کابل که از یکجانب نتوانسته است و نمیتواند از ثبات و استقرار مطمئنی برخوردار باشد و همچون گذشته فاقد پایه توده ای وسیع و غیر محبوب است و از جانب دیگر پشتگاه سوسیال امپریالیستی اش به نحو فوق العاده ای بحران زده است، کما اینکه از جریان متذکره به علت غیر فعال شدن روز افزون جبهات جنگی مخالفین تاحدود معینی سود می‌برد؛ قادر به جذب فعالانه توده های مردم نیست.

وضع طبقات و مواضع طبقاتی نیروهای سیاسی افغانستان

مطالعه اوضاع طبقات مختلف جامعه و مواضع نیروهای سیاسی نماینده این طبقات حلقه کلیدی شناخت از وضعیت اقتصادی - اجتماعی و سیاسی کشور بوده و بر مبنای موقف نیروهای سیاسی مختلف، شناخت از دوستان انقلاب را برای ما میسر می‌سازد.

طبقاتی که در جامعه نیمه مستعمره - نیمه فیودالی افغانستان موجود اند عبارت اند از:

طبقه فیودال ، طبقه بورژوازی کمپرادور ، طبقه بورژوازی ملی ، طبقه خرده بورژوازی ، طبقه دهقان ، طبقه کارگر و علاوتاً ارادل و اوباش بمتابه قشر انفعالی جامعه .

1 - **طبقه فیودال** : طبقه فیودال ، طبقه ایست که درچوکات نظام استثمار فیودالی دهقانان رامورد استثمار قرار می دهد . از آنجائیکه این طبقه حامل و عامل عقبمانده ترین و ارتجاعي ترین مناسبات تولیدی در افغانستان می باشد، مانع پیشرفت اقتصادی ، سیاسی و فرهنگی جامعه بوده و هیچگونه نقش مترقی و پیشرونده بازی نمی نماید . طبقه فیودال یکی از پایه های اصلی اجتماعی سلطه امپریالیستی و سوسیال امپریالیستی می باشد و بستر اصلی برای رشد و تقویت بورژوازی کمپرادور بشمار می رود .

طبقه فیودال براساس مناسبات نیمه فیودالی مسلط برجامعه به استثمار دهقانان می پردازد . مناسبات نیمه فیودالی آن مناسباتی است که اساس تولید خود کفایتی دوران کهن در آن ویران شده اما اساس نظام استثمار فیودالی یعنی استثمار دهاقین بدست فیودال ها بحال خود باقی مانده است . درحال حاضر طبقه فیودال افغانستان به سه بخش تقسیم شده است . يك بخش در اتحاد با بورژوازی کمپرادور غربی به امپریالیزم غرب وابسته است ، بخش دیگر دراتحاد با بورژوازی کمپرادور بوروکرات به سوسیال امپریالیزم شوروی وابسته است و بخش سومی که درحالت نوسان بین دوبخش متذکره قرار دارد .

نمایندگان سیاسی بخش اول شامل هفت تنظیم مقیم درپشاورونیروهایی وفاداربه آنها در میان جبهات نظامی داخل کشورومهاجرین بوده و پیوند محکمی با امپریالیزم غرب بخصوص امپریالیزم آمریکا دارند وهمچنان از اتحاد نزدیکی باخوان بین المللی ، ارتجاع عرب وارتجاع پاکستان برخوردارند . تضاد های مهمی که میان این نیروها حتی تاسرحد برخورداردهای خونین دامنه دار وجود دارد هم شامل تضاد میان اخوانی ها و غیر اخوانی ها است وهم شامل تضاد میان جناح های مختلف اخوان این تضاد ها مانع از آن است که آنها بتوانند اتحاد محکمی میان برقرار سازند .

نمایندگان سیاسی بخش دوم شامل تمامی نیروهای وافرادمی است که دراتحاد بابورژوازی کمپرادور بوروکرات وابسته به سوسیال امپریالیزم شوروی قرار داشته و بخشی از ساختار سیاسی و نظامی دولت مزدور را تشکیل می دهند . جرگه های قبائلی و شوراهای ملیتی ساخته دست رژیم مزدور ، حزب اسلامی مردم افغانستان وجبهات فیودالی تسلیم شده به دولت شامل این نیروهای است . وابستگی این بخش از نیروهای فیودالی به بورژوازی کمپرادور- بوروکرات و سوسیال امپریالیزم شوروی فوق العاده شدید بوده وبمتابه تکیه گاهی برای کشاندن دو بخش دیگر بطرف رژیم تکامل می نماید .

نیروهای سیاسی ایکه درحال حاضر نمایندگان سیاسی بخش نوسانی نیروهای فیودالی را تشکیل می دهند عبارت اند از :

1 - تقریباً تمامی سازمان ها و احزاب اسلامی وابسته به جمهوری اسلامی ایران . از آنجائیکه رژیم جمهوری اسلامی ایران دروابستگی به سوسیال امپریالیزم شوروی وامپریالیزم غرب درحال نوسان بوده گاهی به یکطرف وزمانی بطرف دیگر میلان پیدا می نماید نیروهای مزدور آن درافغانستان نیز درحال نوسان میان سوسیال امپریالیزم شوروی ورژیم مزدورکابل از یکطرف وامپریالیست های غربی وعمال افغانی آنها از طرف دیگر قرار دارند .

پس ازخروج قوای شوروی از افغانستان وبهبودی نسبی مناسبات میان رژیم ایران ودولت " شوروی " نیروهای وابسته به جمهوری اسلامی ایران بسرعت بطرف رژیم پوشالی کابل نزدیک شده ودر رابطه پروتوکولی وآتش بس با آن قرار گرفتند که درنتیجه دریافت کمک های پولی، جنسی وتسلیماتی رژیم توسط این نیروها آغاز گردید . ازجانب دیگر ارتباط این نیروها با

احزاب هفتگانه مقیم پشاور و همچنان ارتباطات مستقیم شان با محافلی از امپریالیست های غربی ادامه دارد . گرچه تاهنوز سخنگویان این سازمان ها و احزاب در خارج از کشور در ضدیت و دشمنی با رژیم سخن پراگنی می نمایند ، اما میزان کمک های که جبهات مربوط به آنها در داخل افغانستان از رژیم کابل دریافت مینمایند ، بوضوح از میزان کمک های ارسالی از پشاور و حتی ایران بیشتر می باشد . رژیم کابل وحدت میان نیروهای متذکره را که در نزدیکی با خودش قرار داشته باشد به شدت تشویق می نماید . به همین جهت تشکیل حزب وحدت اسلامی با استقبال گرم دولت پوشالی مواجه شد .

تشکیل حزب وحدت اسلامی باعث وحدت تام و تمام سازمانها و احزاب متذکره نگردیده است . بخش های معینی از سازمان های نه گانه در مخالفت شدید با حزب وحدت باقی مانده اند و در نتیجه نفاق و تفرقه میان این بخش از نیروهای فیودالی همچنان ادامه یافته است .

2 - نیروهای نظامی ایکه در گذشته متعلق به احزاب هفتگانه پشاور بوده و تاحال نیز رابطه شانرا با این احزاب حفظ کرده اند، امامیان آنها و رژیم مزدور کابل حالت نه جنگ نه صلح برقرار است . بخشی از این نیروها رسماً با رژیم مزدور پروتوکول های آتش بس امضاء نموده و کم و بیش کمکهای نظامی و غیر نظامی نیز از دولت پوشالی دریافت مینمایند . در حالیکه بخش دیگر بدون امضای پروتوکول و دریافت کمک های نظامی و غیر نظامی عملدر حالت آتش بس با نیروهای نظامی رژیم کابل قرار گرفته اند .

3 - برخی از جبهات اسلامی که شکل قومی داشته و به احزاب اسلامی مقیم پشاور و پاتهران وابسته نمی باشند - مثل جبهه نورستان - یا بصورت رسمی و مطابق به پروتوکول های آتش بس و یاصرفاً در عمل تاحدودی به دولت پوشالی نزدیک شده و بعضی از آنها کمک های معینی از رژیم کابل دریافت می دارند .

چگونگی مناسبات میان بخش های مختلف نیروهای فیودالی در نهایت تابع وضعیت و چگونگی مناسبات میان امپریالیست های غربی و وابستگان شان در منطقه از یکجانب و رژیم مزدور کابل و سوسیال امپریالیزم شوروی از جانب دیگر می باشد . در حال حاضر امپریالیزم غرب و نیروهای فیودالی وابسته به آن تلاش دارند تا نیروهای فیودالی وابسته به رژیم کابل را به سوی خود جلب نموده و در حکومت ائتلافی دارای قاعده وسیع مورد نظرشان جایی برای آنها به عنوان عناصر مسلمان حکومت کابل ، تقدیم نمایند ، و نیز سعی می نمایند از نزدیکی بیشتر نیروهای فیودالی در حال نوسان بطرف رژیم کابل ممانعت بعمل آورده و حتی الامکان روابط شانرا مجدداً با خود مستحکم سازند . اما از طرف دیگر سوسیال امپریالیزم شوروی و رژیم کابل تلاش می نمایند تا تمامی نیروهای فیودالی را در چوکات مشی مصالحه ملی و بر مبنای سازش کلی و عمومی سوسیال امپریالیزم ، امپریالیزم و مرتجعین در قدرت شریک نمایند . رژیم مزدور کابل مطابق به خط " پروستریکا " نه تنها از طریق تعدیل " قانون اساسی " دولت به نفع نیمه فیودالیزم بلکه از طریق تبدیل " حزب دموکراتیک خلق " به " حزب وطن " که در قبال فیودال ها بر مبنای همزیستی طویل المدت حرکت می نماید ، در واقعیت امر برنامه اصلاحات ارضی را یکسره کنار گذاشته و زمینه قانونی و اساسی مناسبات برای مصالحه و سازش عمومی امپریالیستی - ارتجاعی را بوجود آورده است .

2 - **بورژوازی کمپرادور** : بورژوازی کمپرادور اهرم اصلی نفوذ سوسیال امپریالیزم شوروی و امپریالیزم غرب در کشور می باشد که در دوبرخش تحت کنترل و اداره آنها قرار دارد .
الف - بورژوازی کمپرادور روسی : از همان آوانیکه افغانستان برای اولین بار از قرضه یکصد میلیون دالری روسها در زمان خروشچف " بهره مند " شد ، بورژوازی کمپرادور روسی

در کشور شکل گرفت و با گسترش بیشتر در سالهای بعد بصورت قطعی نسبت به بورژوازی کمپرادور غربی از اهمیت و گستردگی بیشتری برخوردار شد. بورژوازی کمپرادور روسی تا زمان اعلام " مشی مصالحه ملی " از جانب رژیم مزدور منحصرأ شکل بوروکراتیک داشته است. اما پس از آن به تبعیت از پروستریکای گرباچف بر بخش خصوصی نیز یورش برد که در نتیجه آن در طی چند سال گذشته بورژوازی کمپرادور روسی در بخش خصوصی نیز در حال شکل گیری بوده است.

نمایندگان سیاسی بورژوازی کمپرادور روسی عبارت اند از:

1 - " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " دیروزه و " حزب وطن " امروزه که حکومت کابل را در دست دارد، نماینده اصلی بورژوازی کمپرادور روسی بشمار می رود و در عین حال پرچمدار سازش و مصالحه امپریالیستی - ارتجاعی در کشور محسوب می گردد.

2 - دسته ها و گروه های سنتریست - رویزیونیست وابسته به " شوروی " مثل " سازا "، " گروه کار " و " حزب عدالت دهقانان " نیز در پهلوی " حزب وطن " نمایندگان سیاسی بورژوازی کمپرادور روسی بحساب می آیند.

ب - بورژوازی کمپرادور غربی - با وجودیکه بورژوازی کمپرادور غربی نسبت به بورژوازی کمپرادور روسی از موجودیت و سابقه درازتری در افغانستان برخوردار است اما تا حال نتوانسته است رشد و گسترش چندانی داشته باشد.

در دوره سلطه تقریباً یک قرن استعمار انگلیس بر کشور، انگلیسها به علت مقاومت های خونینی که درینجا با آنها مواجه شدند و به علت مشکلات و موانع طبیعی و جغرافیائی نتوانستند و نخواهند که جهت پرورش بورژوازی خدمتگار شان در افغانستان اقدام نمایند. لذا به ناچار و دریک توافق کلی با روسیه تزاری افغانستان را بعنوان یک دولت حائل (SUFFER STATE) تحت سلطه شان میان هند بریتانوی و تصرفات روسیه تزاری در آسیای میانه مد نظر قرار دادند. تجارت محدودی که درین دوره میان افغانستان و هند برتانیوی وجود داشت نتوانست بورژوازی تجاری کمپرادور انگلیسی را به آن صورتیکه بعنوان یک قشر در سطح جامعه قابل رویت باشد بوجود آورد. با آغاز دوره امانی قراردادهای تجاری با بعضی از کشورهای اروپائی منجمله انگلیس به امضاء رسید. اما از آنجائیکه استعمار انگلیس بمثابه قدرت اصلی امپریالیستی در منطقه که برهند مسلط بود و ایران را تا حدود زیادی تحت نفوذ داشت، بهمان سیاست قبلی اش (سیاست دولت حائل) در مورد افغانستان و این بار در رابطه با شوروی سوسیالیستی ادامه داد، بورژوازی کمپرادور غربی - که در آن موقع در اساس فقط می توانست بورژوازی کمپرادور انگلیسی باشد - نتوانست رشد قابل ملاحظه و قابل چشم دیدی داشته باشد.

پس از جنگ جهانی دوم جای امپریالیزم انگلیس را امپریالیزم آمریکا در منطقه گرفت و پیمان سینتو را به اشتراک ترکیه، عراق، ایران و پاکستان در مقابل شوروی بوجود آورد. دولت افغانستان بخاطر تیرگی مناسبات با پاکستان بر سر مسئله پشتونستان نتوانست در پیمان سینتو شامل گردد. بدین جهت امپریالیزم آمریکا بر اساس همان سیاست قبلی انگلیسی (منطقه حائل) در مورد دولت افغانستان به بی التقاطی حسابگرانه ای مبادرت ورزیده و سرمایه های اندکی به کشور سرازیر نمود.

امپریالیست های آمریکایی و سایر امپریالیست های غربی در طول تقریباً دودهه صدارت داود خان و " دموکراسی تاجدار " ظاهر خان افغانستان را منطقه تحت نفوذ شوروی ها و لی همچنان بمثابه یک منطقه حائل مد نظر داشتند. و بدین جهت کمتر به سرمایه گذاری درین کشور پرداختند.

کودتای 26 سرطان نقش سنتی مورد قبول امپریالیست ها درباره افغانستان را تا حدودی مورد ضربت قرار داد. اما کودتای هفت ثور و بخصوص تجاوز قوای شوروی " بیطرفی سنتی "

افغانستان را بنفع سوسیال امپریالیست ها کاملا از میان برد و بورژوازی کمپرادور غربی را شدیداً مورد ضربت قرار داد .

پس از خروج قوای شوروی از افغانستان علی‌رغم تقاضای مکرر و درخواست های ملت‌مسانه رژیم مزدور کابل مبنی بر سرمایه گذاری غرب و جاپان در کشور تا حال چنین سرمایه گذاری هایی آغاز نگردیده است .

علیرغم تمامی مسایل فوق الذکر سرمایه کمپرادور غربی و جاپان فعلاً بشکل قرضه های دولتی گذشته و سرمایه های تجاری دلال در افغانستان وجود دارد . همچنان نوع خاصی از بورژوازی کمپرادور ، ازدرون مناسبات کمکی تسلیحاتی ، پولی و " خیریه " امپریالیست های غربی و جاپان به نیرو های وابسته افغانی شان ، در داخل و خارج کشور شکل گرفته است .

بورژوازی کمپرادور غربی بخاطر ضعف و ناتوانی ذاتی از داشتن نماینده یا نماینده گان سیاسی مستقل بشکل سازمان ها و احزاب مستقل محروم است . حاملین گرایشات سیاسی نماینده بورژوازی کمپرادور غربی که در میان بخش های احزاب و نیروهای وابسته بغرب موجوداند، تاحال نتوانسته اند از استقلال عمل برخوردارباشند . آنها در واقع در زیر سایه رهبری های فیودالی حرکت می نمایند.

بورژوازی کمپرادور که نقش اصلی را در اعمال استعمار نوین بر کشور بعهده دارد ، نقش مخرب دوگانه ای علیه رشد نیروهای مولده بازی می نماید . از یک جانب در اتحاد با نیمه فیودالیزم جلو رشد نیروهای مولده را می گیرد و از جانب دیگر رشد معوج و غیر مستقل آنها را باعث می گردد در هر حال بورژوازی کمپرادور یکی از دشمنان اساسی و قسم خورده انقلاب بشمار می رود .

3- بورژوازی ملی : بورژوازی ملی (بورژوازی متوسط) طبقه ایست که نماینده مناسبات سرمایه داری خود جامعه افغانستان می باشد. این طبقه در تحت اختناق دوجانبه نیمه فیودالیزم و بورژوازی کمپرادور تا حال نتوانسته است رشد چندانی داشته و نقش مؤثری در جریان تولید بازی نماید .

بورژوازی ملی ضرورت مبارزه علیه نیمه فیودالیزم ، بورژوازی کمپرادور ، سوسیال امپریالیزم و امپریالیزم را درک نموده از دید منافع خود در انقلاب شرکت مینماید ؛ اما از آنجایی که بند های ارتباطی فراوانی با نیمه فیودالیزم و بورژوازی کمپرادور دارد ، از لحاظ سیاسی در موقعیت بینابینی قرار داشته و در امر انقلاب ناپیگیر می باشد .

نمایندگان سیاسی بورژوازی ملی در افغانستان بعلمت چند ملیتی بودن کشور اکثراً شکل گروه های سیاسی ملیت های خاص تبارز یافته اند ؛ مثل حزب سوسیال دموکرات افغانستان (افغان ملت) ، سازمان مجاهدین مستضعفین افغانستان و دسته ها و افراد دیگری که بصورت نیمه مستقل و با ترکیب هویت ملی خاص در درون جبهات ضد دولتی و یا در میان مهاجرین بفعالیّت مصروف اند. علاوه بر گرایشات بورژوازی ملی ، چه در شکل شوونیزم عظمت طلبانه ملیت پشتون و چه در شکل ناسیونالیزم ملیت های تحت ستم ، پس از خروج قوای شوروی از کشور ، تبارزات نسبتاً وسیعی در میان مردمان ملیت های مختلف افغانستان پیدا نموده است .

آن بخش از این نیروها که متعلق به ملیت های تحت ستم در کشوراند مواضع شان نسبت به انقلاب مساعد تر از بخشی است که متعلق به ملیت پشتون می باشد ؛ چه بخش اخیر به درجات مختلف شوونیزم ملیت حاکم را – که یکی از آماج های انقلاب دموکراتیک نوین در کشور است ، با خود حمل می نماید .

بعلت رشد ناکافی بورژوازی ملی ملیت های مختلف کشور تمایلات سیاسی بورژوا - ناسیونالیستی متعلق به آنها اکثراً آغشته به سموم فکری فیودالی و حتی دارای نشانه های از مناسبات قبیلوی می باشد .

جناح های چپ این نیروها میتوانند مواضع نسبتاً روشنی در مخالفت علیه نیمه فیودالیزم بورژوازی کمپرادور ، امپریالیزم و سوسیال امپریالیزم داشته باشند و خواهند توانست بدرجات مختلفی در همکاری با کمونیست های انقلابی گام بردارند و در جریان انقلاب دوست و متحد آنها باقی بمانند . اما جناح های راست این نیروها موقعی که در اثر رشد مبارزات پرولتاریا احساس نماید که جریان مبارزه به نفع آنها پیش نمی رود ممکن است در مخالفت علیه انقلاب قرار بگیرند .

4 - **خرده بورژوازی :** - اقشار کثیر العده خرده بورژوازی را بعلت خصایل طبقاتی خاص و قدرت کم شان باید مورد توجه جدی قرار داد . اهل کسبه ، دوکانداران و تاجران خرده پا ، صاحبان منفرد وسایل ترانسپورتی اکثریت معلمین ، استادان و سایر روشنفکران ، مأمورین پائین رتبه و غیره در زمره اقشار مختلف خرده بورژوازی محسوب می گردند .

اقشار فوقانی خرده بورژوازی از لحاظ موقعیت اقتصادی و تمایلات سیاسی به بورژوازی ملی نزدیک است ، در حالیکه اقشار پائینی و میانی آن که از لحاظ کمی گسترده تر است با پرولتاریا قرابت نزدیک دارد .

در شرایطی که مبارزات پرولتاریا دچار ضعف باشد ، مانند شرایط دهه گذشته ، اقشار فوقانی خرده بورژوازی به تبعیت از بورژوازی متوسط بطرف مواضع تسلیم طلبانه درمقابل نیمه فیودالیزم ، بورژوازی کمپرادور ، سوسیال امپریالیزم و امپریالیزم کشانده می شوند و اقشار میانی و تحتانی خرده بورژوازی را نیز کم و بیش با خود همراه می سازند . اما زمانیکه مبارزات انقلابی در حالت شگوفایی و اوجگیری قرار داشته باشد ، مثل اوضاع نیمه دوم دهه چهل ، اقشار تحتانی خرده بورژوازی و همچنان اقشار متوسط آن در مبارزات انقلابی شرکت می جویند . در این حالت اقشار فوقانی خرده بورژوازی نیز چاره ای جز همراهی با امواج مبارزات انقلابی پرولتاریا و اقشار تحتانی و متوسط خرده بورژوازی نداشته و به نسبت معینی درانقلاب شرکت می نمایند .

نیروهای سیاسی خرده بورژوائی در افغانستان اکثراً دارای تمایلات چپی بوده و ادعا های کمونیستی دارند . این نیروها از جانب نیروهای فیودالی - کمپرادوری ، سوسیال امپریالیزم و امپریالیزم نیز عموماً در تحت نام نیروهای کمونیستی مورد سرکوب و تهدید قرار می گیرند . می توان گفت که تمامی سازمان ها و گروه های سیاسی خرده بورژوائی و اتحادیه های روشنفکری متعلق به معیوبین جریان دموکراتیک نوین (جریان شعله جاوید) شامل همین نیروها اند . بخشی از این نیروها از زمان کودتای هفت ثور تا همین اواخر به دنباله روی از نیمه فیودالیزم و بورژوازی کمپرادور غربی دچار بوده و شعار جمهوری اسلامی را بلند کرده بودند . ولی اکنون در تحت تاثیر عوامل داخلی ، منطقوی و جهانی ازین شعار صرفنظر کرده اند که در هر حال تحول مثبتی در میان این نیروها به شمار میرود . اما از جانب دیگر پاسیفیزم خرده بورژوائی دامن گیر آنها شده و با روندسازش و مصالحه سوسیال امپریالیستی - امپریالیستی همنا و هم آواز گردیدند که در نتیجه باز هم وجهی از تسلیم طلبی طبقاتی ملی را با خود حمل می نمایند . اگر شگوفایی مبارزات انقلابی کمونیستی نتواند جلو تسلیم طلبی ملی و طبقاتی این نیروها سد شده و آنها را به طرف انقلاب سوق دهد ، این خطر وجود دارد که آنها به مثابه بخشی از روند مصالحه و سازش سوسیال امپریالیستی - امپریالیستی درکشور کاملاً تثبیت شده و درضدیت آشکار با انقلاب قرار بگیرند . آن بخشی ازاین نیروها که نه تنها با تقابل ، بلکه با تبانی سوسیال امپریالیستی -

امپریالیستی نیز مخالف هستند در حال حاضر نزدیکترین دوستان حزب کمونیست بشمار می روند. هر قدر مبارزات انقلابی کمونیستی بیشتر شگوفا گردد و حزب کمونیست بطرف نیرومندی پیش برود، فعالیت های انقلابی این نیروها بیشتر خواهد شد و چنانچه مبارزات انقلابی کمونیستی و توانمندی حزب کمونیست کیفیت و کمیت مطلوبی را حاصل نماید ممکن است بتوانند نیروهای میانه و راست خرده بورژوایی را نیز بطرف مبارزات انقلابی تشویق نمایند .

5 - دهقانان : - در جامعه نو مستعمره - نیمه فیودال افغانستان که تولید نیمه فیودالی بر آن مسلط است دهقانان طبقه مولد اصلی محسوب می گردند . دهقانان را می توان در مجموع به سه بخش تقسیم نمود : دهقانان مرفه ، دهقانان متوسط و دهقانان فقیر .

دهقانان مرفه به آن دهقانی گفته می شود که علاوه بر فعالیت بر روی زمین های تحت مالکیت شان ، دهقانان دیگری را نیز یا از طریق اجاره بها و یا از طریق بهره مالکانه مورد استثمار قرار می دهند . سطح زندگی این دهقانان بالاترین سطح زندگی میان دهقانان بوده و بلافاصله بعد از سطح زندگی ملاکین قرار دارد. دهقانان مرفه بخش کوچکی از مجموع دهقانان کشور را تشکیل می دهند دهقانان میانه آنهایی اند که به اندازه کفایت فامیل شان زمین در اختیار دارند و معمولاً به استثمار دهقانان دیگر نمی پردازند . تعداد دهقانان میانه حال نسبت به دهقانان مرفه بیشتر بوده و بخش قابل توجهی از دهقانان را تشکیل می دهند .

دهقانان فقیر یا اصلاً زمینی در اختیار ندارند و یا مقدار کمی زمین که حاصلات آن کفایت مصارف سالانه شانرا نمی نماید در اختیار دارند . دهقانان بی زمین یا در روی زمین ملاکین و یا در روی زمین های دهقانان مرفه به فعالیت می پردازند و دهقانان کم زمین نیز بصورت قسمی به چنین فعالیت های مصروف اند . دهقانان فقیر بخش اصلی دهقانان کشور را تشکیل می دهند. تعداد زیادی از دهقانان که بخصوص از زمان آغاز جنگ به این طرف خانه خراب شده یا به خارج از کشور آواره شده اند و یا به حومه های شهر های بزرگ داخل کشور پناه برده اند ، علیرغم اینکه فعلاً بکار و فعالیت در روی زمین نمی پردازند اما کماکان دارای روحیات قوی دهقانی بوده عموماً می توانند در زمره دهقانان محسوب گردند.

دهقانان بعلت موقعیت خاصیکه در تولید دارند و به علت فقر و فرهنگی شدیدی که دامنگیر آن ها بوده و هست تا حال قادر نگردیده اند نیروی سیاسی متعلق بخود شانرا بوجود آورند و لذا عموماً در تحت رهبری طبقات دیگر در مبارزات سیاسی شرکت می نمایند.

موقعیکه رژیم کودتا برنامه اصلاحات ارضی خود را اعلام نمود و به موقع اجرا گذاشت تعداد معینی از دهقانان فقیر ، بخصوص دهقانان بی زمین ، برای مدت کوتاهی بطرفداری از رژیم کشانده شدند و در مناطق معینی از کشور زمین دریافت نمودند ، در حالیکه دهقانان میانه حال در حالت تزلزل و نوسان قرار گرفته و دهقانان مرفه با ترس و واهمه بطرف فیودالها متمایل گردیدند. اما موقعی که ماهیت ضد انقلابی برنامه اصلاحات ارضی رژیم آفتابی شد ، دهقانان فقیر از حمایت رژیم روگردان شدند و نوسان و تزلزل قبلی دهقانان میانه حال بسرعت به تمایل بطرف دهقانان مرفه و در نتیجه بتمایل بطرف فیودال ها مبدل شد . درین حالت موج کشتار و قتل عام دهقانان فقیر بجرم دریافت زمین از رژیم و حمایت از آن ، توسط نیروهای فیودالی براه افتاد . تعدادی ازین دهاقین از بین رفتند، تعدادی در پهلوی رژیم ماندند و به بخشی از نیروهای سرکوبگر آن مبدل شدند ، اما بخش بزرگتر و اصلی آنها بدون اینکه همچنان بتواند منافع طبقاتی خود را در نظر داشته باشد ، در مقابل رژیم قرار گرفت . هر قدر جریان مقاومت علیه سوسیال امپریالیزم شوروی به نفع نیروهای فیودالی کمپرادور غربی پیش رفت ، بخش های مختلف دهقانان نیز بیشتر از پیش تحت رهبری این نیروها قرار گرفتند .

باراصلي جنگ مقاومت ضد سوسيال امپرياليستي در افغانستان به دوش دهقانان بود و اين طبقه در طول اين جنگ بزرگترين صدمات و قرباني ها را متحمل شده اند . اکنون درحاليکه نيروهاي فيودالي استبداد قرون وسطائي را بالاي آنها اعمال مي نمايند ورژيم کابل حتي همان شعارهاي کاذب و نواستعماري قبلي اشرا در مورد اصلاحات ارضي هم کنار گذاشته و مصروف ساخت و باخت علني و آشکارا با فيوداليزم است و کمونيست ها و انقلابيون نيز ضعيف و ناتوان اند ؛ به سردرگمي و بي سرنوشتي سياسي در حال گسترش مبتلا گشته اند .

حالت کرختي و بي حالي دهقانان در وضعيت فعلي در واقع ممد مشي مصالحه ملي رژيم مزدور کابل بوده و باعث مي گردد که جبهات جنگ ضد دولتي روز بروز بيشتر غير فعال شوند درحالت آتش بس با قواي دولتي قرار بگيرند و حتي وارد مراد پروتوکولي با دولت گردند . اما در عين حال اين حالت شامل يك جنبه ديگر نيز هست و آن جريان وسيع و گسترده فاصله گرفتن و دور شدن دهقانان از نيروهاي فيودالي و کمپرادوري مي باشد .

در حال دهقانان با وجوديکه بزرگترين قرباني ها را در جريان جنگ مقاومت متقبل شدند هيچ چيزي بدست نياورده و همچنان تحت حاکميت نظام فيودالي - نيمه استعماري بسر مي برند . در دوران جنگ مقاومت ضد تجاوز موارد بسيار معدودي از تصاحب زمين هاي فيودالان توسط دهاقين در مناطق تحت کنترل مقاومت به وقوع پيوستند که گستره بسيار محدود و محل داشته و به جنبش سرتاسري و حتي به جنبش هاي منطقي وسيع مبدل نگرديدند . البته اين موارد معدود و محدود نيز نه در اثر جنبش هاي خود دهقانان براي دريافت زمين ، بلکه بنا به نقشه ها و برنامه هاي نيروهاي سياسي معيني محلي روي دست گرفته شدند .

اکنون که در شرايط عدم موجوديت قواي متجاوز سوسيال امپرياليستي خواهي نخواهي برخورد ها و کشمکش هاي طبقاتي و ملي داخلي حدت کسب خواهد کرد اين امکان وجود دارد که زمينه هاي مساعدي براي خيزش هاي دهقانان بوجود ياد و پاسيفيزم فعلي آنها بيک حالت مبارزاتي فعال مبدل گردد . حتي در صورت عدم تبارز چنين خيزش هاي تجارب جنگ دوران مقاومت و تجارب بعد از آن ، شناخت دهاقين را در مجموع نسبت به نيروهاي فيودالي و کمپرادوري تا آن حد ارتقاء داده است که بتواند زمينه ساز فعاليت هاي مبارزاتي حزب کمونيست و ساير انقلابيون در ميان آنها باشد .

شعار " زمين از آن کشتگر " که شعار مرکزي انقلاب دموکراتيک نوين و محور اصلي براي ايجاد ارتش توده اي و جبهه متحد ملي ضد فيودالي - ضد امپرياليستي - سوسيال امپرياليستي بر پايه اتحاد طبقه کارگر و طبقه دهقان مي باشد ، شعاري است که بايد در ميان دهقانان مطرح گردد . حزب کمونيست و ساير انقلابيون بايد با در دست داشتن اين شعار ميان دهقانان بروند .

6 - طبقه کارگر : طبقه کارگر افغانستان طبقه اجتماعي جواني است که يك دوره مبارزات اقتصادي - سياسي صنفی را تحت تأثير جنبش هاي سياسي دهه چهل از سرگذشته است . منظور از طبقه کارگر پرولتاريای صنعتي و کارگران غير صنعتي در شهر و بخش کشاورزي مي باشد . صفت مشخصه ايکه در حال حاضر طبقه کارگر افغانستان از آن برخوردار مي باشد اينست که اين طبقه صرفا توسط بورژوازي کمپرادور و بورژوازي ملي در افغانستان مورد استثمار قرار نمي گيرد بلکه در عين حال مورد استثمار بورژوازي کشورهاي ديگر و بخصوص بورژوازي ايران و پاکستان نيز است .

بخش اعظم کارگران مهاجر افغانستان در ايران متمرکز هستند . تعدادي از اين کارگران دائمي بوده تعداد ديگري فصلي هستند . اينها در بخش هاي مختلف صنعتي ، ساختمان ، سنگ بري ، خشت پزي و نيز در بخش هاي زراعت و مالداري مصروف هستند . اين کارگران علاوه از تحمل فشار

استثمار مضاعف بار شوونیزم ایرانی را نیز بردوش دارند و از هرگونه حقوق اجتماعی و صنفی محروم می باشند .

در پاکستان بخش اعظم کارگران استخراج ذغال سنگ بلوچستان که ساحه اصلی استخراج ذغال سنگ در این کشور می باشد ، از کارگران فصلی یا دائمی افغانستان تشکیل گردیده است . بر علاوه تعداد زیادی از مهاجرین افغانستان که در پاکستان مقیم اند ، در کارخانجات شهرهای مختلف این کشور ، مزارع و باغات و کارهای ساختمانی و سرکسازی مصروف فعالیت هستند . این کارگران علیرغم اینکه مانند کارگران مهاجر افغانی در ایران فشار شوونیزم بورژوازی خارجی را چندان حس نمی نمایند ، اما از آنجایی که از هرگونه حقوق اجتماعی - صنفی محروم اند ، به شدت مورد استثمار قرار می گیرند و با تکنیک های بسیار کهنه و قدیمی تولید سروکار دارند ، وضع شان بهتر از کارگران مهاجر افغانستان در ایران نیست .

علاوه ازینها تعدادی از مهاجرین افغانی در کشورهای عربی ، ترکیه ، استرالیا و کشورهای اروپایی و امریکایی بحیث کارگر مصروف کاراند که آنها نیز بخشی از کارگران افغانستان محسوب می گردند . وضع کارگران مهاجر افغانی در ترکیه بعلت کمک های معین دولت ترکیه به آنها نسبت به وضع کارگران داخل و نیز کارگران مهاجر در ایران و پاکستان بهتر است اما به سطح وضع کارگران مهاجر افغانی ، در اروپا ، آمریکا و استرالیا نمی رسد .

آن کارگران مهاجر افغانی که در کشورهای عربی منطقه خلیج مصروف کاراند، در مقایسه با حد متوسط درآمد در افغانستان از درآمد خوبی برخوردارند و می توانند در طی چند سال کار در آن کشور ها پولدار شده و موقع برگشت به خرده بورژوا های مرفه تبدیل شوند .

سطح درآمد کارگران مهاجر افغانی در کشورهای امریکایی ، اروپایی و استرالیا در مقایسه با سطح درآمد در افغانستان بسیار بالا بوده و این کارگران با در نظر داشت سطح زندگی در افغانستان در رفاه و آسایش بسر می برند . اینها با وجودیکه در کشورهای مورد سکونت شان کارگر هستند ، اما در مقایسه با سطح زندگی در افغانستان از زندگی بورژوائی و یا حد اقل از زندگی خرده بورژوائی مرفه برخوردارند . وضعیت این کارگران از وضعیت عینی کارگران مهاجر در ایران و پاکستان و همچنین کارگران محروم داخل کشور فرق داشته و با وضع کارگران مهاجر افغانی در کشورهای عربی منطقه خلیج مشابهت دارد .

کارگرانیکه در مناطق تحت کنترل رژیم پویشالی کابل به فعالیت مصروف اند ، شامل دوبرخ می باشند . بخش کوچکی ازین کارگران که مدافع رژیم بوده و با نهادهای سرکوبگران ارتباط دارند از زندگی نسبتا خوب و امتیازات و اختیارات معینی برخوردارند . اینها که فعالیت کمیته های دفاع از کارخانجات ، مهره های " واد " و عوامل حزب مزدور بر سر اقتدار می باشند در خدمت بورژوازی کمپرادور - بوروکرات روسی قرار داشته ، برای آن خدمت کرده و در دفاع از آن سلاح بر می دارند . اما بخش بزرگتر این کارگران که صرفا بخاطر امرار معاش و بدست آوردن نان بخور و نمیری بکار می پردازند زندگی رقت باری دارند و وضع آنها حتی از وضع کارگران مهاجر افغانی در ایران و پاکستان نیز بدتر است . اینها علاوه بر تحمل فشار بسیار شدید استثمار با خطر اعزام اجباری به جبهات جنگی و جنگیدن ناخواسته به نفع رژیم مزدور نیز مواجه بوده و امنیت جانی ندارند .

کارگران زن بخش قابل توجهی از کارگران شهر های تحت کنترل رژیم کابل را تشکیل می دهند . این کارگران که اکثرا به علت کشته شدن نان آور خانواده هایشان در جنگ و یا فرار آنها بخارج از کشور مجبور شده اند دست به کارگری بزنند شدیداً مورد استثمار قرار دارند و از رژیم راضی نیستند ، اما با نیروهای ارتجاعی اسلامی عموماً بشدت مخالف بوده و از آنها نفرت دارند .

در کارخانجات صنایع سبک و همچنین بخش های ساختمانی در شهر های تحت کنترل دولت استثمار نیروی کار اطفال نیز رواج دارد و چون اطفالیکه بکار گمارده می شوند از فامیل های بی سرپرست فقیر انداستمار شدید بالای شان اعمال می گردد .

کارگران وسایل ترانسپورتی که بخش مهمی از طبقه کارگر کشور را تشکیل می دهند و در سراسر افغانستان حضور داشته و فعالیت مهم حمل و نقل را به پیش می برند ، باید مورد توجه ویژه قرار بگیرند . تعداد این کارگران که ارتباط ترانسپورتی شهر ها و دهات و ارتباط ترانسپورتی میان مناطق مختلف کشور را تامین می نمایند قابل توجه بوده و نقشی را که برعهده دارند نیز از اهمیت برخوردار است . تعدادی از این کارگران توسط دولت کابل استخدام گردیده و برای " واد " کار می نمایند . اما بخش بزرگتر آنها با دولت مخالف بوده از نیروی فیودالی وابسته به غرب نیز حمایت می نمایند . عیب بزرگ این کارگران آن است که تعداد زیادی از ایشان دارای عادات لومپانه بوده و به مفساد اخلاقی دچار می باشند .

در زمان آغاز جنگ علیه رژیم مزدور کابل و در طول دوران جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیزم در حالیکه بر میزان کارگران داخل کشور افزایش بعمل نیامد و حتی از تعداد آنها کاسته شد . بر تعداد کارگران مهاجر افغانی در کشورهای خارج روز بروز افزایش بعمل آمد . تناسب میان تعداد کارگران داخل کشور و کارگران مهاجر پس از خروج قوای شوروی از افغانستان به علت فروکش نمودن نسبی جنگ و تضعیف فوق العاده جریان مهاجرت بخارج تغییرات اندکی حاصل نموده است . ولی بهرحال میتوان گفت که در حال حاضر اگر تعداد کارگران مهاجر بیشتر از تعداد کارگران داخل کشور نباشد ، کمتر از آنها و یا خیلی کمتر از آنها نمی باشد .

طبقه کارگر افغانستان تا حال از داشتن حزب مستقل سیاسی محروم بوده است . سازمان جوانان مترقی که بنیانگذار جنبش کمونیستی - مائونیستی کشور محسوب می گردید ، موفق به تشکیل حزب کمونیست افغانستان نگردید . سازمان ها و گروه های خرده بورژوائی ایکه در طول سالهای حاکمیت جمهورییت داود خانی و در طول دوران جنگ مقاومت ادعاهای کمونیستی و نمایندگی از پرولتاریا را داشتند و حتی تا حال دارند با مواضع ، برنامه ها و مشی های اپورتونیستی ، اکونومیستی ، رویزیونیستی سه جهانی ، رویزیونیستی خوجه ای و سنتریستی نمی توانستند و هرگز نه خواهند توانست درفش مستقل پرولتاریا را در سنگرهای نبرد مبارزات ملی و طبقاتی کشور بر افرازند . این نیروها بخصوص در دوران جنگ مقاومت و بعد از آن به انحاء و انواع مختلف دنباله روی از بورژوازی کمپرادور و نیمه فیودالیزم وابسته به غرب را پیشه کرده و در عین حال در مقاطع معینی از در تسلیم طلبی و سازش با سوسیال امپریالیزم شوروی و رژیم مزدور نیز درآمده اند ، چنانچه بخشی از آنها در واقع بطرف دفاع از مشی مصالحه ملی رژیم و روند تباری امپریالیستی - ارتجاعی متمایل شده اند . بدین طریق آنها توانستند برای مدت طولانی در راه تشکیل حزب کمونیست افغانستان موانع جدی بوجود آورند .

از آنجایی که حزب کمونیست ، حزب پیشآهنگ و نماینده سیاسی طبقه کارگر در کشور محور اصلی در تامین رهبری پرولتاری بر مبارزات ضد امپریالیستی و ضد فیودالی خلقهای ما محسوب می گردد عدم موجودیت آن تا حال نقیصه بزرگی بود که در میدان مبارزات طبقاتی و ملی افغانستان به نحود روشنی مشهود بوده است .

اکنون که مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی مارکسیستی - لنینیستی - مائونیستی ای که طی چند سال گذشته بمنظور ایجاد حزب کمونیست افغانستان به پیش برده شد ، سرانجام منجر به تشکیل این حزب گردید ، مرحله جدیدی از مبارزات انقلابی پرولتاریا و خلقهای کشور آغاز می گردد ، مرحله ایکه طبقه کارگر با درفش مستقل و شعار های ویژه خود در میدان مبارزات انقلابی

طبقاتي وملي به پيکار مي پردازد و تلاش مي نمايد رهبري انقلابي پرولتاريا بر اين مبارزات را تامين نمايد .

7 - اوباشان و ارادل : گرچه پيدايش اين قشر انفعالي جامعه ما با موجوديت و تسلط مناسبات ارتجاعي نيمه مستعمره - نيمه فيودالي ويا مناسبات مستعمراتي - نيمه فيودالي پيوند نا گسستني دارد ، ولي گسترش بيحد آن و تبديل شدنش به نيروي سرکوبگري در خدمت ارتجاع ناشي از اعمال سياست هاي ارتجاعي و ضد مردمی سوسيال امپرياليستي - امپرياليستي و مزدوران افغاني شان در طول دوران جنگ مقاومت و بعد از آن مي باشد .

قشر ارادل و اوباش نه تنها در شهر هاي تحت کنترل دولت کابل ، بلکه در مناطق تحت کنترل احزاب اسلامي نيز موجود بوده عملا زمينه ساز گسترش هرچه بيشتتر فحشاء و اعتياد به مواد مخدره مي باشد. افراد اين قشر با دزدي و چپاول و براه انداختن جنگ هاي متعدد بمنظور سرکوبي حريفان خود ، گاهي در صف دولت مزدور کابل قرار مي گيرند و گاهي در صف اين ويا آن نيروي ارتجاعي اسلامي . در حال حاضر هم دولت مزدور کابل و هم احزاب ارتجاعي اسلامي بالاي اين قشر تكيه مي نمايند . چنانچه تعداد زيادي از جواسيس و تروريست هاي آنها را افراد منسوب به همين قشر تشکيل مي دهند . خلاصه اين قشر انفعالي به بخشي از نيروهاي سرکوبگر مردمان ما و دشمن انقلاب تبديل شده و پادو بورژوازي نيمه فيوداليزم ، سوسيال امپرياليزم و امپرياليزم تلقي مي گردد .

درمورد ستم ملي و مليت هاي ساکن افغانستان

افغانستان کشوريست که مليت ها و اقليت هاي ملي گوناگوني در آن زندگي مي نمايند . اين مليت ها و اقليت هاي ملي که از لحاظ ورود شان به مناسبات نيمه فيودالي - نيمه مستعمراتي و زندگي در يك کشور واحد براي مدت طولاني ، داراي وجوه مشترکي هستند ، از لحاظ اقتصادي ، سياسي ، فرهنگي و اجتماعي ميان خود تفاوت هاي معيني نيز دارند .

مليت هاي پشتون ، تاجيك ، هزاره ، ازبک ، ترکمن ، بلوچ و نورستاني آن مليت هاي ساکن در افغانستان شمرده مي شوند که بمتابه مليت هاي مختلف مشخص شده اند و افراد منسوب به آنها بر هويت ملي شان آگاه بوده و در اظهار آن صريح و روشن هستند . اقوام مختلف ايماق که در جوار مليت هاي هزاره ، پشتون ، تاجيك و ازبک و همچنان بصورت پراکنده در نقاط مختلف سمت شمال زندگي دارند ، مجموعا مليت در حال تشکيل ايماق را تشکيل مي دهند . پشه اي ها که در جوار پشتونها و نورستاني ها زندگي دارند ، به احتمال زياد درآينده در درون مليت نورستاني جاي خواهند گرفت .

اقليت هاي ملي عرب ، مغول ، قزلباش ، قونقورات ، لقي ، قزاق ، قرغز ، دروازي ، شغنائي وغيره با وجوديکه بصورت پراکنده درميان مليت هاي مختلف کشور حيات بسر مي برند ، سعي مي نمايند هويت شانرا مطرح نمايند . " سادات " به عنوان يك اقليت ملي صاحب امتياز مذهبي تقريبا در ميان تمامی مليت هاي کشور وجود دارند که معمولا از امتيازات ويژه اقتصادي و اجتماعي و حتي سياسي نيز بهره مند مي شوند . اهل هنوز و سيک ها در شهر هاي معيني از کشور بود و باش دارند و اقليت مذهبي غير مسلمان افغانستان را تشکيل مي دهند .

يکي از خصوصيات مليت هاي مختلف افغانستان اينست که اکثريت قريب به اتفاق آنها در کشور هاي همسايه از پيوند هاي مليتي برخوردارند؛ مثلا تاجيك ها ، ازبکها ، و ترکمن ها در شوروي ، نورستاني ها و پشتون ها در پاکستان ، بلوچها در ايران و پاکستان و حتي هزاره ها بصورت يك

اقلیت ملی در پاکستان . این پیوند ها در ایران و پاکستان قبلا نیز تا حدود معینی استحکام داشت ولی در طول سالهای جنگ بیشتر از پیش تقویت گردیده است . اما پیوند های ملیتی با ملیت های داخل شوروی قبلا نیز تا حدود زیادی سست گردیده بود . و در طول سالهای جنگ به نحو شدید تری ضعیف گردید ، ولی در هر حال همچنان وجود دارد و ممکن است به علت اعتلای روز افزون مبارزات ملی ملل غیر روسی در " شوروی " تقویت نیز گردد .

در کشور نیمه مستعمره - نیمه فئودال چند ملیتی افغانستان ، علاوه بر موجودیت ستم ملی امپریالیستی که توسط امپریالیست ها و سوسیال امپریالیست ها بالای ملیت و اقلیت های ملی اعمال می گردد ، ستمگری ملی دیگری نیز وجود دارد که توسط طبقه (طبقات) حاکمه ملیت حاکم پشتون بر سایر ملیت ها و اقلیت های ملی بعمل می آید و همانند ستم ملی امپریالیستی و در پیوند با آن جزء لاینفکی از ساختار اقتصادی - سیاسی حاکم بر جامعه محسوب می گردد و از ریشه عمیقی در گذشته تاریخی کشور برخوردار است .

درست از همان زمانی که سلسله مغولی هرات از میان رفت ریشه های این ستمگری نطفه بست . در دوره میان انقراض سلسله مغولی هرات و قدرت گیری سلسله های هوتکی و درانی ، افراد منسوب به قبایل و اقوام مختلف پشتون وسیعا به خدمات لشکری دربار های صفوی ، و مغولی در ایران و هند جذب شدند و با دست یافتن به مقام های عالی نظامی تیول های وسیع و بیشماری در مناطق مربوط به اقوام و قبایل غیر پشتون به دست آوردند .

پس از تشکیل سلسله های هوتکی و درانی که حاکمیت سلطنتی طبقه حاکمه پشتون بر سایر اقوام و قبایل کشور تحمیل گردید . جریان تصاحب سرزمین های مربوط به اقوام و قبایل غیر پشتون با حمایت مستقیم دولت تازمان سلطه استعمار انگلیس بر کشور با حدت و شدت زیادی همچنان ادامه یافت .

سلطه استعمار انگلیس بر افغانستان ، ستمگری طبقه حاکمه پشتون بر سایر اقوام و قبایل را از میان نبرد بلکه آنرا به زائیده و تابع ستمگری استعماری و امپریالیستی مبدل کرد . ازین پس طبقه حاکمه ملیت پشتون در همدستی با استعمار انگلیس بمنظور تحکیم و گسترش حاکمیت ارتجاعی خود بر سایر اقوام و قبایل کشور ستم در عرصه های مختلف اقتصادی ، سیاسی ، فرهنگی و اجتماعی را بر آنها اعمال نمود . این ستمگری در دوره عمارت عبدالرحمن با وحشیگری بیمانند تبارز نمود . از آنجایی که بعد از کسب " استقلال " از انگلیس ها ساخت اقتصادی - اجتماعی جامعه بصورت اساسی تغییر نورد و حاکمیت طبقه حاکمه ملیت پشتون همچنان ادامه یافت ، اعمال ستم بر ملیت های در حال تشکل غیر پشتون نیز در ابعاد مختلف خود از میان نرفت . البته در دوره امانی با غیر قانونی شدن برده داری ستم بردگی بر هزاره ها رسماً از میان رفت .

در دوره حاکمیت خاندان طلائی ستمگری ملی بر ملیت های غیر پشتون نه تنها تخفیف نیافت بلکه در ابعاد مختلف تشدید نیز گردید و در عرصه های مختلف شکل قانونی بخود گرفت . درین دوره پشتو تولنه تاسیس شده و فراگیری زبان پشتو برای مامورین دولت و القاب پشتو در ارتش اجباری گردید ، تبلیغ بی بند و بار شوونیسم پشتون در مورد غیرت ، علو همت و شجاعت پشتون ها به نحو وسیعی در اسناد و رسانه های دولتی رویدست گرفته شد ، مسئله پشتونستان علم گردید ، قانون ناقلین بمنظور واگذاری زمین های ملیت های غیر پشتون به پشتونهای ناقل تصویب شده و مورد اجرا قرار گرفت ، امتیازات ویژه اقتصادی برای پشتون ها و مناطق پشتون نشین در نظر گرفته شده ممنوعیت شمول افراد ملیت های معین در وزارت دفاع ، خارجه و داخله به پیش برده شد ، " افغانستان سازی " اجباری کل کشور از طریق جایگزینی وسیع نام های پشتو بجای نام های قدیمی مناطق و محلات مختلف کشور ادامه یافت ، بر مبنای سیاست " افغان سازی " اجباری تمامی ملیت های کشور ، مقرر گردید که " هرکس از افغانستان است ، افغان است " و هویت ملی

تمامی ملیت های غیر پشتون مورد انکار رسمی قرار گرفت و از همه مهمتر حاکمیت سیاسی طبقه حاکمه ملیت پشتون بر تمامی ملیت های کشور برقرار باقی ماند .

پس از کودتای هفت ثور از آنجائیکه رژیم مزدور در اثر حاکمیت انحصاری باند مزدور شونیست آغشته به سموم غلیظ شونیستی بود ، ستم ملی بر ملیت های غیر پشتون به هیچوجه از میان نرفت . موقعیکه رژیم مزدور با خطر سقوط مواجه شد تلاش بعمل آورد تا با استفاده از شونیسم ملیت حاکم بقایش را تضمین نماید .

در طول دوره مقاومت علیه قوای مهاجم سوسیال امپریالیستی چون مبارزه علیه اشغالگران تمامی تضادهای داخلی را تحت تاثیر شدید قراردادده بود تضاد های ملی داخلی چندان تبارزی نداشت . درین دوره علیرغم اینکه ستمگری بر ملیت های غیر پشتون همچنان ادامه یافت ، اما مناسبات درونی ملیت های مختلف کشور و مناسبات ملیت های مختلف کشور با هم ، بخصوص مناسبات ملیت های تحت ستم با ملیت حاکم پشتون دچار تغییرات معینی گردید .

البته در جریان جنگ اهرم اصلی قدرت سیاسی همچنان در دست طبقه حاکمه ملیت پشتون باقی ماند ، اما مناطق وسیعی از سرزمین های مورد سکونت ملیت های تحت ستم در دست نیروهای محلی ملیتی افتاد و حاکمیت مستقیم طبقه حاکمه ملیت پشتون بر آن مناطق پایان یافت . این امر از یکجانب کلا باعث تقویت بافت های ملیتی ملیت های تحت ستم در کشور گردید و ازجانب دیگر باعث ضربت خوردن جدی مناسبات حاکمیت و محکومیت میان ملیت پشتون و سایر ملیت های کشور نشد زیرا که اکثریت مطلق نیروهای محلی ملیتی که ماهیت فیودالی دارند در واقع در حکم پادوهای شونیست های پشتون بشمار می روند .

سیاست های شونیستی نفرت انگیز اکثریت مطلق سران و متنفذین احزاب پشاوره از یکجانب و مکاری ها و نیرنگ بازی های رژیم مزدور کابل در عین دفاع از شونیسم ملیت حاکم از جانب دیگر برزمینه حدت یابی تضاد های ملی داخلی تاثیرات جدی برجای گذاشته ، شونیسم ملیت پشتون را از یک طرف و ناسیونالیسم ملیت های تحت ستم را از طرف دیگر تقویت نموده است .

سوسیال امپریالیسم شوروی و رژیم مزدورش در عین حالیکه بر شونیسم ملیت حاکم به عنوان اهرم اصلی ثبات شان در برخورد به مسئله ملیت ها و اقلیت های ملی در افغانستان تکیه می نمایند، بمثابة یک زمینه احتیاطی در جهت تطبیق نقشه تجزیه کشور به شمال و جنوب ، ناسیونالیسم ملیت های غیر پشتون را نیز مد نظر داشته و در تلاش اند آنرا تحت کنترل و اداره خویش در آورند . برپایه چنین سیاستی است که ستمی های ضد پشتون می توانند بخشی از ساختار سیاسی فعلی رژیم کابل را تشکیل دهند .

نیروهای وابسته به امپریالیسم غرب همانطوریکه منافع فیودالی - کمپرادوری خود و منافع امپریالیستی و ارتجاعی با داران خارجی شان را در مجموع لباس تقدیس می پوشانند، شونیسم شانرا نیز پوشش " وحدت صفوف جهاد در راه تشکیل حکومت اسلامی " بخشیده و خواست تأمین منافع ملیت های و اقلیت های ملی مختلف کشور را یک خواست ضد اسلامی می دانند . اتخاذ این سیاست از سوی این نیروها باعث گردیده است که سوسیال امپریالیسم شوروی و رژیم مزدور بتوانند احساسات ملی ملیت های غیر پشتون را بامکاری و نیرنگ بازی تا حدودی به نفع خود شان سمت و سو دهند .

ستم ملی بر ملیت های غیر پشتون از جانب فیودال کمپرادور های پشتون به حمایت و پشتیبانی سوسیال امپریالیسم و امپریالیسم و با همراهی و همیاری فیودال - کمپرادور های متعلق به ملیت های غیر پشتون اعمال می گردد . به همین جهت مبارزه طبقاتی در میان ملیت های تحت ستم با مبارزه علیه ستم ملی شونیست های پشتون گره می خورد ، همانگونه که مبارزه طبقاتی در سطح کل کشور با مبارزه علیه ستم ملی امپریالیستی و سوسیال امپریالیستی پیوند ناگسستنی دارد . بدین

ترتیب مبارزه اساسی علیه ستم ملی بخشی از مبارزه علیه سوسیال امپریالیسم ، امپریالیسم و مزدوران داخلی شان می باشد که نه تنها نیرو های فیودال – کمپرادور پشتون بلکه نیروهای فیودال کمپرادور غیر پشتون نیز آماج آن می باشد.

مبارزه علیه ستم ملی باید بر دو پایه اساسی استوار باشد . یکی حق تعیین سرنوشت هر ملیت بدست خودش مطابق به اراده آگاهانه تا سرحد جدائی و دیگری وحدت همه زحمتکشان ملیت های مختلف کشور در مبارزه علیه سوسیال امپریالیسم- امپریالیسم و ارتجاع .

مسئله کوچی ها : تعداد کوچی ها در حدود یک میلیون نفر تخمین زده می شود . تعدادی ازینها در میان مناطق مختلف افغانستان به کوچ نشینی می پردازند ، ولی تعداد دیگری از آنها چند ماه سال را در قلمرو پاکستان و چند ماه دیگر آنرا در افغانستان بسر می برند . اینها به قبائل مختلف پشتون تعلق دارند .

دوام و بقاء شیوه زندگی بدوی کوچی ها از یک جهت محصول سیاست های ارتجاعي و شوونیستی هیئت های حاکمه ملیت پشتون در افغانستان می باشد . هیئت های حاکمه بخاطری که آنها را چون آلت سرکوبی علیه ملیت های غیر پشتون در افغانستان در دست داشته باشند در صدد برنیامدن تا شیوه زندگی آنها را که فلاکتی بیش نیست تغییر دهند .

موجودیت کوچی ها و رفت و آمد آنها در مناطق مربوط به ملیت های غیر پشتون و استفاده از چراگاه های آن مناطق یک منبع مهم ناآرامی های ملیتی و جنگ میان ملیت پشتون و سایر ملیتها است . بناء یکی از جنبه های همه حل و فصل منازعات ملیتی و رفع شوونیسم و ستم ملی را حل درست اصول مسئله کوچی ها تشکیل می دهد .

اما مقدم برآن ، مسئله نجات این جمعیت بزرگ انسانی از زندگی فلاکت بار بدوی از اهمیت برخوردار است . بافت جمعیت کوچی ها یک بافت طبقاتی است و در آن استثمارگران و اقشار تحت استثمار وجود دارند . مگر مناسبات قبیلوی در جمعیت کوچی ها بسیار قوی است و این امر از قطب بندی شدید طبقاتی در میان آنها جلوگیری می نماید ، کما اینکه در عین حال باعث تداوم عقبماندگی و بدویت نیز می باشد .

حل مسئله کوچی ها از طریق اسکان آنها در چوکات عمومی انقلاب دموکراتیک نوین ، یکی از وظایف مهمی است که پیش پای حزب کمونیست و نیروهای متحدش قرار دارد .

ستم برزنان :

ستم برزنان دارای ریشه تاریخی بس طولانی است . از همان زمانیکه نظام مدارسالاری فروپاشید و سیستم کهن کمونی از میان رفت اعمال ستم برزنان از سوی مردان آغاز گردیده و در تمامی نظامهای تحت سلطه طبقات استثمارگر برده دار، فیودال و سرمایدار ادامه یافته است . همانند هر جامعه طبقاتی دیگری ستم برزنان افغانستان جزء مهمی از ساختار اقتصادی- اجتماعی استثمارگرانه مسلط بر جامعه می باشد ، یعنی ستم برزنان بخشی از ساختار نیمه مستعمره – نیمه فیودالی بر افغانستان بوده و در خدمت تامین منافع سوسیال امپریالیسم، امپریالیسم و مرتجعین قرار دارد .

همانند هر جامعه دیگری در حدود نصف نفوس افغانستان را زنان تشکیل می دهند . عدم شرکت فعال آنها در جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی یکی از عواملی بود که هم بسود سوسیال امپریالیست ها و مزدوران شان تمام شد و هم به سود امپریالیست های غربی و مزدوران شان . این امر باعث شد که نصف نفوس جامعه در حالت غیر جنگی قرار گرفته و نتواند در مبارزه علیه سوسیال امپریالیسم و عمال آنها از خود فعالیت و رشادت لازم بخرچ دهند . هکذا این امر بمثابة

عواملی در تحکیم بیشتر پایه های فرهنگ فیودالی خدمت کرده و باعث استحکام پایه های اجتماعی نیروهای فیودالی وابسته به امپریالیزم غرب نیز گردید . شرکت فعال زنان در مبارزه علیه سوسیال امپریالیزم ، امپریالیزم و ارتجاع در جهت به پیروزی رساندن انقلاب دموکراتیک نوین ، انقلاب سوسیالیستی و ساختمان کمونیزم یک ضرورت اساسی است زیرا که بدون شرکت فعال نصف نفوس جامعه امکان پیشبرد چنین مبارزه ای متصور نیست . اما این تمام مطلب در مورد شرکت فعال زنان در مبارزات انقلابی نیست . مقدم بر آن مسئله اساسی اینست که فعالیت های انقلابی زنان ستم پدرسالارانه بر آنها را که بخشی از نظام استثمارگرانه و ستمگرانه حاکم بر جامعه است مورد ضربت جدی قرار میدهد و خشم زنان را به مثابه عامل قدرتمندی در راه انقلاب رها می نماید .

ستم بر زنان که باعث پدید آمدن تضاد اجتماعی میان زنان و مردان بطور عموم می شود نباید بمثابه یک پدیده غیر مرتبط با طبقات اجتماعی و مبارزات طبقاتی انگاشته شود . زنان مربوط به طبقات استثمارگر از مزایای زندگی استثمارگرانه این طبقات بهره مند هستند و همین امر اساس جهتگیری اجتماعی و سیاسی آنها را معین می نماید ، اما زنان مربوط به طبقات تحت استثمار که علاوه بر تحمیل ستم و استثمار از سوی سوسیال امپریالیزم - امپریالیزم و ارتجاع بار ستم مردان را نیز بردوش می کشند بصورت بالقوه دارای شور و شوق انقلابی عظیمی می باشند که اگر در جهت انقلاب رها شود تاثیرات بالفعل بزرگی بر پیشرفت پروسه انقلاب خواهد داشت .

آوارگی و مهاجرت :

هم اکنون در حدود شش میلیون از اهالی افغانستان پناهنده کشورهای خارجی اند که بزرگترین رقم آواره گان یک کشور در جهان را تشکیل می دهند . این تعداد که روی هم رفته یک سوم نفوس کشور را تشکیل می دهند ، در بیشتر از 25 کشور مربوط به پنج قاره جهان پراکنده اند و تقریباً هشتاد درصد آنها در دو کشور همسایه یعنی پاکستان و ایران در بدترین وضع زندگی می نمایند . قسمت عمده مهاجرین افغانی همان های اند که در اثر حملات نظامی و تطبیق نقشه های جنگی و حشیانه سوسیال امپریالیزم و مزدوران شان نه تنها آخرین داروندار خود را از دست دادند ، بلکه مجبور به ترک کشور شده و تن به آوارگی و مهاجرت دادند . اما وحشیگری های سوسیال امپریالیست ها و مزدوران شان یگانه علت آواره گی شش میلیون اهالی کشور به اطراف و اکناف جهان نمی باشد . در واقع بخش دیگری از آواره گان فراریان جنگ های داخلی ای هستند که از ابتدای جنگ تا حال میان دسته های مختلف وابسته به امپریالیست های غربی جریان داشته است گذشته ازین دو ، بخش دیگر مهاجرین افراد و دسته های اند که بشکلی از اشکال هوادار نیروهای انقلابی ، ملی ، دموکرات و وطنپرست می باشند . بخشی ازین آوارگان به دلیل وحشیگری های نیروهای مربوط به احزاب اسلامی مستقر در پشاور و تهران نتوانستند حتی در دو کشور ایران و پاکستان باقی بمانند .

درین میان تبلیغات مذهبی احزاب اسلامی پشاورنشین در مورد مهاجرت اسلامی بر محور شعار " مهاجرت نصف جهاد است " نیز بی تاثیر نبوده است . این احزاب در گذشته پیوسته کوشیدند که با براه انداختن تبلیغات مذهبی در مورد مهاجرت مردم را وادار سازند تا هرچه بیشتر ترک دیار گفته و به پاکستان پناهنده شوند تا پایه های اجتماعی نفوذ و قدرت آنها هرچه بیشتر گسترده شود و بپایند و امروز در تلاش اند که از برگشت مهاجرین نه تنها به شهرهای تحت کنترل رژیم کابل ، بلکه حتی از برگشت آنان به مناطق تحت کنترل خود شان نیز جلوگیری نمایند .

گرچه پناهندگان شامل تمامی اقشار اهالی جامعه افغانستان می باشند ، اما آنهایی که در داخل افغانستان به کشاورزی اشتغال داشته اند بخش تعیین کننده آنها را تشکیل می دهند . گرچه وضع

فعلي آنها از آن وضعيتي كه در داخل افغانستان (منحيث كشاورز) داشته اند فرق مي نمايد، اما تمايلات و گرايشات دهقاني در ميان آنها بسيار قوي است و عموماً مي توانند دهقان محسوب شوند. تعدادي از اين ها كه معمولاً شامل دهقانان صاحب زمين مي باشند هر ساله بصورت فصلي به كشت و زراعت در داخل افغانستان مصروف مي شوند و بعد از ختم كار دوباره به خارج از كشور بر مي گردند .

دربين پناهندگان بخش اصلي نيروي فعاله در خارج از كشور را آنهايي تشكيل مي دهند كه به صورت كارگران دائمي و يا فصلي در كارخانجات ، كارهاي ساختماني ، سرڪسازي، مزارع ، پروژه هاي مالداري ، باغات، معادن ، كارگاه ها و دكاكين مصروف فعاليت اند . پس از آنها اقشار مختلف خرده بورژوازي از گسترش برخوردار هستند كه شامل دست فروشان ، اهل كسبه، دكانداران ، تاجران خرده پا ، موترداران منفرد ، بخش هاي مختلف روشنفكران و... مي باشند . يكتعداد از سرمايداران متوسط كه تمام و يا بخشي از سرمايه هاي شانرا از كشور خارج کرده اند در ايران و پاكستان به فعاليت هاي تجارتي مصروف هستند و خصايل كمپرادوري شديدي پيدا کرده اند . فيودال ها و كمپرادور هاي وابسته به امپرياليست هاي غربي اقتصاري اند كه در خارج از كشور و بخصوص در پاكستان با كر و فر فراوان زندگي نموده سرمايه هاي عظيم ، دستگاہ هاي عريض و طويل و حتي به اصطلاح دولت و حكومتي از آن خود دارند .

يك قشر لومپن شامل قاچاقچيان مواد مخدر ، اسلحه فروشان ، جواسيس و اوباشان تروريست مربوط به احزاب اسلامي و دولت ، كيسه بران و سارقين نيز در ميان پناهندگان افغاني بخصوص در پاكستان و ايران موجود هستند . براي محافل حاكمه در ايران و پاكستان اين قشر حيثيت بلاگردان را دارد . آنها تمامي مفاسد و نابساماني هاي اجتماعي موجود در كشورهاي خود را كه جزء لايتهاي ساخت طبقاتي و استعمارگرانه و وابسته اين جوامع است به گردن قشر متذكره مي اندازند تا از آن بحيث بهانه اي براي زير فشار قرار دادن پناهندگان افغاني و همچنان به عنوان وسيله اي براي جلوگيري از نارضايتي هاي فعال مردم كشورهاي خود استفاده نمايند .

علاوه از اين ها تعداد نسبتاً زيادي از مهاجرين در كمپ هاي پاكستان غير از " رشن " بخور ونمير و " خير و خيرات " مؤسسات كمك رساني غربي ممر ديگري براي امرار معاش ندارند . اين ها كه يا نمي توانند بكار و فعاليتي دست بزنند و يا كار وكاسبي براي شان ميسر نمي شود وضع حقارت آميزي دارند و از لحاظ خصوصيت اخلاقي به گدايان شباهت پيدا کرده اند .

پناهندگان افغاني همانگونه كه كم و بيش در اقتصاد كشورهاي مورد سكونت شان ادغام شده اند در يك رابطه و تاثير گذاري متقابل فرهنگي با اهالي اين كشورها نيز قرار مي گيرند و از اين بابت تغييراتي در آنها بوجود مي آيد . همچنان آنها تا حدودي از اوضاع، تفكرات و نيروهاي سياسي كشور هاي متذكره متاثر مي گردند كه اين تاثير پذيري تا حدودي در تفكرات و برخورد هاي سياسي شان نقش بازي مي نمايد .

پناهندگان ساكن در پاكستان و ايران كه جو سياسي ايران و پاكستان علاوه بر جو سياسي ناشي از تسلط نيروهاي ارتجاعي در داخل كشور شديداً بر آنها تاثير مي گذارد ، پايه هاي اجتماعي نيروهاي ارتجاعي اسلامي مستقر در پشاور و تهران را تشكيل مي دهند . اين پايه هاي اجتماعي نيروهاي ارتجاعي در سالهاي گذشته تا حدود زيادي براي اين احزاب اطمينان بخش بنظر مي رسيدند ، اما در دو سه سال اخير اين وضع بصورت محسوسي در حالت تغيير قرار گرفته است . با وجوديكه بجز تعداد اندكي از اين پناهندگان در طول چند سالي كه از اعلام مشي مصالحه ملي رژيم مزدور كابل مي گذرد به افغانستان برنگشته اند و از اين بابت در واقع دعوت رژيم را جواب رد داده اند ، اما براي خدمت به احزاب ارتجاعي - اسلامي بخصوص از لحاظ نظامي نيز روز بروز علاقه كمتر نشان مي دهند و مثل سالهاي قبل ارتش حاضر به قرباني براي آنها نمي باشند .

انقلاب افغانستان

مضمون انقلاب : تضاد هاي که بصورت مرتبط بهم و متقابلا متداخل تضاد هاي اصلي جامعه افغانستان را تشکیل مي دهند عبارتند از :

1 – تضاد خلق هاي مليت هاي مختلف با نيمه فيوداليزم و بورژوازي کمپرادور .
از آنجائیکه سلطه نظامي و اداري بورژوازي کمپرادور وابسته به سوسيال امپرياليزم شوروي و فيودال هاي متحد آن يعني رژيم کابل بر مرکز کشور و بسياري از شهرهاي بزرگ و قسمتي از روستا ها و سلطه نيروهاي فيودالي و بورژوازي کمپرادور وابسته به امپرياليزم هاي غري بر بخش عظيمي از روستا هاي کشور و تعدادي از شهر هاي کوچک و متوسط برقرار مي باشد و سوسيال امپرياليزم و امپرياليزم ها نه بصورت مستقيم ، بلکه از طريق همين نيروها سلطه سياسي ، اقتصادي و نظامي شانرا بر افغانستان اعمال مي نمايند ، تضاد توده هاي وسيع خلق هاي مليت هاي مختلف با نيمه فيوداليزم و بورژوازي کمپرادور تضاد عمده فعلي جامعه ما را تشکیل مي دهد .

2 – تضادتمامي مليت ها با سوسيال امپرياليزم و امپرياليزم .
پس از خروج قواي شوروي از کشور با وجودیکه از شدت تضاد ملي با سوسيال امپرياليزم کم و بيش کاسته شد ، اما اين تضاد همچنان بدشت عمل مي نمايد ، زيرا که رژيم کابل بمثابه بازمانده اي از دوران اشغال ، توسط سوسيال امپرياليزم قويا تقويت مي گردد و مبارزه عليه آن همچنان ادامه دارد .

تضاد ملي با امپرياليزم هاي غربي و نوکران منطقوي شان که در زمان موجوديت قواي شوروي در افغانستان ضعيف بود ، پس از بيرون رفتن آن قوا تا حدودي شدت کسب کرده است .
از آنجائیکه فعلا هر دو طرف سوسيال امپرياليزم و امپرياليزم از طريق مزدوران شان سلطه نئوکولونياليزم بر افغانستان اعمال مي نمايند ؛ در حال حاضر نمیتوان گفت که خطر يکي از آنها کمتر از ديگري مي باشد . آنها به عين سويه دشمن استقلال و آزادي حقيقي خلق هاي مابوده و منافع آنها را مورد چپاول و غارت قرار مي دهند .

چون کشور در اشغال مستقيم سوسيال امپرياليزم – امپرياليزم قرار ندارد ، تضاد ملي با سوسيال امپرياليزم و امپرياليزم تضاد عمده جامعه ما محسوب نمي گردد . اما از جانب ديگر به خاطر يک :

الف) مداخلات سوسيال امپرياليزم و امپرياليزم ها بسيار شديد و علني بوده و به مرز تجاوز مستقيم نزديک است .

ب) نيمه فيوداليزم زائیده امپرياليزم و بورژوازي کمپرادور مولود آن بوده و وابستگي آنها در حالت و وضعيت فعلي افغانستان به امپرياليزم جهاني آنچنان شديد و ملموس است که تصور نمي رود بدون حمايت فعال سوسيال امپرياليزم و امپرياليزم بتوانند به حيات و بويژه به سلطه سياسي شان ادامه دهند .

میتوان گفت که تضاد ملي مليت هاي مختلف با سوسيال امپرياليزم و امپرياليزم شديد بوده و بلافاصله پس از تضاد عمده قرار دارد .

3 – تضاد میان دسته بندي هاي ارتجاعي (عمدتا به شکل دودسته بندي ارتجاعي مربوط به سوسيال امپرياليزم و امپرياليزم هاي غربي) .

تضاد میان رژيم مزدور کابل و نيروهاي فيودال – کمپرادور مخالف آن بازتاب کننده منافع متضاد بخش هاي مختلف نيمه فيوداليزم و بورژوازي کمپرادور و در عين حال انعکاس دهنده تضاد میان سوسيال امپرياليزم و امپرياليزم هاي غربي در افغانستان است .

در حال حاضر با وجودیکه تباری به جنبه مهم مناسبات میان این دودسته بندی ارتجاعی مبدل گردیده است اما تضاد میان آنها بعنوان یکی از تضاد های اصلی جامعه همچنان وجود دارد و از عملکرد شدیدی برخوردار است . تا زمانیکه نیمه فیودالیزم و بورژوازی کمپرادور بر حیات اقتصادی و سیاسی جامعه مسلط باشند ، رقابت تبهکارانه و کشمکش سبعانه بر سرچپاول و غارت توده ها میان بخش های مختلف آنها ادامه خواهد داشت .

تضاد میان بخشهای مختلف نیمه فیودالیزم و بورژوازی کمپرادور به تضاد میان رژیم مزدور کابل و مخالفان فیودال – کمپرادور آن محدود نمی باشد . در واقع تضاد های مهمی نیز میان دسته های مختلف دو بخش متذکره وجود دارد .

تضاد میان دسته های مختلف ارتجاعی وابسته به امپریالیست های غربی دارای تاریخ طولانی است و در حال حاضر نه تنها وجود دارد بلکه شدت زیادی نیز کسب کرده و بصورت درگیری های نظامی شدید و پردامنه درآمده است . از جانب دیگر تصادم و برخورد های سیاسی و نظامی میان بخش های مختلف مزدوران سوسیال امپریالیزم شوروی مداوما وجود داشته است . از زمان تکمیل خروج قوای شوروی از افغانستان تا حال نقشه چند کودتای نظامی در درون ارتش رژیم مزدور کشف و خنثی شده و حد اقل یک کودتای بزرگ و پردامنه به رهبری وزیر دفاع دولت پس از یک درگیری وسیع و خونین سرکوب گردیده است .

4 – تضاد ملیت های تحت ستم با شوونیزم طبقه حاکمه ملیت پشتون .

تضاد میان ملیت های تحت ستم و شوونیزم طبقه حاکمه ملیت پشتون یکی از تضاد های اصلی جامعه چندین ملیتی افغانستان محسوب می گردد .

انکار موجودیت شوونیزم ملی پشتون و اعمال ستم ملی بر ملیت های غیر پشتون که بر پایه انکار موجودیت ملیت های مختلف در کشور و باور به موجودیت یک ملیت واحد " افغان " استوار بود و در آخرین تحلیل به نفع شوونیزم طبقات حاکمه ملیت پشتون تمام می شد ، در سالهای گذشته جنبش کمونیستی افغانستان را از برخورد مشخص به یک مسئله اصلی جامعه بازداشت و مانع جدی بر سر راه پیشرفت مبارزات کمونیست ها بوجود آورد .

5 – تضاد زنان با شوونیزم مرد سالارانه .

این تضاد با وجودیکه با تضاد های طبقاتی و ملی فرق داشته و اسلوب حل آن نیز متفاوت است ، اما در حال موجودیت آن یک خصیصه اصلی جامعه نیمه مستعمره – نیمه فیودال افغانستان شمرده می شود . مسئله ستم بر زنان نباید بمثابه یک قضیه فرعی تلقی گردد، زیرا کهاز یکجانب به محرومیت نصف نفوس جامعه از حقوق اجتماعی و فردی مربوط است و از جانب دیگر مناسبات غیر انسانی مرتبط با آن جامعه را به نحو بسیار عمیق و گسترده - از خانواده که کوچکترین سلوی جامعه است تا گستره های وسیع اجتماعی - بصورت منفی متأثر می نماید . و بمثابه یک عامل اصلی در حفظ و استحکام مناسبات نیمه مستعمراتی – نیمه فیودالی مسلط نقش بازی می کند .

علاوه از پنج تضاد اصلی فوق الذکر، تضاد میان آواره گی و تعلق وطنی افغانستانی (در مورد مهاجرین) یکی از تضادهای مهم جامعه است . چون آواره گان ثلث نفوس کشو را تشکیل می دهند، مسایل مربوط به آنها نمی توانند مسایل غیر مهم محسوب گردند . آواره گان که از یکجانب از وطن خود شان رانده شده اند و از جانب دیگر در کشورهای بخصوص ایران و پاکستان حتی از همان حقوق ارتجاعی – امپریالیستی هموطنی معمول در جهان معاصر به علت افغانستانی بودن شان برخوردار نمی باشند ، دارای مشکلات ویژه خود شان هستند . باید توجه داشت که امروز بازی با سرنوشت آواره گان حلقه مهمی از سیاست های ارتجاعی - امپریالیستی ایکه در مورد افغانستان اعمال میگردند بحساب می آید .

تضاد هاي فوق الذكر مجموعا سيماي نيمه مستعمراتي - نيمه فيودالي افغانستان را تشكيل مي دهد. انقلاب افغانستان بمتابه يك تحول سياسي ، اقتصادي ، فرهنگي و اجتماعي بنيادي بايد تاممي اين تضاد ها را درجهت كسب آزادي حقيقي و تامين منافع خلقهاي كشور حل نمايد . بدین صورت انقلاب افغانستان داراي مضمون ضد امپرياليستي - ضد ارتجاعي بوده و انقلابي است ملي - دموكراتيک كه شامل نکات اصلي ذیل مي باشد :

- 1 - سرنگوني نيمه فيوداليزم و بورژوازي كمپرادور و استقرار حاكميت دموكراتيک توده هاي وسيع خلق هاي كشور .
 - 2 - سرنگوني سلطه سوسيال امپرياليزم و امپرياليزم و تامين استقلال كشوري و آزادي ملي حقيقي.
 - 3 - برانداختن شوونيزم ملي و برقراري تساوي سياسي ، اقتصادي ، فرهنگي میان مليت هاي مختلف كشور بر اساس قبول حق تعيين سرنوشت براي تاممي مليت ها .
 - 4 - رفع شوونيزم مرد سالارانه و برقراري تساوي میان مردان و زنان در تاممي امور سياسي ، اقتصادي ، فرهنگي و اجتماعي .
- علاوتا پايان دادن به آواره گي ثلث نفوس كشور از طريق مساعد ساختن شرايط سياسي ، اقتصادي و اجتماعي مناسب جهت برگشت آبرومندانها آنها به وطن نیز يك مطلب مهم مي باشد .

جهت گيري انقلاب : در عصر حاضر كه سيستم امپرياليستي بر تمام جهان مسلط است انقلاب ملي - دموكراتيک در كشور تحت سلطه اي مثل افغانستان بايد در جوهر خود يك انقلاب ضد امپرياليستي و ضد ارتجاعي تابه آخر باشد . چنانچه تحولات ضد امپرياليستي و ضد ارتجاعي توسط انقلاب تا به آخر دنبال نگردد حتي يك انقلاب پيروزمند در فرجام فقط و فقط تغييراتي در درون سيستم بوجود مي آورد و سلطه امپرياليستي و ارتجاعي در اساس پا بر جا باقي خواهد ماند .

انقلاب ملي - دموكراتيک افغانستان زماني مي تواند يك انقلاب ضد امپرياليستي و ضد ارتجاعي تا به آخر محسوب گردد كه بمتابه جزء جدائي ناپذيري از انقلاب جهاني ضد امپرياليستي و ضد ارتجاعي پرولتاريا و خلقهاي جهان تلقی شود . چنين انقلابي نه تنها مستلزم برچيدن سلطه امپرياليستي و ارتجاعي از افغانستان است ، بلکه داراي جهت گيري عليه كل سيستم مسلط جهاني نیز بايد باشد . بدین جهت انقلاب ملي - دموكراتيک افغانستان نمي تواند داراي جهت گيري سرمايه دارانه باشد . در واقع در عصر حاضر زمينه اي براي رشد مستقل سرمايه دارانه در كشور تحت سلطه اي مثل افغانستان وجود ندارد .

با وجوديكه اين انقلاب را نمي توان يك انقلاب سوسياليستي محسوب كرد اما بايد راه را براي انقلاب سوسياليستي هموار سازد . چنين انقلابي نه يك انقلاب دموكراتيک تيپ كهنه بلکه يك انقلاب دموكراتيک تيپ جديد، يعني انقلاب دموكراتيک نوين است .

انقلاب دموكراتيک نوين افغانستان حلقه اي از حلقات انقلابات ضد امپرياليستي ، و ضد ارتجاعي خلق هاي تحت سلطه و بخشي از انقلاب جهاني پرولتاريابي است و در خدمت آنها قرار دارد . اين انقلاب با وجوديكه ملي - دموكراتيک است اما داراي جهت گيري انترناسيوناليستي سوسياليستي - كمونيستي مي باشد ، آنچه انكه نادیده گرفتن اين جهت گيري در واقع جز انكار خود انقلاب چيز ديگري نمي تواند بحساب آيد .

آماج ، نيروهاي محرکه ، نيروي عمده نيروي رهبري كننده انقلاب :
الف - آماج انقلاب دموكراتيک نوين :

انقلاب دموكراتيک نوين افغانستان يك انقلاب ضد ارتجاعي و ضد امپرياليستي پيگير است . نيمه فيوداليزم و بورژوازي كمپرادور ، سوسيال امپرياليزم و امپرياليزم ، شوونيزم ملي طبقه حاكمه

ملیت پشتون ، شوونیزم مردسالارانه و برعلاوه آواره گی آماج های این انقلاب محسوب می گردند که در شرایط فعلی نیمه فیودالیزم و بورژوازی کمپرادور آماج عمده انقلاب شمرده می شود

ب – نیروهای محرکه انقلاب دموکراتیک نوین :

توده های وسیع خلق های کشوری یعنی کارگران ، دهقانان و خرده بورژوازی بویژه توده های وسیع ملیت های تحت ستم ، زنان ستمدیده و آواره گان فقیر و بی پناه که در فقر فوق العاده و محرومیت شدید از حقوق سیاسی بسر برده مورد بهره کشی ، تعدی ، اجحاف و ستم قرار می گیرند، مجموعاً نیروهای محرکه انقلاب دموکراتیک نوین افغانستان را تشکیل می دهند .

بورژوازی ملی نیز نیروی محرکه انقلاب دموکراتیک نوین محسوب می گردد ولی با ناستواری و تزلزل مختص بخود در پیشبرد امر انقلاب .

کارگران ، دهقانان ، خرده بورژوازی ، بورژوازی ملی ، ملیت های تحت ستم ، زنان و آواره گان هرکدام از دید منافع و براساس و وضعیت خاص خود شان در پیشبرد انقلاب دموکراتیک نوین افغانستان ذینفع اند و از پیروزی آن سود می برند .

ج – نیروی عمده انقلاب دموکراتیک نوین :

در جامعه نیمه مستعمره – نیمه فیودال افغانستان که تولید نیمه فیودالی بر جامعه مسلط است طبقه دهقان ، طبقه مولد اصلی محسوب می گردد و بخش عمده نفوس کشور را تشکیل می دهد . انقلاب دموکراتیک نوین نه تنها از لحاظ اینکه یک انقلاب ضد فیودالی است ، بلکه از لحاظ این که یک انقلاب ضد سوسیال امپریالیستی – ضد امپریالیستی و ضد شوونیستی است نیز یک انقلاب دهقانی محسوب می گردد . شعار " زمین از آن کشتکار " یعنی شعار مرکزی انقلاب دموکراتیک نوین یک شعار دهقانی است و بدین جهت دهقانان مقدم بر هر طبقه و قشری از پیشروی و پیروزی این انقلاب بهره مند می شوند . مزید بر آن مسئله ملی چه در رابطه با ستم ملی سوسیال امپریالیستی – امپریالیستی وجه در رابطه با ستم ملی شوونیستی طبقه حاکمه ملیت پشتون یک مسئله دهقانی است . بدین جهت دهقانان نیروی عمده انقلاب دموکراتیک نوین بوده و بار اصلی پیشبرد این انقلاب بردوش آنان قرار دارد .

د – نیروی رهبری کننده انقلاب دموکراتیک نوین :

گفتیم که انقلاب دموکراتیک نوین افغانستان باید در جوهر خود یک انقلاب ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی پیگیر باشد . دهقانان بنا به پراکندگی ذاتی خود نمی توانند رهبری چنین انقلابی را برعهده بگیرند . همچنان واضح است که بورژوازی ملی و خرده بورژوازی هرگز قادر نخواهند بود این انقلاب را بصورت درست و اصولی و با پیگیری رهبری نمایند . این طبقات نمی توانند مبارزه علیه ارتجاع و امپریالیزم جهانی را تا به آخر پیش ببرند زیرا که در نهایت بند های مشترک قوی و یا ضعیفی با مالکیت خصوصی سرمایه دارانه یعنی اساس مالکیت نظام جهانی امپریالیستی دارند و قادر نیستند علیه کل سیستم جهانی موجود جهتگیری نمایند .

پرولتاریا یگانه طبقه ایست که در جهان معاصر هیچگونه نفعی در حفظ نظام جهانی امپریالیستی ندارد و نفعش در سرنگونی قطعی این نظام نهفته است . ازین جهت است که انقلاب ضد ارتجاعی و ضد امپریالیستی پیگیر در افغانستان یعنی انقلاب دموکراتیک نوین فقط و فقط می تواند تحت رهبری پرولتاریا پیش برده شود. واضح است که منظور از رهبری پرولتاریا برانقلاب دموکراتیک نوین عبارت است از رهبری حزب این طبقه یعنی رهبری حزب کمونیست برانقلاب مذکور .

بدینصورت پرولتاریا نیروی رهبری کننده انقلاب دموکراتیک نوین است درحالیکه دهقانان نیروی عمده این انقلاب محسوب می گردند . خرده بورژوازی متحد استوار و بورژوازی ملی متحد ناستوار و متزلزل پرولتاریا و دهقانان در انقلاب دموکراتیک نوین محسوب می گردند .

سه سلاح انقلاب :

سه سلاح مورد نیاز برای انقلاب دموکراتیک نوین افغانستان عبارتند از: حزب کمونیست افغانستان، ارتش انقلابی خلقهای افغانستان بادسته های نامنظم توده ای همکاران و جبهه متحد ملی .

1 – رهبری طبقه کارگر بر انقلاب دموکراتیک نوین افغانستان از طریق رهبری حزب کمونیست بر این انقلاب تامین می گردد . حزب کمونیست اساسی ترین سلاح مبارزاتی انقلاب دموکراتیک نوین محسوب می شود ؛ زیرا که در واقع همین حزب است که باید ارتش انقلابی و دسته های نامنظم توده ای همکاران (دومین سلاح مبارزاتی انقلاب دموکراتیک نوین) را بوجود آورده و آنها را رهبری و هدایت نماید همچنان جبهه متحد ملی (سومین سلاح انقلاب دموکراتیک نوین) را سازماندهی و رهبری کند . بدون موجودیت حزب کمونیست نه ارتش انقلابی و دسته های توده ای نامنظم همکاران می تواند بوجود آید و نه جبهه متحدی که تبلوری از اتحاد اقشار و طبقات مختلف خلقهای کشور در مبارزه علیه سوسیال امپریالیزم ، امپریالیزم و ارتجاع محسوب گردد .

از آنجائیکه ملیت های مختلف افغانستان طی مدت زمانی طولانی در یک کشور واحد زندگی کرده و علایق مشترک سیاسی ، اقتصادی و فرهنگی زیادی پیدا نموده اند و بویژه از آنجائیکه علیه استعمارگران انگلیسی و سوسیال امپریالیست های شوروی مشترکاً جنگیده اند، ضروری است که مبارزه متحدانه خلق های تمامی این ملیت ها علیه دشمنان مشترک شان تحت رهبری حزب کمونیست سرتاسری افغانستان پیش برده شود . تنها یک حزب پرولتاریایی سرتاسری می تواند مبارزات خلق های ملیت های مختلف کشور در جهت به پیروزی رساندن انقلاب دموکراتیک نوین افغانستان، تامین وحدت انقلابی داوطلبانه ملیت های از بند رسته و حرکت بطرف انقلاب سوسیالیستی و کمونیزم را رهبری نماید .

حزب کمونیست افغانستان حزب سیاسی پرولتاریا و پیشاهنگ پرولتاریا در افغانستان است . ایدئولوژی رهنا، اهداف سیاسی و مشی استراتژیک حزب در این مرامنامه و اساسات و خصایل تشکیلاتی آن در اساسنامه اش توضیح داده شده است .

2 – لزوم بکاربرد قهر انقلابی اصل عام در انقلابات تمامی کشورهای جهان است .

این اصل در کشور نیمه مستعمره – نیمه فیودالی مثل افغانستان نه بصورت قیام همگانی بلکه بصورت جنگ توده ای طولانی (جنگ خلق) تطبیق می گردد . در جریان این جنگ است که نیروی انقلابی رشد و تکامل نموده و توده ها روز بروز منسکل تر می شوند . برای اینکه بتوان چنین جنگی را آغاز نموده و بطرف پیروزی هدایت نمود وجود نیروی نظامی انقلابی حتمی است . این نیروی نظامی عبارت است از ارتش انقلابی و دسته های نامنظم توده ای همکاران آن که توسط حزب کمونیست بوجود آمده ، سازماندهی و رهبری می گردد . چگونگی تشکیل ، استحکام – گسترش و خصایل و مشخصات نیروی نظامی انقلابی در فصل " مشی استراتژیک برای انقلاب دموکراتیک نوین " این مرامنامه تشریح گردیده است .

3 – در انقلاب دموکراتیک نوین علاوه بر حزب کمونیست ، موجودیت یک جبهه متحد ملی وسیع که تمامی اقشار و طبقات مختلف خلقهای ملیت های مختلف کشور را در مبارزات ضد سوسیال امپریالیستی – امپریالیستی و ارتجاعي دربر گرفته و آنها را متحد می گرداند نیز ضروری میباشد . این جبهه فقط در صورتی میتواند سلاح کارآمدی برای انقلاب دموکراتیک نوین افغانستان محسوب گردد که تحت رهبری طبقه کارگر به پیشاهنگی حزب کمونیست افغانستان قرار داشته باشد .

پایه اصلی جبهه متحد ملی را اتحاد کارگران و دهقانان تشکیل می دهد . ازینرو حزب کمونیست نه تنها بخاطر تدارک ، برپائی و پیشبرد جنگ خلق ، بلکه بخاطر ایجاد ستون فقرات جبهه متحد ملی نیز باید میان دهقانان رفته ، عمیقاً در توده های دهقانی نفوذ کرده و با آنها متحد شود . تنها پس از آنکه مبارزات مسلحانه حزب کمونیست و توده های دهقانی تحت رهبری آن رشد نماید و قدرت

سیاسی سرخ در بعضی مناطق برقرار گردد ، زمینه واقعی و استوار برای پیوستن نیروهای خرده بورژوازی و بورژوازی ملی به جبهه متحد تحت رهبری حزب کمونیست بوجود می آید . ساختمان جبهه متحد ملی به تبعیت از رشد و توسعه مبارزات ضد سوسیال امپریالیستی – امپریالیستی و ارتجاعی یک دوره طولانی را در بر گرفته و از مراحل مختلفی عبور خواهد کرد. هر قدر جنگ خلق سیر روبه رشد داشته باشد و هر قدر قدرت سیاسی سرخ استحکام و گسترش بیشتر حاصل نماید ، امکانات بیشتری برای تقویت جبهه متحد ملی فراهم می گردد . ازین رو ترکیب مجموعی نیروها و ساختمان تشکیلاتی جبهه متحد ملی همیشه یکسان نبوده تناسب و اشکال متفاوتی بخود خواهد گرفت .

جبهه متحد ملی جبهه مشترک تمامی طبقات و اقشار توده های وسیع خلق ها در مبارزه علیه سیستم نیمه مستعمراتی – نیمه فیودالی حاکم بر کشور است . ازینرو مشمولین آن در اتحاد با حزب کمونیست اساساً توده های وسیع خلق ها هستند که در عین حال احزاب و سازمان های مربوط به طبقات و اقشار خلق ها را نیز شامل می شوند . پایه اصلی جبهه متحد ملی که اتحاد کارگران و دهقانان است از طریق اتحاد مستقیم حزب کمونیست و کارگران با توده های وسیع دهقانان و تشکلات اتحادیوی آنان بوجود می آید . اینگونه اتحاد مستقیم با توده ها و تشکلات اتحادیوی و صنفی آنها می تواند زنان ، آواره گان ، کوچیها و همچنان بخش های مختلف روشنفکران و سایر اقشار وسیع خرده بورژوازی را نیز در بر بگیرد . بدین سبب ترکیب جبهه متحد ملی نه تنها منحصر به احزاب و سازمان های سیاسی نیست ، بلکه شرکت احزاب و سازمان های خرده بورژوازی و بورژوازی ملی در آن از اهمیت درجه اول نیز برخوردار نمی باشد .

علیرغم این حقایق حزب کمونیست افغانستان مکلف است حتی قبل از برپائی جنگ خلق و برقراری قدرت سیاسی سرخ از هر امکان اصولی و انقلابی برای همکاری های جبهوی و فعالیت های مبارزاتی ائتلافی با نیروهای خرده بورژوازی و بورژوازی ملی در خدمت به فعالیت های تدارکی برپائی جنگ خلق فعالانه استفاده نموده و در پیشاپیش مبارزات مشترک ضد سوسیال امپریالیستی – امپریالیستی و ارتجاعی قرار داشته باشد . این همکاری های جبهوی و فعالیت های مبارزاتی مشترک ائتلافی باید بر دوپایه اصلی استوار باشد :

1 – مبارزه علیه سوسیال امپریالیزم – امپریالیزم ، نیمه فیودالیزم ، بورژوازی کمپرادور ، شوونیسم ملی و شوونیسم جنسی .

2 – قبول موجودیت تمامی نیروهای شامل در اتحاد و برسمیت شناختن استقلال ایدئولوژیک – تشکلاتی آنها – منجمله حزب کمونیست افغانستان – در سراسر دوره فعالیت مشترک .

اهداف انقلاب دموکراتیک نوین در ابعاد مختلف :

تحقق اهداف سیاسی ، اقتصادی ، فرهنگی و اجتماعی انقلاب دموکراتیک نوین به یکبارگی و فقط پس از کسب قدرت سیاسی سرتاسری صورت نمی پذیرد . دست یابی به این اهداف باید از همان اولین روز های آغاز جنگ خلق و برقراری قدرت سیاسی سرخ مدنظر قرار گیرد . هر قدر جنگ خلق گسترش پیدا نماید و هر قدر استحکام و وسعت قدرت سیاسی سرخ بیشتر گردد ، زمینه های تحقق اهداف انقلاب دموکراتیک نوین در ابعاد مختلف نیز افزایش می یابد . پس از کسب قدرت سیاسی سرتاسری توسط حزب کمونیست و متحدین سیاسی اش تطبیق اهداف انقلاب دموکراتیک نوین افغانستان ، در سطح کل کشور مورد اجراء قرار گرفته و شکل و خصلت سرتاسری پیدا می نماید . برآورده شدن اهداف انقلاب دموکراتیک نوین در ابعاد مختلف ، تحایف تقدیمی حزب کمونیست و یا سازمان سیاسی دیگری نیست که به پیشگاه توده ها تقدیم گردد ، بلکه ثمره مبارزات سخت طولانی و خونین خود آنها علیه دشمنان شان است که تحت رهبری حزب کمونیست پیش برده

میشود . کسب توفیق درین مبارزات بهای گرانی را از توده ها ، حزب کمونیست و نیروهای سیاسی متحدش طلب می نماید . بدون آماده گی برای پرداخت چنین بهایی ، پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین ممکن نخواهد بود .

انقلاب دموکراتیک نوین يك انقلاب سياسي ، اقتصادي و فرهنگي است . این انقلاب با سرنگونی قدرت سیاسی ارتجاعی ، حاکمیت سیاسی انقلابی را مستقر می نماید ، با نابودی اقتصاد نیمه فیودالی – کمپرادوری ، اقتصاد دموکراسی نوین را جایگزین آن می سازد و با زدودن فرهنگ ارتجاعی امپریالیستی حاکم بر جامعه ، فرهنگ ملی مردمی و انقلابی را برجای آن می نشاند . طبق اصل " سیاست در مقام فرماندهی " اهداف و خواسته های سیاسی انقلاب دموکراتیک نوین عمده بوده از نقش رهبری کننده در مجموع پروسه انقلاب برخوردار می باشد .

اول اهداف سیاسی :

الف) انهدام نیروهای نظامی سرکوبگر ضد انقلابی ، سرنگونی حاکمیت سیاسی نیمه فیودالیزم و بورژوازی کمپرادور و برقراری حاکمیت سیاسی توده ها یعنی برقراری دیکتاتور دموکراتیک خلق .

تنها پس از انهدام نیروهای نظامی سرکوبگر ضد انقلابی است که میتوان حاکمیت سیاسی ارتجاع را سرنگون ساخت ، و تنها پس از سرنگونی حاکمیت سیاسی ارتجاع است که می توان حاکمیت سیاسی توده ها را برقرار نمود . این پروسه که به اندازه جنگ خلق خصلت طولانی مدت دارد توسط آن به تحقق می پیوندد ، از مناطق کوچک شروع شده و استحکام و گسترش پیدا می نماید و پس از کسب قدرت سیاسی سرتاسری توسط حزب کمونیست و متحدین سیاسی اش سراسر کشور را در بر می گیرد .

حاکمیت سیاسی توده ها یا دیکتاتور دموکراتیک خلق مبتنی بر سیستم شوراهای نمایندگان توده های وسیع خلق های ملیت های مختلف کشور است . این شورا ها که براساس يك سیستم انتخاباتی همگانی توده های وسیع خلق ها ، بدون در نظر گرفتن کوچکترین تمایز ملی ، جنسی ، اعتقادی ، آموزشی و غیره میان آنها و سلب حقوق انتخاباتی از فیودال ها ، بورژوا کمپرادور ها ، مزدوران سوسیال امپریالیزم و امپریالیزم و سایر عناصر ضد انقلابی دردهات ، نواحی ، ولسوالی ها ، شهرها ، ولایات و سراسر کشور بوجود می آیند ، ارگان های قدرت دولتی در تمامی سطوح و دربخش های مختلف را انتخاب نموده و نظارت دائمی بر آنها اعمال می کنند . شوراهای دهقانان شورا های کارگران و شوراهای سربازان از اهمیت اساسی برخوردار بوده ، موجودیت و فعالیت آنها اساس نظام شورائی را تشکیل می دهد .

نمایندگان شوراها در سطوح مختلف برای دوره های معین انتخاب می شوند . اما در صورتیکه توده ها بخواهند می توانند نماینده منتخب شانرا قبل از موعد معینه خلع ید نموده و نماینده جدیدی انتخاب کنند .

ب – تامین حقوق و آزادی های دموکراتیک سیاسی و مدنی افراد اعم از آزادی عقیده ، بیان ، مطبوعات و اجتماعات ، مسافرت ، حق کار ، انتخاب شغل ، تحصیل ، تشکیل احزاب سیاسی و اتحادیه های صنفی ، مسئولیت مسکن ، مکاتبه و مخابره بر مبنای مبارزات قاطع و سازش نا پذیر علیه نیمه فیودالیزم – بورژوازی کمپرادور ، سوسیال امپریالیزم – امپریالیزم ، شوونیسم ملی و شوونیسم جنسی .

انقلاب دموکراتیک نوین باید حقوق دموکراتیک توده ها را وسیعاً تامین نموده و آزادی های دموکراتیک گسترده ای برای آنها بوجود آورد ، زیرا بدون تامین این حقوق و آزادی ها بمثابة ثمره مبارزات خود توده ها ، هدف سیاسی اساسی انقلاب دموکراتیک نوین یعنی برقراری

دیکتاتوری دموکراتیک خلق به تحقق نخواهد پیوست . اما تامین این حقوق و آزادی ها مستلزم پیشبرد مبارزات جدی و استوار علیه دشمنان خلق ها و مستلزم سلب حقوق و آزادی های آنها می باشد؛ تا نتوانند حقوق و آزادی های توده ها را پامال نموده و از میان ببرند . دریک کلام دیکتاتوری دموکراتیک خلق ، دموکراسی توده ها است و بر دشمنان شان دیکتاتوری اعمال می نمایند .

ج - تامین آزادی ملیت های ستم از سلطه شوونیزم طبقه حاکمه ملیت پشتون بر حیات سیاسی آنان ، الغاء وحدت اجباری و تحمیلی فعلی ملیت های مختلف کشور و تامین وحدت انقلابی و داوطلبانه میان آنها ، بر اساس قبول حق تعیین سرنوشت ملل و مبارزات پیگیر و متحدانه علیه سوسیال امپریالیزم - امپریالیزم و ارتجاع .

- انقلاب دموکراتیک نوین افغانستان یک انقلاب ملی - دموکراتیک است که آزادی ملی تمامی ملیت های کشور یکی از اهداف مهم آن بشمار می رود . برآورده شدن این هدف در کشوری مثل افغانستان که علاوه بر موجودیت ستم ملی سوسیال امپریالیستی - امپریالیستی ، ستم شوونیزم طبقه حاکمه ملیت پشتون بر سایر ملیت ها نیز در آن وجود دارد ، تنها با سرنگونی سلطه سوسیال امپریالیزم و امپریالیزم در کشور متحقق نمی گردد ، بلکه در عین حال مستلزم پایان دادن به شوونیزم طبقه حاکمه ملیت پشتون که آزادی ملی ملیت های تحت ستم را پامال می نماید ، نیز می باشد . در واقع بدون رهایی از ستم ملی شوونیستی خلاصی از ستم ملی سوسیال امپریالیستی و امپریالیستی نمی تواند ممکن باشد ، زیرا این دو رابطه تنگاتنگ و نزدیکی با هم داشته و متقابلاً همدیگر را تقویت می نمایند .

- تقسیمات اداری رسمی کشور یکی از نشانه های اصلی اعمال ستم ملی بر ملیت های غیر پشتون بر پایه انکار موجودیت آنها بمثابة ملیت های جداگانه می باشد . از میان برداشتن این تقسیمات اداری و ایجاد ایالاتی که مرز های آنها بر مبنای ترکیب ملی جمعیت در مناطق مختلف کشور تعیین شده باشد ، ضرورت اجتناب ناپذیر دارد . هر یک از ایالات کشور بمثابة محدود مورد سکونت یک ملیت مشخص باید دارای شورای نمایندگان خلق و حکومت مختص بخود بوده به عنوان یک واحد ملی دارای حق حاکمیت ملی باشد .

هریک از این ایالات مسئولیت های اساسی ذیل را بر عهده خواهند داشت :

1 - اجرای پالیسی های عمومی سیاسی ، اقتصادی و فرهنگی دولت دموکراتیک نوین سراسری .
2 - تامین امنیت داخلی .

3 - تامین حقوق سیاسی ، اقتصادی و فرهنگی مساویانه برای اقلیت های ملی .
وحدت ملیت های مختلف افغانستان در داخل یک کشور باید بصورت داوطلبانه باشد . چنین وحدتی تامین نخواهد شد مگر اینکه هر یک از ملیت ها حق داشته باشند که در صورت عدم تمایل به حفظ اتحاد کشوری با سایر ملیت ها ، کشور جداگانه ای برای خود تشکیل دهند .

این مسئله نباید با آن مطلب که آیا جدایی به نفع این یا آن ملیت هست یا نه ، اشتباه شده و یکی گرفته شود . به همین جهت از آنجایی که در شرایط فعلی جدایی به نفع هیچیک از ملیت ها و به نفع انقلاب نیست ، هدف انقلاب دموکراتیک نوین علیرغم برسمیت شناختن حق ملیت ها در تعیین سرنوشت شان تا سرحد جدائی ، تامین وحدت انقلابی داوطلبانه آنها در داخل یک کشور است و نه بیرون رفتن شان ازین محدوده .

البته در شرایط دیگری چنانچه بیرون رفتن ملیت خاصی از محدوده وحدت کشوری به سود انقلاب بوده و به منافع انقلابی همان ملیت خدمت نماید ، نه تنها جلوگیری از چنین جدائی و مخالفت با آن نادرست و غیر اصولی خواهد بود ، بلکه تشویق و حمایت فعال آن نیز امر لازمی محسوب خواهد شد .

د - جدایی دین از دولت ، لغو دین رسمی ، تامین آزادی اعتقاد به ادیان مختلف گوناگون و تامین آزادی عدم اعتقاد به مذهب و دیانت .

استفاده از دین اسلام به مثابه حربه ایدئولوژیک - سیاسی در جهت توجیه حاکمیت سیاسی فیودال در افغانستان ، همانند سایر کشورهای مسلمان نشین ، دارای تاریخ طولانی است . اسلام به عنوان یک ایدئولوژی سیاسی اساسا به نیروهای فیودالی تعلق دارد ، گرچه نیروهای بورژوا کمپرادور ، بورژوا ناسیونالیست و خرده بورژوازی - البته به دنباله روی از نیروهای فیودالی - نیز از آن استفاده می نمایند . بدین جهت انقلاب دموکراتیک نوین باید حاکمیت سیاسی مذهب و جنبه مذهبی دولت را از میان ببرد . دولت دموکراتیک نوین یک دولت غیر مذهبی است که از مذهب و دیانت جدا بوده و هیچ دینی را بعنوان دین رسمی کشور به رسمیت نمی شناسد .

در جامعه دموکراتیک نوین دین به امر خصوصی افراد مبدل می گردد . ازین سبب افراد از آزادی اعتقاد به هر دین و مذهبی و همچنان از آزادی عدم اعتقاد به مذهب و دیانت برخوردار می گردند . بدیهی است که انقلاب دموکراتیک نوین امتیازات سیاسی و اجتماعی ویژه روحانیون و امتیازات نژادی - مذهبی ویژه سادات را از میان خواهد برد و مراسم دسته جمعی خرافاتی را که غالبا حتی با عقاید خالص مذهبی نیز ربطی ندارد منسوخ اعلام خواهد کرد و تمامی ادارات مذهبی دولتی را برخواهد چید .

ه - برقراری تساوی میان زنان و مردان از لحاظ سیاسی . مسایل اصلی ای که اجرای آن ها می توانند این هدف را برآورده سازند عبارتند از :

1 - برخورداري زنان از حق رأی ، حق انتخاب کردن و حق انتخاب شدن در انتخابات به طور یکسان با مردان .

2 - برخورداري زنان از حقوق مساوي با مردان در فعاليت هاي سياسي .

3 - اجبار یکسان برای زنان و مردان در داشتن سند تابعیت .

4 - ترویج آموزش نظامی در میان زنان و تشویق آنها جهت پیوستن به دسته های نظامی ، و مساعد ساختن شرایط سیاسی برای عودت آبرومندانه آواره گان به کشور .

این صرفا تحقق اهداف سیاسی انقلاب دموکراتیک نوین است که شرایط سیاسی مساعد تصادمات نظامی در جریان جنگ خلق باعث آواره گی عده ای از توده ها نیز گردد . علیرغم این مطالب ضروری است که از یکجانب با برنامه ارتجاعي عودت آواره گان مندرج در موافقتنامه ژنو به نحو جدی مبارزه شود و از جانب دیگر اجرای پالیسی های انقلابی معین و مشخص در مواقع لازمه رویدست گرفته شود .

ز - سرنگونی سلطه سوسیال امپریالیزم - امپریالیزم و دولت های ارتجاعي منطقه بر افغانستان و تامین آزادی ملی و استقلال حقیقی کشور .

این سلطه در شرایط نیمه مستعمراتی - نیمه فیودالی فعلی جامعه از طریق حاکمیت نیمه فیودالیزم و بورژوازی کمپرادور اعمال می گردد . ازین سبب راه اصلی سرنگونی آنها و تامین آزادی ملی و استقلال حقیقی کشور ، همانا عبارت است از سرنگونی حاکمیت فیودالیزم و بورژوازی کمپرادور ، یعنی سرکوبی قطعی نیروهای سیاسی مزدور سوسیال امپریالیزم ، امپریالیزم و دول ارتجاعي منطقه . علاوه بر اقدامات سیاسی ذیل نیز ضروری و اجتناب ناپذیر می باشند :

1 - الغای تمامی قراردادهای خائنانه ای که در گذشته توسط دولت های ارتجاعي افغانستان با سوسیال امپریالیزم ، امپریالیزم و دول ارتجاعي منطقه منعقد شده و منافع خلق ها و حاکمیت ملی ما را پامال می نماید .

2 - خاتمه دادن قطعی به نفوذ و سلطه مشاوران نظامی سوسیال امپریالیزم ، امپریالیزم و دول ارتجاعي منطقه بر نیرو های نظامی کشور و مسدود کردن کامل راه های برگشت مجدد آنان .

این خواسته در اساس از طریق نابودی نیروهای نظامی ارتجاعی و ساختمان نیروی نظامی انقلابی حاصل می‌گردد .

3 - تنظیم روابط خارجی حسنه و همکاری‌های نزدیک با سایر کشورها ، بر اساس مبارزات مشترک ضد سوسیال امپریالیستی ، ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی بویژه در مسایل مهم ذیل :
الف) مبارزه علیه استعمار کهن و نوین و ارتجاع جهانی در راس آن امپریالیزم و سوسیال امپریالیزم .

ب) مبارزه علیه جنگ افروزی‌ها ، توسعه جوئیها ، تجاوزات ، مداخلات ، تهدیدات و توطئه‌های امپریالیستی ، سوسیال امپریالیستی و ارتجاعی .

ج) مبارزه علیه نژاد پرستی ؛ صهیونیزم و پان اسلامیزم و سایر اشکال فاشیسم مذهبی .

ح) انقلاب دموکراتیک نوین افغانستان بخشی از انقلاب جهانی است :

افغانستان انقلابی باید بمثابة پایگاهی برای انقلاب جهانی قرار داشته و درین راه از هیچگونه فداکاری دریغ ننماید . برپائی ، پیشروی ، موفقیت سرتاسری و تکامل انقلاب دموکراتیک نوین افغانستان از یک جانب برشد و اعتلای انقلاب جهانی خدمت می‌نماید و از جانب دیگر خود در گرو رشد و اعتلای آن قرار دارد .

ط) ایجا یک سیستم اداری خدمتگذار مردم و منزله از فساد و کاغذ بازی :

بوروکراسی ، اختلاس ، رشوه ستانی ، واسطه بازی و ... امراض عمومی موجود در تمامی ادارات دولتی کنونی است . روشن است که این ادارات دولتی هرگز نمی‌توانند از امراض منذکره پاک و منزله باشند ، زیرا که آنها در اساس برپایه خدمت به توده‌ها بنا نشده‌اند ، بلکه بعنوان وسیله‌ای برای اعمال حاکمیت نیمه فیودالیزم و بورژوازی کمپرادور بمیان آمده‌اند . بنا حتمی و لازمی است که ادارات دولتی کنونی از بیخ و بن کنده شوند ، تا بتوان بجای آنها یک سیستم اداری خدمتگذار مردم و منزله از فساد و کاغذ بازی بوجود آورد . درچنین سیستمی نه تنها کنترل دقیق اداری از بالا ، بلکه نظارت و تفتیش توسط شوراهای نمایندگان توده‌ها وجود دارد و شوراهای ویژه‌ای برای اجرای این مسئولیت ایجاد خواهند کرد .

دوم - اهداف اقتصادی :

الف - بخش زراعت :

خواست اساسی انقلاب دموکراتیک نوین درین بخش عبارت است از ریشه کن کردن مناسبات فرتوت فیودالی و ایجاد اقتصاد دهقانی آزاد از مظالم استثمار گرانه فیودالی و تکامل پیگیر بعدی آن بمثابة پایه اقتصاد ملی . بدین منظور انقلاب اجرای مسایل مهم ذیل را در دستور کار خود قرار می‌دهد :

1) مصادره زمین‌های مربوط به ملاکین و توزیع آنها میان دهقانان بی‌زمین و کم‌زمین طبق اصل " زمین از آن کشتکار " .

زمین‌های توزیع شده باید به دهقانان تعلق گرفته و سند مالکیت برایشان داده شود .

این دهقانان باید بصورت داوطلبانه و بر اساس مالکیت شخصی دهقانان بر زمین ، تیم‌های دسته جمعی کار ، تعاونی‌ها و کنوپراتیو‌های زراعتی را بوجود آورده و از کمکهای دولتی بهره‌مند شوند .

باید توجه داشت که اصل " زمین از آن کشتکار " نباید بصورت یک اصل اکونومیستی فهمیده شود ، زیرا که تطبیق این اصل بدون مبارزات مسلحانه دهقانان علیه نیمه فیودالیزم ، بدون رهبری دلیرانه این مبارزات توسط حزب کمونیست ، بدون ساختن نیروی نظامی و ایجاد پایگاه‌های انقلابی و دریک کلام بدون سرنگونی حاکمیت سیاسی ارتجاع و برقراری حاکمیت سیاسی

انقلابي ممکن نمي باشد . این بخاطري است که درکشور ما طبقه زمیندار فیودال پایگاه اجتماعي استعمار امپریالیستی - سوسیال امپریالیستی و سرمایه کمپرادور است ، درحالیکه دهقانان نیروی عمده انقلاب اند . ازین سبب باید دهقانان بی زمین و کم زمین از لحاظ آگاهی سیاسی آنچنان سازماندهی گردند که به روشنی دریابند مبارزه برای گرفتن زمین بدون پیشبرد فعال مبارزه برای کسب قدرت سیاسی بجائی نخواهد رسید .

2) دهقانان متوسط الحال مورد حمایت قرار گرفته و به پیوستن به تعاونی ها و کنوپراتیو ها تشویق می گردند .

3) انقلاب دموکراتیک نوین به اقتصاد دهقانان مرفه پایه نمی بخشد ، اما مالکیت بر زمین را مورد تحدید قرار می دهد . انقلاب از دهقانان مرفه در مقابل فیودال ها پشتیبانی به عمل می آورد ، اما آنانرا در جهت رشد اقتصاد شان مورد حمایت قرار نمی دهد .

4) اعمار بند ها ، نهرها کاریزهای جدید و آباد سازی اراضی بایر بمنظور تهیه آب و زمین برای دهاقین ملیت های کم زمین، کوچی ها و دهقانانی که نتوانند از زمین ها مصادره ای بهره مند شوند . کار اعمار بند ها ، نهر ها و کاریزها و آباد سازی اراضی بایر نه بر اساس سرمایه گذاری های بزرگ و ایجاد پروژه های عظیم ، بلکه باید بر اساس بسیج نیروی کار توده ای و ایجاد پروژه های کوچک و متوسط پیشبرده شود .

تشویق کوچی ها به زندگی ده نشینی و اسکان باید از پایه مادی برخوردار باشد . توزیع زمین به آنها و کمک دلسوزانه با ایشان جهت خو گرفتن به زندگی و کار در یک محل ، یگانه راه مطمئن پایان دادن به فلاکت و بدبختی اجتماعی آنان است .

5) اتکاء به منابع داخلی و حرکت پایا با رشد صنایع داخلی در اجرای پالیسی ماشینی کردن و عصري ساختن زراعت .

وسایل و مواد قابل استفاده در زراعت افغانستان فوق العاده عقیمانده و دارای بهره دهی و وسعت استفاده ناچیز است . ماشینی کردن و عصري ساختن زراعت کشور یک ضرورت بشمار می رود ، ما این کاریست که نباید با اتکاء به وسایل ماشینی و مواد عصري و وارداتی پیشبرده شود ، زیرا که این گونه حرکت باعث ماشینی کردن و عصري ساختن حقیقی زراعت افغانستان نمی شود ، بلکه یک تولید زراعتی وابسته بوجود آورده و کل اقتصاد کشور را بطرف وابستگی بیشتر و نه بطرف استقلال و خودکفایی سوق می دهد .

6) بهبود مالداري و سازماندهی سالم آن از طریق استفاده معقول از چراگاه ها و توجه به حفاظت و توسعه آنها ، اصلاح نسل حیوانات ، انکشاف و ترنری و ایجاد تعاونی های مالداران . مالداري سه نقش اقتصادي مهم برعهده دارد :

الف . حیوانات قلبه ای و بارکش و کود حیوانی فراهم می سازد که درحال حاضر تولید زراعتی افغانستان به آنها وابستگی اساسی دارد .

ب . بخش مهمی از مواد غذایی مورد ضرورت جامعه را تولید می نماید .

ج . برای رشته های مهمی از صنایع دستی و بعضی از شاخه های صنعتی دیگر کشور مواد خام تهیه می نماید .

تازمان ماشینی کردن و عصري ساختن وسیع زراعت افغانستان راه درازی در پیش است . ازینرو درشرایط فعلی رشد و انکشاف مالداري مستقیماً به رشد انکشاف زراعت خدمت می نماید . دست رسی به خود کفائی غذایی و ارتقای سطح زندگی مردم از لحاظ خوراک مستلزم رشد و انکشاف روز افزون تولید مواد غذایی حیوانی - درپهلوی رشد و انکشاف تولید مواد غذایی نباتی می باشد .

توسعه و انکشاف قالین بافی ، گلیم بافی ، دباغی یا چرمگری ، ابریشم بافی ، صنایع پشمینه بافی ورشته های معینی از صنایع مواد غذایی ، مستقیماً مستلزم رشد و انکشاف مالداري بخاطر تهیه مواد خام برای این رشته های صنعتی است .

7) بازسازی ، حفاظت و توسعه جنگلات و بهره برداری علمی از آن . جنگلات افغانستان که در طول سالهای جنگ و نیز بعثت استفاده غیر علمی دوامدار از آن صدمات زیادی دیده است وسعت چندان ندارد . اما شرایط طبیعی و اقلیمی افغانستان برای توسعه آن بسیار مساعد است . توسعه جنگلات از طریق افزایش تولید مواد خام برای صنایع ساختمانی ، نجاری ، کاغذ سازی و گوگرد سازی ، افزایش تولید مواد سوختی و افزایش تولید مغزیات جنگلی نقش مهمی در بهبود سطح زندگی توده ها و در مجموع تقویت اقتصاد جامعه بازی می نماید .

ب - بخش صنایع :

1) ایجاد صنایع وسایل تولیدی با تکیه اساسی به بسیج و بهره برداری از منابع سرشار انسانی و طبیعی کشور ، از طریق براه انداختن پروژه های کوچک و متوسط و سعی در توسعه بعدی آنها . ایجاد صنایع وسایل تولیدی از طریق ساختمان پروژه های بزرگ باعث می گردد که روی کمک های خارجی تکیه اساسی صورت بگیرد . روشن است که چنین وضعیتی علاوه از اینکه پایه های اساسی صنعتی شدن کشور را فراهم نمی سازد ، نتیجه ای جز تعمیق وابستگی اقتصادی کشور به نظم اقتصادی جهانی امپریالیستی نخواهد داشت . جاذبه فریبنده پروژه های بزرگ صنایع تولیدی را که زنجیر وابستگی اقتصادی به سوسیال امپریالیست ها و امپریالیست ها را با خود همراه دارد ، باید یکسره به دور انداخت .

ایجاد صنایع تولیدی از طریق براه انداختن پروژه های کوچک و متوسط که می تواند با تکیه اساسی به بسیج و بهره برداری از منابع سرشار انسانی و طبیعی کشور ممکن باشد ازین مزیت عالی و فوق العاده برخوردار است که برای صنعتی شدن کشور پایه های اساسی بسیار محکمی بوجود می آورد . البته ممکن است بهره وری چنین شیوه ای بخصوص در اوایل کارچندان عالی نباشد ، اما این نقیصه ای است که میتوان آنرا با سعی و تلاش انقلابی ویرانگیختن ابتکارات توده های کارگر و ماهرین داخلی به تدریج رفع کرده و بسوی توسعه بعدی این رشته کلیدی صنعتی گام برداشت .

2) توجه اساسی به تولید وسایل و مواد مورد ضرورت بخش زراعت . باید ملتفت بود که زراعت اساس اقتصاد کشور را تشکیل می دهد . ازینرو هرگونه پیشرفت و ترقی اقتصادی افغانستان در اساس بر رشد تولیدات زراعتی مربوط است . لذا تولیدات صنعتی کشور باید در اساس در خدمت رشد و انکشاف بخش زراعت و در خدمت ماشینی کردن و عصری ساختن آن قرار داشته باشد .

3) توسعه بهره برداری از معادن با توجه اساسی به رفع نیازمندی های داخلی کشور و با تکیه بر بسیج امکانات خودی .

افغانستان دارای ذخایر معدنی سرشار و متنوع است که اکثراً تا حال غیر قابل استفاده باقی مانده است . آن مقدار کمی ازین ذخایر که تا حال مورد بهره برداری قرار گرفته است عمدتاً توسط سوسیال امپریالیست ها به غارت برده می شود .

توسعه بهره برداری از معادن نقش بسیار با اهمیتی در رشد سالم اقتصاد ملی بازی می نماید ، بشرط اینکه اینکار اولاً با تکیه بر بسیج امکانات خودی و نه امکانات خارجی صورت بگیرد و ثانیاً تولیدات آن در اساس نه راه تجارت به بازار های بین المللی تحت کنترل سوسیال امپریالیزم و امپریالیزم ، بلکه راه رفع نیازمندی های صنعتی و غیر صنعتی داخلی را درپیش گیرد .

4) ایجاد و توسعه صنایع نظامی .

مردم ما امکانات بسیار محدودی برای ایجاد و توسعه صنایع نظامی در اختیار دارند . اما از آنجایی که رفع وابستگی نظامی به سوسیال امپریالیزم ، امپریالیزم و دول مرتجع منطقه یکی از شروط اصلی تامین آزادی ملی و استقلال حقیقی مردم و کشور ما است ؛ باید همین امکانات محدود را نیز با تمام قوا بکار گرفت و با سعی و تلاش جدی و پیگیر در راه انکشاف و توسعه آن کوشید .

5) رهنمایی سرمایه های خصوصی ملی در مجاری صنعتی .

سرمایه های خصوصی ملی تا حال بیشتر بطرف تجارت گرایش داشته اند تا بطرف صنایع . این گرایش زیانبار اقتصادی باید از طریق راهنمایی سرمایه های خصوصی ملی به مجاری صنعتی مورد تحدید قرار بگیرد . سرمایه های خصوصی میتوانند بصورت مستقل – البته تحت رهنمایی و نظارت دولت – و یا در موسسات مختلط با دولت در توسعه و تنوع صنایع سبک و استهلاکی نقش بازی نموده و به پیشرفت صنعتی کشور خدمت نمایند .

6) پشتیبانی از صنایع دستی و پیشه وری از طریق ایجاد تعاونی های صنعت کاران دستی و پیشه وران و فراهم آوری مساعدت های مالی تخنیکی و تجاری به آنها .

صنایع دستی و پیشه وری با زراعت و مالداري رابطه تنگاتنگ و متقابل داشته و بخش مهمی از اقتصادیات روستایی کشور را تشکیل می دهد . همچنان این رشته از صنایع در شهر ها نیز از اهمیت برخوردار است و درآمد عدي اي از مردم و مقدار زیادی از وسایل مورد ضرورت اهالی را فراهم می نماید .

تقویت صنایع دستی و پیشه وری بخصوص در دوران جنگ خلق از اهمیت ویژه ای برخوردار می باشد ، زیرا که در پهلوی امور زراعتی يك راه اصلی و کم خطر تقویت اقتصاد مناطق سرخ محسوب می گردد .

ج - بخش تجارت و مالیه :

1) تنظیم تجارت خارجی در جهت پیشرفت و ترقی سالم اقتصاد کشور بر مبنای سیاست های اقتصادی دموکراتیک نوین و ملی ساختن کامل آن .

تجارت خارجی مجرای نفوذ و سلطه اقتصادی نیوکولونیالیستی سوسیال امپریالیزم و امپریالیزم بر کشور است و حتی زمینه های نفوذ اقتصادی کشورهای پاکستان ، ایران و تاحدودی هندوستان را برافغانستان مساعد ساخته است . درافغانستان انقلابی تحت نقش تجارت خارجی باید از ریشه تغییر یابد و به مجرائی در جهت پیشرفت و ترقی سالم اقتصاد کشور مبدل گردد . ازین جهت لازم است که تجارت خارجی کاملاً بر پایه سیاست های اقتصادی دموکراتیک نوین تنظیم گردد که یکی از ملزومات چنین سازماندهی ای ملی ساختن کامل آن می باشد .

2) تنظیم تجارت داخلی و نظارت بر آن به نفع پیشرفت و ترقی اقتصاد دموکراتیک نوین .

امروزه تجارت داخلی کشور به مقدار زیادی به پرچون فروش تجارت خارجی و خدمتگذار آن مبدل گردیده است و نقشی را که ازین جهت برعهده دارد عبارت است از انتقال وابستگی اقتصادی به دورترین نقاط کشور . علیرغم اینکه این نقش با ایجاد تغییر ریشه ای در تجارت خارجی دیگرگون خواهد شد ، اما درهرحال لازم است که تجارت داخلی عمدتاً به عرصه دادو ستد تولیدات داخلی مبدل گردد . تحقق این هدف از یکجانب از طریق تنظیم تجارت داخلی و نظارت بر آن و از جانب دیگر از طریق رشد و افزایش عمومی تولیدات داخلی یعنی ترقی و پیشرفت مجموع اقتصاد جامعه ممکن می گردد .

3) تطبیق اصل مالیه مترقی و مستقیم بصورت یکسان و منسجم .

سیستم مالیاتی افغانستان یک سیستم نامنسجم و نامتوازن است و بار آن در اساس بر شانه های زحمتکشان و اقشار میانی جامعه سنگینی می نماید. برای اینکه مالیات به منبع مطمئنی برای درآمد دولت و به مجرائی در جهت تعدیل ثروت در جامعه بدل گردد، سیستم مالیاتی باید شکل منسجم و متوازی بخود گرفته و بصورت مالیه مترقی و مستقیم تطبیق گردد.

د - عمومیات :

1) مصادره تمام سرمایه های سوسیال امپریالیستی، امپریالیستی و مؤسسات خارجی. قسمت اصلی این سرمایه ها در بخش سرمایه گذاری بوروکراتیک (سکتور دولتی) بکار برده شده است که قسمت اعظم آن بصورت قرضه های بهره، ثروت های ملی ما را به یغما می برد. علاوه بر بخش دیگر این سرمایه ها در مؤسسات تجارتي و فابریکات غیر دولتی ویا در بنگاه های خصوصی و دولتی بصورت مختلط سرمایه گذاری شده اند. دولت دموکراتیک نوین بخاطر تامین استقلال اقتصادی افغانستان نه تنها تمام این سرمایه ها را مصادره می نماید، بلکه راه هرگونه سرمایه گذاری سوسیال امپریالیستی و امپریالیستی در کشور را نیز مسدود خواهد ساخت.

2) تبدیل سکتور دولتی کنونی - که اهرم نفوذ و سلطه اقتصادی سوسیال امپریالیزم و امپریالیزم بر کشور است - به سکتور دولتی دموکراتیک نوین (سکتور راستین عامه). اقتصاد دولتی در جمهوری دموکراتیک نوین افغانستان دارای جهت گیری سوسیالیستی بوده و نیروی رهبری کننده کل اقتصاد کشور را تشکیل می دهد.

3) ملی ساختن تمام مؤسسات خصوصی ایکه دامنه فعالیت آنها از محدوده ظرفیت اداره خصوصی بیرون باشد.

دولت دموکراتیک نوین به سرمایه داران خصوصی ملی اجازه فعالیت اقتصادی می دهد اما از یکجانب آنها رارهبری نموده و تحت نظارت قرار می دهد و از جانب دیگر به آنها اجازه نمی دهد که وسایل زندگی خلق ها را تحت کنترل شان در آورند. بدین سبب سرمایه های خصوصی مورد تهدید قرار گرفته و به آنها اجازه رشد نامحدود داده نمی شود.

4) گسترش و تعمیق پلانگذاری دولتی بخاطر تامین رشد و شگوفائی اقتصاد ملی در جهت رهایی از وابستگی به سوسیال امپریالیزم و امپریالیزم.

پلان گذاری دولتی در جمهوری دموکراتیک نوین افغانستان مجرای اصلی رفع اعوجاج اقتصادی نئوکولونیالیستی و تنظیم متوازن رشد اقتصادی جامعه بوده و جهت گیری سوسیالیستی انکشاف آنرا تقویت می نماید.

5) پیشبرد ساختمان اقتصادی هر یک از ایالات در داخل چوکات سیاست های اقتصادی عمومی دولت دموکراتیک نوین در سراسر کشور بشمول حق تقدم در استفاده از منابع طبیعی محدوده ملی به قسمیکه حق تعیین سرنوشت ملیت ها بدست خود شان بتواند از پایه مادی - اقتصادی بر خوردار باشد.

6) مساعد ساختن زیر بنای مادی تامین تساوی حقوق میان زنان و مردان :

غرض تحقق این هدف اقدامات حد اقل ذیل می تواند روی دست گرفته شود :

الف) توزیع زمین برای زنان و مردان دهقان بطور یکسان و اعطای سند ملکیت بنام خود شان.

ب) پرداخت مزد مساوی در برابر کار مساوی به مردان و زنان بطور یکسان.

ج) فراهم ساختن زمینه های مساعد برای فعالیت های اقتصادی زنان در بیرون از خانه و مهیا ساختن خدمات مورد ضرورت آن.

د) اعطای کمک های ویژه به زنان صنعتکار و تشویق آنها به تشکیل تعاونی های خاص خود شان.

ه - لغو قانون مذهبي تقسيم غير عادلانه اموال موروثي میان زنان و مردان و تامین حقوق مساویانه میان آنها .

7 (مساعد ساختن زمینه های اقتصادی ویژه غرض عودت آبرومندان آواره گان به کشور .
تحقق اهداف اقتصادی انقلاب دموکراتیک نوین در اساس زمینه های اقتصادی و لازم غرض عودت آبرومندان آواره گان به میهن را مساعد می سازد . ولی علاوه برین اقدامات اقتصادی ویژه نیز باید درین مورد مد نظر قرار داده شود .

8 (تخصیص کمک های ویژه برای معیوبین جنگ آزادیبخش و خانواده های شهداء .

9 (لغو امتیازات اقتصادی امکان مذهبی ، روحانیون و سادات و جلوگیری از انتقال وجوهات دینی به خارج از کشور .

سوم - اهداف فرهنگی :

فرهنگ دموکراتیک نوین ، فرهنگ توده ای است و باید در خدمت کارگران و دهقانان فقیر و تهیدست و سایر اقشار انقلابی باشد که بیش از نود فیصد نفوس کشور را تشکیل می دهند . فرهنگ انقلابی برای توده های انقلابی سلاح نیرومند انقلاب است . فرهنگ انقلابی قبل از آنکه شیپور انقلاب نواخته شود ، انقلاب را از لحاظ ایدئولوژیک تدارک می بیند و در جریان انقلاب بخش ضروری و مهم جبهه عمومی انقلاب است و کارکنان فرهنگی انقلاب در حقیقت رهبران درجات مختلف این جبهه فرهنگی می باشند . " بدون تیوری انقلابی هیچ جنبش انقلابی نمی تواند وجود داشته باشد " . این می رساند که جنبش فرهنگی انقلابی تا چه پیمانۀ ای برای انقلاب حایز اهمیت می باشد .

الف (زدودن بینش های خرافی و فقر علمی و آراسته شدن توده های مردم به زیور علم و دانش . فرهنگ ارتجاعی موجود در جامعه ما بر پایه های جهل و بینش های خرافی و عدم آگاهی از علم و دانش استوار است . به عنوان یک واقعیت تلخ باید پذیرفت که توده های وسیع مردمان ما - این پایه های اساسی انقلاب کشور - وسیعاً و عمیقاً به خرافات مذهبی و سموم بینش های ضد علمی آغشته هستند . رفع این حالت خفت بار مستلزم پیشبرد مبارزات دلیرانه ، جسورانه و درعین حال دلسوزانه فرهنگی و فکری است . دلیرانه و جسورانه بدین خاطر که در اکثریت قریب به اتفاق موارد در جریان این مبارزه در قدم اول با حساسیت های شدید توده های وسیع تقابل بوجود می آید، و دلسوزانه بدین خاطر که سر سختی توده ها در چسپیدن به خرافات و بینش های ضد علمی به سرخوردگی و نفرت از توده های جاهل منجر نگردد .

ب (رشد و تقویت آگاهی ملی انقلابی تمامی ملیت های کشور علیه سوسیال امپریالیزم ، امپریالیزم و شوونیزم ملی و ستم ملی .

مبارزه بخاطر کسب آزادی ملی و دفاع از آزادی ملی ای که باید بدست آید مستلزم رشد و تقویت آگاهی ملی انقلابی تمامی ملیت های کشور است . البته در شرایط جامعه چند ملیتی افغانستان این آگاهی ملی انقلابی صرفاً نمیتواند آگاهی ای علیه سوسیال امپریالیزم و امپریالیزم باشد، بلکه درعین حال باید ضدیت با شوونیزم و ستم ملی را نیز احتوا نماید . به این صورت رشد و تقویت آگاهی ملی انقلابی پشتونها مستلزم مبارزه آنها علیه شوونیزم ملی خودشان است ، درحالیکه رشد و تقویت آگاهی ملی انقلابی ملیت های تحت ستم با پیشبرد مبارزات شان علیه ستم ملی حاصل می گردد .

ج (از میان بردن امراض مهلك بیسوادی و فقر فرهنگی :

فیصدی بیسوادی در میان مردمان ما در حد بسیار بالایی قرار دارد . این حالت تاسف بار در طول دوران اشغال در اثر پالیسی های تباه کن سوسیال امپریالیزم و مزدوران شان از یکجانب و عملکرد های ماوراء ارتجاعی نیروهای فیودالی وابسته به امپریالیست های غربی از جانب دیگر

بیشتر از پیش تقویت گردید . جهالت و فقر فرهنگی ناشی ازین وضعیت نکبت بار که دامنگیر مردمان ما است نشانه فضاحت باری از سلطه فرهنگ امپریالیستی - ارتجاعی بالایی خلق های تحت ستم به شمار می رود .

برای از میان بردن این حالت اسفبار اجرای اقدامات ذیل ضروری است :

- 1) اجباری ساختن تحصیلات ابتدائی در سراسر کشور .
- 2) مسلکی کردن تحصیلات ثانوی و درآمیختن آن با پروسه تولید .
- 3) میها ساختن زمین تحصیلات عالی و تخصصی برای فرزندان زحمتکشان بخرچ دولت .
- 4) ایجاد شرایط مساعد ادامه تحصیل بعد از وقت رسمی برای کسانیکه بنابر علی نه توانسته اند تحصیلات شان را تکمیل نمایند .

5) ایجاد کورسهای سواد آموزی در سطح وسیع برای کلان سالان .
د) تامین استقلال فرهنگی برای تمامی ملیت های برادر کشور در جهت احیاء و شگوفایی فرهنگ های اصیل ملی آنها و تکامل هماهنگ شان .

سرکوب فرهنگی ملیت های تحت ستم در راستای نفی موجودیت و هویت ملی آنها بخش مهمی از شوونیسم طبقه حاکمه ملیت پشتون است که صدمات شدیدی بر رشد و تکامل ملیت های تحت ستم و در نتیجه رشد و تکامل جامعه افغانستان در مجموع وارد آورده است .

رشد و تکامل انقلابی فرهنگ تمامی ملیت های برادر مستلزم از میان برداشتن ستم فرهنگی و تامین استقلال فرهنگی برای تمامی ملیت ها است . درین مورد دو مسئله از اهمیت درجه اول برخوردار می باشد :

1) رسمیت زبان ملی تمامی ملیت های کشور در ادارات دولتی مؤسسات آموزشی و رسانه های گروهی ایالات مربوطه شان .

2) فراهم ساختن زمینه استفاده عادلانه تمامی ایالات کشور از امکانات آموزشی و پرورشی سرتاسری .

هـ - رفع تبعیض و برقراری تساوی در زمینه های تحصیلی و آموزشی و پرورشی میان زنان و مردان .

محرومیت کتله های وسیع زنان از حق انسانی تحصیل و فراگیری علم و دانش یکی از علایم خفت بار سلطه فرهنگ ارتجاعی پدرسالارانه بر مردمان ما است که بنوبه خود بمثابة يك عامل مهم عقب ماندگی کل جامعه عمل می نماید . لذا رفع تبعیض و برقراری تساوی در تحصیلات میان زنا و مردان از ضرورت جدی و با اهمیتی برخوردار است . باید با تلاش پیگیر تمامی موانعی را که باعث عدم تحقق این مامول شریفانه انقلابی است از میان برداشت .

و) زدودن نا آگاهی و جهل سیاسی و رشد و تقویت آگاهی سیاسی انقلابی توده های مردم .
ناآگاهی و جهل سیاسی در میان توده های مردم از ابعاد وسیع و وحشت آوری برخوردار است . به همین جهت است که آنها به آسانی توسط نیروهای سیاسی ارتجاعی و وابسته به امپریالیسم جهانی مورد تحمیق قرار می گیرند و در جهت تامین منافع آنها به خدمت گرفته می شوند . از میان برداشتن این حالت تاسف بار مستلزم پیشبرد مبارزات ایدئولوژیک شجاعانه و پیگیر در میان توده های مردم است ، زیرا که توده ها فاقد آگاهی سیاسی انقلابی نمی توانند مبارزات انقلابی را پیش برند ، چه رسد به اینکه انقلاب را به پیروزی رسانند و از موجودیت و تکامل بعدی آن دفاع نمایند برای حزب کمونیست پیشبرد مبارزات ایدئولوژیک مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی در این میان نقش کلیدی و رهبری کننده بازی می نماید . بدون درک عمیق این نکته و توجه اساسی در عمل به آن نمی توان وظایف ایدئولوژیک در قبال انقلاب کشور را انجام داد و به هدف رشد و تقویت آگاهی سیاسی انقلابی توده های مردم دست یافت . این هدف همانند تمامی اهداف انقلاب

صعب الحصول است اما دستیابی به آن ضرورت اجتناب ناپذیر و غیر قابل انصراف دارد و مبارزه پیگیر در راه آن نشانه عمق باوریه مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم است .
(ز) پرورش هنر انقلابی و مبارزه علیه هنر ارتجاعی .

هنر ارتجاعی موجود در جامعه بخش جدایی ناپذیری از فرهنگ ارتجاعی نیمه فیودالی - نیمه مستعمره مسلط بوده و در خدمت حفظ و استحکام نظام ارتجاعی فعلی قرار دارد . هنر ارتجاعی در تمامی شاخه ها سلاح نیرومندی در دست ارتجاع جهت تخدیر توده ها و جلب احساسات و عواطف آنها است .

هنر انقلابی که از درون مبارزات انقلابی طبقات - ملی توده ها متولد می شود و در جریان پیشبرد آن رشد می نماید نه تنها بمثابه سلاحی برای مبارزه علیه هنر ارتجاعی بکار می آید ، بلکه همچون عامل قدرتمندی برای بسیج توده ها به خدمت گرفته می شود .

هنر انقلابی بخشی از جبهه عمومی ایدئولوژیک انقلاب است . بدون پروراندن آن نمی توان وظایف جبهه ایدئولوژیک انقلاب را تمام و کمال به انجام رساند . تأثیرات مسموم کننده هنر ارتجاعی بر احساسات و عواطف توده ها را از میان برد و شور و اشتیاق انقلابی توده ها را برانگیخت .

چهارم - اهداف اجتماعی :

انقلاب دموکراتیک نوین دارای اهداف اجتماعی متعددی است که از آن جمله چهار مسئله ذیل قابل تأکید ویژه است :

1 (برقراری تساوی میان زنان و مردان از لحاظ اجتماعی . غرض برآورده شدن این خواست اقدامات حد اقل ذیل می توانند روی دست گرفته شوند :

الف . لغو ازدواج اجباری ، ممنوعیت پرداخت و دریافت شیر بها ، غیر قانونی ساختن تعدد زوجات و برقراری تساوی حقوقی میان زنان و مردان در تمامی امور مربوط به ازدواج و خانواده .
ب . تامین آزادی برای زنان در فعالیت های اجتماعی بیرون از منزل و مبارزه برای لغو حجاب .
ج . ثبت نام والدین بصورت توأم جهت مشخص شدن نسبت خانوادگی فرزندان ، در تمامی اسناد رسمی و سعی در ترویج آن در سطح کل جامعه .

د . برقرار تساوی میان زنان و مردان در قضاوت ، شهادت و سایر امور مربوط به محاکم عدلی .
2 (ایجاد یک سیستم خدمات صحتی علمی و متوازن در سراسر کشور با تکیه بر منابع و امکانات داخلی نظام صحتی موجود در افغانستان به مقدار زیادی یک نظام غیر علمی و مبتنی بر شیوه های بدوی است . ولی آنجایی که تا حدودی بر اساسات علمی استوار است نیز شدیداً دارای دو خصیلت منفی می باشد ، یکی اینکه غیر متوازن است و دیگر اینکه از لحاظ پرسونل و نیز ادویه و وسایل وابسته به خارج است .

نظام صحتی نوین فقط با از میان برداشتن سیستم موجود می تواند بوجود آمده استحکام و گسترش پیدا نماید . غرض تحقق این هدف لازم است روی سیاست اتکاء بخود ، هم از لحاظ تربیت پرسونل طبی و اهم از لحاظ تولید ادویه جات و وسایل طبی تکیه اساسی صورت بگیرد .

3 (مبارزه علیه انحرافات و مفسد اخلاقی و اجتماعی .

4 (فراهم ساختن امکانات تفریحات و سرگرمی های سالم و فعالیت های ورزشی برای توده ها .
" کمونیست های عار دارند که مقاصد و نظریات شانرا پنهان دارند . آنها آشکارا اعلام می نمایند که فقط از طریق توسل به قهر ، از طریق سرنگونی جبری نظم اجتماعی موجود نیل به هدف های شان میسر است ... " (مانیفیست حزب کمونیست) .

" با گذر از جنگ های طولانی داخلی و بین المللی است که طبقه کارگر نه فقط شرایط موجود را دیگرگون می کند بلکه خود نیز متحول گشته ، برای اعمال قدرت سیاسی آماده می شود . "

(مارکس)

" وظیفه مرکزی و عالیترین شکل انقلاب کسب قدرت بوسیله نیروهای مسلح ، یعنی حل مسئله از طریق جنگ است . این اصل مارکسیستی در همه جا ... صادق است . " (مائوتسه دون)

هیچ طبقه ای بدون بکار بردن نیروی قهر و استفاده از نیروی مسلح خویش بقدرت سیاسی دست نمی یابد . این ، یک حکم قانونمندانه عمومی در مورد مبارزات طبقاتی است و در طول تاریخ در جوامع طبقاتی مختلف کاملاً به اثبات رسیده است . دلیل این امر کاملاً روشن است . در ساختمان دولت نیروهای مسلح در مرکز تمامی نهاد های دیگر قرار دارد و سرنگونی حقیقی یک دولت بدون درهم شکستن این نهاد مرکزی که لازمه اش توسل به جنگ می باشد، ممکن نیست . بدین جهت است که مائوتسه دون با قدرت و صراحت اعلام می نماید :

" قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید "

وقتی به تاریخ مبارزات طبقاتی و ملی معاصر جامعه افغانستان نظر اندازیم به درستی می بینیم که حکم فوق نه تنها در مورد آن از مصداق کاملاً روشنی برخوردار است بلکه هرگونه تبدیلی در حاکمیت سیاسی درین کشور از طریق توسل به جنگ به عمل آمده است . طرد سلطه استعماری انگلیس از طریق مبارزات مسلحانه ای ممکن گردید که در یک دوره طولانی بار بار در نقاط مختلف کشور با درجات مختلفی از حدت و شدت دارای دامنه و وسعت گوناگون براه انداخته شد . سقوط دولت امانی ، رویکار آمدن و بعداً سرنگونی سقویها و استقرار حاکمیت خاندان طلائی یعنی آغاز برقراری تثبیت شده نظم نیمه مستعمراتی - نیمه فیودالی نیز با استفاده از نیروی قهر و بکار بردن نیروهای مسلح و توسل به جنگ صورت گرفت . به عمر نظام سلطنتی در افغانستان توسط کودتای 26 سرطان سال 1352 خاتمه داده شد و حاکمیت کودتایی داود توسط کودتای هفت ثور 1357 از میان رفت . پس از کودتای هفت ثور ، اوضاع در جامعه افغانستان برای مدت بیشتر از یک دهه با مبارزات مسلحانه پر دامنه خود بخودی توده ها و نیروهای سیاسی مخالف رژیم کودتا و سرکوب مسلحانه این مبارزات ، تجاوز مسلحانه قوای سوسیال امپریالیستی و مقاومت وسیع و گسترده در مقابل آن مشخص می گردد . در مورد خروج قوای متجاوز سوسیال امپریالیستی از افغانستان نیز نقش مرکزی مقاومت مسلحانه در کشور کاملاً روشن و بی نیاز از استدلال است . در شرایط فعلی که دوطرف ارتجاعی متخاصم در کشور دارای مناسبات تبانی - تقابل بوده و در عین سازشکاری با همدیگر به جنگ و درگیری نیز به اشکال مختلف میان شان ادامه می دهند، حتی ساخت و بخت و سازهای سیاسی فقط مبتنی بر محاسبه ضعف ها و توانمندی های نیروهای مسلح و قدرت نظامی هر یک از طرفین دعوا می تواند صورت گیرد . و بالاخره ضعف کمونیست ها در لحظه فعلی در سطح جامعه مشخصاً با ضعف نظامی و فقدان نیروهای مسلح متعلق بخود شان هویدا می گردد .

توجه به حقایق فوق نشان می دهد که تصرف قدرت سیاسی فقط و فقط یک راه دارد و آن عبارت است از بکار بردن نیروهای مسلح و توسل به جنگ . ازین گذشته ، برای پرولتاریا و حزب کمونیست حتی زمینه استفاده های تاکتیکی در مبارزات سیاسی با استفاده از راه های مسالمت آمیز و آرام در افغانستان وجود ندارد ، زیرا کمونیسم درین کشور غیر قانونی است و کمونیست ها در آن نه تنها حق فعالیت سیاسی ، بلکه حق موجودیت و حیات نیز ندارند . این حکمی است که تمامی نیروهای سیاسی حاکم بر جامعه بر سر آن متفق القول اند و در تطبیق آن با وحشیگری و خشونت بی مانندی عمل می نمایند . درین مورد مشی مصالحه ملی رژیم کابل با سیاست های باند های مختلف مذهبی تفاوت اساسی ندارد .

حزب کمونیست افغانستان نمی تواند مبارزه در راه بدست آوردن حق فعالیت قانونی و استفاده از مزایای پارلمانتاریزم را مد نظر قرار دهد ، زیرا در جامعه نیمه مستعمره - نیمه فیودال افغانستان تا حال سیستم بورژوا - دموکراتیک بوجود آمده و نه در آینده بوجود خواهد آمد . حتی بفرض بوجود آمدن چنین سیستمی ، حزب کمونیست می باید انتخابات پارلمانی را قویا تحریم نماید ، زیرا که فقط و فقط همچون پرده نازکی چهره کریه استبداد حاکم برجامعه را خواهد پوشاند و نشام سرودم بریده ای بیش نخواهد بود .

حزب کمونیست برای تصرف قدرت سیاسی و تحقق اهدافش هیچ راه دیگری جز توسل به قهر انقلابی و نیرو های مسلح انقلابی و دریک کلام جنگ انقلابی نمی تواند سراغ نماید . اهداف انقلاب دموکراتیک نوین فقط با پیروزی پرولتاریا و متحدینش در میدان جنگ می تواند بکف آید .

قیام شهری و کودتا ، دوبیراهه :

در جامعه نیمه مستعمره - نیمه فیودال افغانستان که شیوه تولید فیودالی آن مسلط است ، زمینه ای برای برپایی و موفقیت قیام های شهری بمثابه استراتیژی نظامی انقلاب وجود ندارد . دلایل این امر روشن است .

نفوس شهر ها بخش کوچکی از مجموع نفوس کشور را در بر می گیرد . بدین جهت قیام شهری در صورت برپاشدن نیز جنگ توده های وسیع خلق های کشور نخواهد بود و دامنه تاثیر آن از لحاظ سیاسی روی توده ها محدود باقی خواهد ماند .

نیروهای نظامی ارتجاعي مستقر در شهرها ، متمرکز و قوی اند و امکان در هم کوبیدن آنها با تکیه بر توده های شهری میسر نیست .

استراتیژی قیام شهری باعث می شود که خرده بورژوازی شهری و بورژوازی ملی بمثابه نیروهای عمده انقلاب در نظر گرفته شوند و نقش نیروی عمده واقعی انقلاب دموکراتیک نوین یعنی دهقانان بصورت فرعی باقی بماند و حتی این نیرو به تماشاجی صرف مبدل گردد .

تولید در شهرها وابسته به خارج است . ازین سبب قیام شهری حتی در صورت موفقیت از همان ابتدا يك رژیم متکی به تولید وابسته به امپریالیزم جهانی را بوجود خواهد آورد ، رژیمی که نه قادر به در هم کوبیدن بورژوازی کمپرادور خواهد بود و نه قادر به از میان بردن نیمه فیودالیزم .

وقتی دورنمای برپایی و امکان موفقیت قیام شهری چنین تیره و تار باشد ، واضح است که حرکت های کودتایی یعنی توسل به آن شیوه جنگی ایکه حتی توده های شهری نیز در آن درگیر می باشند و صرفا با تکیه بر مشتکی از افسران و سربازان تعلیم دیده و سازمان یافته در ارتش ارتجاعي راه می افتد ، همانطوریکه تجارب کودتا های کشور های افریقائی و آسیایی نشان میدهد کوچکترین نتیجه مثبتی ببار نخواهد آورد .

کودتا چنانچه موفق نیز گردد فقط چند مهره هیئت حاکمه را تعویض می نماید ، ولی تمامی ساختار های اصلی دولت ارتجاعي را اساسا دست نخورده باقی می گذارد . بدین جهت رژیم کودتائی نه بر ماشین دولتی نوین و نیروی نظامی انقلابی ، بلکه بر همان ماشین دولتی کهن و نیروی نظامی ارتجاعي تکیه می نماید .

بر اساس این حقایق روشن و انکار ناپذیر است که حزب کمونیست افغانستان غرض تصاحب قدرت سیاسی و به پیروزی رساندن انقلاب دموکراتیک نوین در کشور ، هرگز به بیراهه های قیام شهری و کودتا نخواهد رفت و این بیراهه ها را بمثابه استراتیژی جنگی کاملا غیر اصولی ،

مردود و فاقد دورنمای روشن می داند .

حزب کمونیست برای تصرف سیاسی و اهدافش هیچ راه دیگری جز توسل به قهر انقلابی و نیروهای مسلح انقلابی و دریک کلام جنگ انقلابی نمی تواند سراغ نماید . اهداف انقلاب دموکراتیک نوین فقط با پیروزی پرولتاریا و متحدینش در میدان جنگ می تواند بکف آید .

جنگ خلق ، جنگ دهقانی تحت رهبری پرولتاریا :

استراتژی مبارزات حزب کمونیست افغانستان برای تصاحب قدرت سیاسی و به پیروزی رساندن انقلاب دموکراتیک نوین در کشور همانا استراتژی جنگ خلق می باشد ؛ جنگی که دهقانان نیرویی عمده آن و پرولتاریا رهبر آن است .

استراتژی جنگ خلق متکی بر این واقعیت است که بیش از هفتاد و پنج درصد کل نفوس افغانستان را دهاتیان و بیشتر از نود درصد قلمرو کشور را دهات تشکیل می دهند . نه تنها اکثریت عظیم نفوس ساکن در دهات بطرق مختلف و درجات گوناگون موقعیت دهقانی دارند ، بلکه اکثریت قابل ملاحظه آواره گان خارج از کشور و آواره گان داخلی نیز دارای تعلقات و روحیات دهقانی اند . علاوه بر بخش بسیار مهمی از طبقه کارگر جوان افغانستان هنوز دارای ارتباطاتی با دهات بوده و برخی خصوصیات دهقانی اشرا حفظ کرده است . دهقانان طبقه مولد اصلی کشور اند . بار استثمار نیمه فیودالی که شکل مسلط استثمار در جامعه است برشانه های آنها - بویژه دهقانان بی زمین و فقیر - حمل می گردد . فقط با بیدار ساختن ، بسیج ، سازماندهی و تکیه عمده بر دهقانان در جنگ خلق است که امکان سرنگونی انقلابی طبقه زمیندار فیودال که پایه اجتماعی اصلی نظام ارتجاعی و وابسته حاکم در کشور است ، میسر می گردد .

بدون پیشبرد امر انقلاب ارضی و مصادره زمین های ملاکین توسط دهقانان بی زمین و فقیر نمی توان سرنگونی عمیق و ریشه ای نیمه فیودالیزم را به پایان رساند . طرح انقلاب ارضی و واگذاری زمین های مصادره شده به دهقانان ، یا عدم طرح و قبول این مسئله در آخرین تحلیل مفهومی جز قبول سرنگونی نیمه فیودالیزم و یا عدم قبول آن نخواهد داشت . بدین جهت برافراشتن درفش انقلاب ارضی با شعار " زمین از آن کشتکار " بمثابة درفش مبارزه طبقاتی ضد فیودالی برای برانگیختن و بسیج دهقانان در جنگ خلق از اهمیت عمده و درجه اول برخوردار است . روشن است که شعار " زمین از آن کشتکار " نمی تواند - و نباید - بصورت یک شعار اکونومیستی مطرح گردد . تحقق انقلاب ارضی بدون سرنگونی قدرت سیاسی ارتجاعی و برقرار حاکمیت سیاسی انقلابی ممکن نیست . بدون درک این مضمون سیاسی - طبقاتی انقلاب ارضی و شعار " زمین از آن کشتکار " و تکیه اساسی روی آن مبارزات دهقانان برای بدست آوردن زمین ولو با شجاعت ، تهور و برخوردهای مسلحانه همراه باشد ، در بهترین حالت از محدوده اکونومیزم و ریفرمیسم تجاوز نخواهد نمود .

تکیه عمده روی انقلاب ارضی و شعار " زمین از آن کشتکار " در جنگ خلق به مفهوم تکیه عمده روی حل انقلابی تضاد دهقانان بانیمه فیودالیزم است . این مطلب بدین مفهوم نیست که پیشبرد مبارزه علیه بورژوازی کمپرادور که در پیوند با نیمه فیودالیزم قرار دارد مورد توجه نمی باشد . اما از آن جایی که استثمار فیودالی شکل عمده استثمار و شیوه تولید نیمه فیودالی شکل عمده تولید در جامعه است مبارزه علیه بورژوازی کمپرادور بر محور مبارزه علیه نیمه فیودالیزم به پیش می رود .

از جانب دیگر روشن است که علاوه بر حل تضاد عمده فعلی یعنی تضاد میان توده های خلق های ملیت های مختلف بانیمه فیودالیزم و بورژوازی کمپرادور ، حل سایر تضاد های اصلی جامعه نیز نمی تواند در جریان تدارک ، برپائی و پیشبرد جنگ خلق مد نظر قرار نگیرد . مگر تمامی این مبارزات بر محور تضاد عمده پیش خواهد رفت و در نهایت ماهیت دهقانی جنگ خلق را مخدوش خواهد کرد .

محاصره شهر ها از طریق دهات :

جنگ خلق ، جنگی است که ابتدا در مناطق روستایی براه می افتد و تنها پس از آنکه از استحکام و گسترش لازم و مناسبی در دهات برخوردار گردید ، به محاصره شهر ها و سپس تصرف آنها گذر می نماید . . اینکه جنگ خلق چنین مسیری را می پیماید - و باید بپیماید - قبل از همه بدین جهت است که دهقانان بمثابه نیروی عمده انقلاب دموکراتیک نوین و پایه اصلی جنگ در مناطق روستائی بسر می برند .

در شرایط فعلی افغانستان با وجودیکه نمی توان گفت نیرو های نظامی دشمنان انقلاب صرفا در شهر ها متمرکز اند و دهات از نیروی نظامی خالی است ، اما نیرو های نظامی ارتجاعی در بسیاری از مناطق روستایی پراکنده ، متفرق و غیر منظم و نهایتا ضربه پذیر تر از نیروهای نظامی ارتجاعی مستقر در شهر ها می باشند . ازین سبب از لحاظ نظامی نیز ضرور است که جنگ خلق به مثابه جنگی که ابتدا در دهات براه می افتد در نظر گرفته شود .

اینکه در سراسر مناطق روستائی نیروهای نظامی ارتجاعی وجود دارند نمی تواند مشکلاتی بر سر راه برپایی و پیشبرد جنگ خلق ایجاد ننماید . اما از آنجایی که این مشکلات در نهایت صرفا می تواند مشکلات تاکتیکی محسوب گردد و نه مشکلات استراتژیکی ، قابل حل و فصل است برای یک نیروی نظامی انقلابی که بطور شایسته ای سازماندهی شده باشد و تحت رهبری حزب پیشاهنگ پرولتری نبردهایش را استوارانه مطابق به استراتژی جنگ خلق پیش ببرد ، موجودیت نیروهای نظامی ارتجاعی پراکنده و بی نظم و اغلبا فاقد وفاداری عمیق به نیروهای سیاسی مربوط بآن در دهات میتواند به منبع قابل دسترسی برای تامین اسلحه و مهمات بدل گردد .

ضرورت تامین اقتصادی جنگ و قدرت سیاسی نوین نیز تکیه روی دهات را در پیشبرد جنگ خلق الزام آور می سازد . برعکس شهرها ، دهات تا حدود زیادی از لحاظ اقتصادی خود کفا است . با سرنگونی مناسبات کهن و برقراری مناسبات نوین اقتصادی ، بسیج آگاهانه و شگوف ساختن ابتکارات توده ها و بکارگیری تمام وکمال و سازمان یافته امکانات موجود اقتصادی در دهات می توان خود کفائی اقتصادی مناطق پایگاهی روستائی را آنچنان تقویت نمود که محاصره اقتصادی این مناطق از سوی دشمنان انقلاب که یقینا در جریان جنگ پیش خواهد آمد کارائی چندانی نداشته ویا کار آئی آن بسیار کم باشد .

تکیه اساسی روی دهات در پیشبرد جنگ خلق هرگز به این معنی نیست که حزب کمونیست که فعالیت های مبارزاتی و منجمله فعالیت نظامی در شهر ها نمی پردازد . برعکس کاملا لازم است که اشکال مختلف فعالیت های مبارزاتی بشمول فعالیت های نظامی در شهر ها توسط حزب کمونیست سازمان داده شده و به پیش برده شود . اما تمامی این نوع فعالیت ها باید بر محور تقویت و گسترانیدن جنگ خلق در روستا ها و در خدمت آن قرار داشته باشد . فقط درین صورت است که مبارزات کارگران و سایر توده های شهری می تواند واقعا سیاسی شده و با سرنگونی ارتجاع حاکم و تصرف قدرت سیاسی گره بخورد . مبارزات کارگران و توده های شهری تحت رهبری حزب کمونیست می تواند در اشکال گوناگون و متنوعی در خدمت جنگ خلق براه افتد . اینها می توانند مستقیما به جبهات جنگ بپیوندند و با اشکال متنوع مبارزاتی منجمله فعالیت های نظامی در شهر ها را در خدمت به جنگ خلق پیش ببرند .

جنگ طولانی :

جنگ خلق ، جنگیست طولانی و دراز مدت که از زمان برپائی تا موفقیت نهایی و سرتاسری سالیان متمادی دوام می نماید . سرنگونی حاکمیت ارتجاعی و برقراری قدرت سیاسی انقلابی در مقياس این کشور مسئله ای نیست که به یکباره و در فرصت کوتاهی متحقق گردد ، بلکه در يك پروسه طولانی که از مناطق روستائی شروع شده و بطرف شهرها پیش می رود بوقوع می پیوندد . این امر مبتنی و متکی بر واقعیت ها و حقایق انکار ناپذیر است که در نظر نگرفتن آنها جز به ناکامی انقلاب به چیزی دیگری منجر نخواهد شد . این واقعیت ها و حقایق عبارتند از :

1 - در جامعه نیمه مستعمره - نیمه فیودال افغانستان که استبداد خشن و اختناق قرون وسطائی بر آن حاکمیت دارد ، بردن آگاهی سیاسی انقلابی در میان توده ها از راه ها و طرق آرام مسالمت آمیز آنچنان مشکل است که در واقع باید آنرا ناممکن دانست . البته ظلم و ستمی که بالای توده ها اعمال می گردد بصورت بالقوه پتانسیل انقلابی عظیمی را در آنها بوجود می آورد . اما تبدیل شدن این پتانسیل انقلابی عظیم از حالت بالقوه به حالت بالفعل نه از راه های نرم و ملایم ، بلکه از راه های قهری می تواند ممکن گردد . بهمین جهت است که بردن سیاست انقلابی و طرح مسئله قدرت سیاسی در میان توده های دهقانی و سایر توده های تحت ستم عالیترین شکل مبارزه طبقاتی یعنی جنگ را طلب می نماید . حزب کمونیست مجبور است از همان ابتدای فعالیت های مبارزاتی اش روی جنگ خلق بمثابه طرف استراتژیک مورد نیاز برای بردن آگاهی سیاسی انقلابی در میان توده ها اتکاء نماید . تا زمانیکه جنگ خلق بر پا نگردیده است ، تلاش های تدارکی برای برپائی آن و بعد از آنکه بر پا گردید پیشبرد آن محورهای اصلی طرح مسئله قدرت سیاسی در میان توده ها است . واضح است که حزب کمونیست بخاطر ضعف و ناتوانی ابتدایی اش نمی تواند این کار را به یکباره در مقياس وسیع سراسری آغاز نماید ، بلکه ابتدا در مقياس های کوچک می تواند آنرا انجام دهد و به تدریج با کسب توانمندی محدودی فعالیتهای گسترش داده و توده های بیشتر و بیشتری را به آگاهی سیاسی انقلابی مجهز نماید . فقط در پروسه يك جنگ طولانی مدت است که توده های دهقانی و سایر توده های تحت ستم قادر به کسب آگاهی انقلابی در سطح وسیع و سراسری خواهند شد . از جانب دیگر آماده گی های بالقوه و بالفعل مبارزاتی توده های نیز فوق العاده ناموزون و متفاوت از هم دیگر می باشد . حزب کمونیست به ناگزیر در ابتدای کار صرفاً در میان توده های پیشرو می تواند به بردن آگاهی سیاسی انقلابی و طرح مسئله کسب قدرت سیاسی اقدام نماید . دامنه آماده گی توده ها فقط در پروسه طولانی جنگ است که بتدریج گسترش یافته و بطرف سرتاسری شدن پیش می رود .

2- توده های دهقانی ذاتاً پراکنده ، متفرق و سازمان نیافته اند . تبدیل این پراکندگی تفرقه سازمان نیافتگی به انضباط ، تشکل و سازمان یابی انقلابی فقط در يك جریان طولانی پیشبرد مبارزات حاد و قهری انقلابی یعنی جنگ ممکن می گردد و کاری نیست که از طرق و راه های آرام و ملایم در مدت کوتاهی عملی گردد . بدین جهت ضرورت سازمان یابی و متشکل شدن انقلابی توده های دهقانی که يك امر انصراف ناپذیر برای پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین محسوب می گردد و فقط در يك پروسه طولانی و متناسب با آگاهی سیاسی انقلابی ایکه میان آنها برده شده است حاصل می گردد ، جنگ خلق را بصورت يك جنگ طولانی مدت در می آورد .

3 - شرایط سیاسی ، اقتصادی ، فرهنگی و اجتماعی در يك جامعه نیمه مستعمره - نیمه فیودال مثل جامعه افغانستان شدیداً ناموزون است . ازین سبب شرایط برای تدارک ، برپائی و پیشبرد جنگ خلق در مناطق مختلف یکسان نبوده و وسیعاً متفاوت است . مناطقی وجود دارند که روی هم رفته شرایط برای تدارک ، برپائی و پیشبرد جنگ خلق در آنها مساعد است ، ولی در پهلوی

این مناطق بصورت نسبتاً وسیع مناطق عقبمانده و مناطق دارای وضعیت متوسط نیز موجود اند. بدیهیست که امر تدارك، برپائی و پیشبرد جنگ خلق را ابتدا صرفاً می‌توان در مناطق مساعد روی دست گرفت و در جریان پیشبرد جنگ با مبدل شدن مناطق دارای شرایط متوسط و عقبمانده به مناطق مساعد میدان جنگ و محدوده قدرت سیاسی نوین را گسترش داده و در جریان يك پروسه طولانی سرتاسری اش ساخت.

4 – اتحاد کارگران و دهقانان نه تنها برای پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین يك امر لازمی، اساسی و غیرقابل انصراف است، بلکه اتحاد آنها و استحکام هرچه عمیقتر آن يك شرط ضروری و پایه سیاسی – طبقاتی برای گذار از انقلاب دموکراتیک نوین به انقلاب سوسیالیستی نیز محسوب می‌گردد کاملاً واضح است که این امر متناسب با رشد آگاهی سیاسی انقلابی توده‌ها، تشکل پذیری آنها و استحکام و گسترش دایره جنگ خلق که همگی پروسه‌های طولانی و دراز مدت اند، می‌تواند متحقق گردد. فقط در جریان دراز مدت جنگ خلق است که اتحاد میان کارگران و دهقانان شکل می‌گیرد و بطور روز افزونی، موج وار و با پیچ و خم‌های فراوان موازی با جزر و مد‌های امواج جنگ خلق استحکام و گسترش می‌یابد.

5 – حزب کمونیست نمی‌تواند به یکبارگی آنچنان نیروی نظامی قدرتمندی گرد آورد که قادر باشد در يك جنگ زود فرجام کارنیروهای نظامی ارتجاعی را یکسره کرده و جنگ را با موفقیت به انجام رساند. حزب در ابتدا صرفاً می‌تواند نیروی نظامی نسبتاً کوچک و ضعیفی را سازمان داده و فعالیت‌های نظامی اش را در مناطق مساعد شروع نماید. ضعف نیروی نظامی انقلابی در ابتداء و توانمندی نیروی نظامی ارتجاعی و این امر که نیروی نظامی انقلابی برای کسب موفقیت نهایی و برای اینکه بتواند تمامی نیروهای نظامی ارتجاعی را در میدان جنگ شکست دهد، باید از ضعیف به قوی و از کوچک به بزرگ مبدل گردد؛ جنگ خلق را از خصلت طولانی و دراز مدت برخوردار می‌سازد. در جریان جنگ خلق است که نیروی نظامی انقلابی با استفاده از عوامل مساعد و با تکیه بر توده‌ها، ضعف‌های تاکتیکی اش را به تدریج از میان برده و رشد می‌نماید، درحالی‌که توانمندی‌های تاکتیکی نیروهای نظامی ارتجاعی کمتر و کمتر شده و ناتوانی‌های استراتژیکی شان بطور روز افزون در ضعف‌های تاکتیکی متبلور می‌گردد.

راهیکه نیروی انقلابی ضعیف و ناتوان را قادر می‌سازد که نه تنها خود را حفظ نماید، بلکه نیروهای نظامی ارتجاعی را یکایک نابود ساخته و بتدریج خود را قوی سازد عبارت است از بکار برد دقیق، جدي و جرئت‌مندانه قوانین جنگ انقلابی افغانستان. این قوانین در اساس و از لحاظ استراتژیکی نمی‌تواند با قوانین جنگ انقلابی در سایر کشورهای تحت سلطه، که جنگ انقلابی چین نمونه پیروزمند آن در گذشته و جنگ انقلابی پرو نمونه زنده و موجود فعلی آن می‌باشد، فرق داشته باشد؛ ولی در عین حال از جهات تاکتیکی معینی دارای ویژه‌گی‌ها و خصوصیات مختص به خود نیز خواهد بود.

این ویژه‌گی‌ها تاحدودی می‌تواند از طریق مطالعه جنگ‌های که تا حال در کشور صورت گرفته است، مورد شناسایی قرار گیرد؛ ولی شناخت تمامی این ویژه‌گی‌ها در جریان پیشبرد جنگ خلق ممکن خواهد شد.

جنگ خلق از زمان برپایی دريك یا چند منطقه مساعد تا موقعیکه به موفقیت نهایی و سرتاسری می‌رسد، راه پر پیچ و خمی را می‌پیماید که اشکال مختلف و متنوع پیشروی و عقب‌نشینی، تعرض و دفاع و تمرکز و پخش را در بر می‌گیرد. مجموع مسیری را که این جنگ می‌پیماید عموماً سه مرحله دفاع استراتژیکی، تعادل استراتژیکی و تعرض استراتژیکی را شامل می‌شود. هر يك از مراحل سه‌گانه جنگ خلق مدت زمان معینی را نظربه وضعیت و شرایط مشخص وقت در بر می‌گیرد که رویهم‌رفته يك دوره طولانی می‌باشد.

مناطق پایگاهی :

ایجاد مناطق پایگاهی انقلابی برای پیشبرد و موفقیت نهایی جنگ خلق از اهمیت اساسی و تعیین کننده ای برخوردار است . بدون ایجاد ، استحکام و گسترش مناطق پایگاهی انقلابی نه تنها جنگ از لحاظ کسب قدرت سیاسی فاقد دورنمای سیاسی روشن می گردد ، بلکه در عین حال شکل فعالیت های مسلحانه دسته های شورشی سرگردان و فاقد پشت جبهه استراتژیک را بخود می گیرد . مناطق پایگاهی انقلابی از طریق پاک سازی نیروهای نظامی ارتجاعی از نقاط مساعد ، سرنگونی قدرت سیاسی ارتجاع ، برقراری قدرت سیاسی نوین و سازماندهی انقلابی سیاسی ، اقتصادی ، فرهنگی ، اجتماعی و نظامی توده ها در آنجا ها بوجود می آید . حزب کمونیست و توده های تحت رهبری اش یکجا با سایر نیروهای سیاسی متحد شان در مناطق پایگاهی انقلابی به تمرین و اعمال قدرت سیاسی می پردازند . ایجاد و گسترش مناطق پایگاهی انقلابی نمونه های واقعی از مناسبات انقلابی را که حزب کمونیست می خواهد در آینده در سراسر کشور برقرار سازد ، به نمایش می گذارد و زمینه های واقعی مقایسه میان اهداف حزب کمونیست و اهداف نیروهای ارتجاعی حاکم بر جامعه ، را برای توده های وسیع در سراسر کشور بوجود می آورد . این امر به یقین آگاهی سیاسی انقلابی توده ها را موج وار ارتقاء و گسترش میدهد و بصورت وسیعی شرایط مساعد برای افزایش دامنه جنگ خلق فراهم می آورد .

با تکیه بر مناطق پایگاهی انقلابی به مثابه عقبگاه استراتژیک است که جنگ خلق در مناطق مورد تنازع (مناطق پارتیزانی) و مناطق تحت کنترل نیروهای ارتجاعی براه افتاده و گسترش می یابد .

جنگی که بدون اتکاء بر مناطق پایگاهی انقلابی در داخل کشور پیش برده شود ناگزیر است مناطق خارج از سرحدات کشور و قلمرو کشورهای همسایه را بعنوان عقبگاه استراتژیک خود انتخاب نماید . کاملاً واضح است که اتکاء بر عقبگاه های استراتژیک در قلمرو کشورهای همسایه بصورت اصلی جنگ را از سیاست اتکاء بخود و اتکاء به توده های کشور محروم نموده و تابع سیاست ها و پالیسی های دولت های حاکم بر کشورهای همسایه و در نهایت تابع سیاست ها و اهداف باداران امپریالیستی و سوسیال امپریالیستی این دولت ها خواهد ساخت . حزب کمونیست باید درین مورد هوشیاری اش را کاملاً حفظ نماید و در تکیه استراتژیک بر مناطق پایگاهی داخل کشور در جریان برپایی و پیشبرد جنگ خلق استوار ، مقاوم و خلل ناپذیر باشد تا جنگ خلق در افغانستان از یک جنگ انقلابی متکی بر توده های کشور بصورت یک جنگ وابسته به امکانات خارجی در نیاید .

ارتش انقلابی :

ارتش انقلابی که وظیفه پیشبرد جنگ خلق ، دفاع از کارگران ، دهقانان و سایر زحمتکشان توده های مسکون در پایگاه های سرخ و دستاورد های انقلاب در تمام مراحل جنگ خلق را برعهده دارد ، بعد از پیروزی انقلاب نیز حراست از جمهوری دموکراتیک نوین ، حفظ حق حاکمیت تمامیت ارضی و امنیت کشور و دفاع از میهن در مقابل عملیات خرابکارانه و تجاوز امپریالیزم ، سوسیال امپریالیزم و نوکران آنها را برعهده خواهد داشت ، دارای خصوصیات زیر می باشد :

1 - ارتش انقلابی ، چریک توده ای و دسته های مسلح توده ای نیروهای مسلح متعلق به کارگران ، دهقانان و سایر زحمتکشان ملیت های این سرزمین که باید باهم برادری متساوی الحقوق باشند بوده ، توسط حزب کمونیست مارکسیست - لنینیست - مائوئیست ایجاد و رهبری می گردد . این ارتش با

- درك آگاهانه اين مسئله كه سياست بر تفنگ حاكم است ، نه اينكه تفنگ ارتش را رهبري نمايد از منافع خلق و پرولتارياسداري مي نمايد .
- 2 - ارتش انقلابي جنگ هاي متحرك را اساسا پيش مي برد و درجنگ هاي پارتيزاني وسيعا سهيم مي گردد ودرعين حال وظيفه رهبري آنرا برعهده دارد .
- 3 - جنگ خلق بستر پيدائش ، رشد و استحکام ارتش انقلابي مي باشد .
- 4 - ارتش انقلابي مبتني براصل وحدت سربازان و افسران و وحدت ارتش وخلق بوده بجاي پيروي از مناسبات پوسيده نظم ارتش كهنه (استبداد فردي ، اطاعت كوركورانه و تمايزات طبقاتي و...) مناسبات انقلابي فاقد تمايزات طبقاتي و انضباط آگاهانه را بر قرار مينمايد .
- 5 - ارتش انقلابي عمدتا ابزار رزم است ، اما وظيفه تبليغي و توليدي نيز برعهده دارد ؛ درحاليكه دسته هاي مسلح توده اي دراساس وظيفه توليدي دارند ، اما در فعاليت هاي تبليغي وجنگي حزب وارتش انقلابي را مدد مي رسانند .
- 6 - ارتش انقلابي از لحاظ تسليحاتي بجاي اتكاء به كمك هاي خارجي به توده ها تكيه دارد و خود جنگ خلق منبع اصلي تامين كننده تسليحات و مهمات آن مي باشد . فقط ارتشي با اين چنين خصوصيات وپايه اجتماعي توده اي مي تواند ارتش حقيقي خلقها بوده و تحت رهبري حزب كمونيست از منافع آنها حراست نمايد .

تدارك براي برپايي جنگ خلق :

جنگ خلق جنگي است نقشه مندانه كه توسط يك نيروي نظامي ضعيف و كم توان انقلابي عليه نيروهاي نظامي وسيع وپر قدرت ارتجاعي براه مي افتد .

بناء اين جنگ نمي تواند بصورت خود بخودي آغاز شود ، بلكه برپايي و پيشبرد آن مستلزم تهيه و تطبيق نقشه ها و پلان هاي معين و مشخصي است كه حزب و توده هاي تحت رهبري اش را قادر سازد عملا جنگ را آغاز نمايند . فقط با پيشبرد موفقانه فعاليت هاي تداركي است كه جنگ خلق مي تواند بر پاگرديده و به پيش برده شود . از اين سبب قبل از شروع جنگ خلق تدارك براي برپايي آن و پس از آنكه بر پا گرديد پيشبرد آن بايد بمتابيه محور تمامي اشكال فعاليت هاي مبارزاتي حزب محسوب گردد . عدم توجه به اين امر درنهايت به هيچ چيز ديگري جز بي توجهي به امر كبير جنگ خلق و انقلاب دموكراتيک نوين تمام نخواهد شد .

(تايپ مجدد توسط " حبيب ")